

۴۴۰۷۹

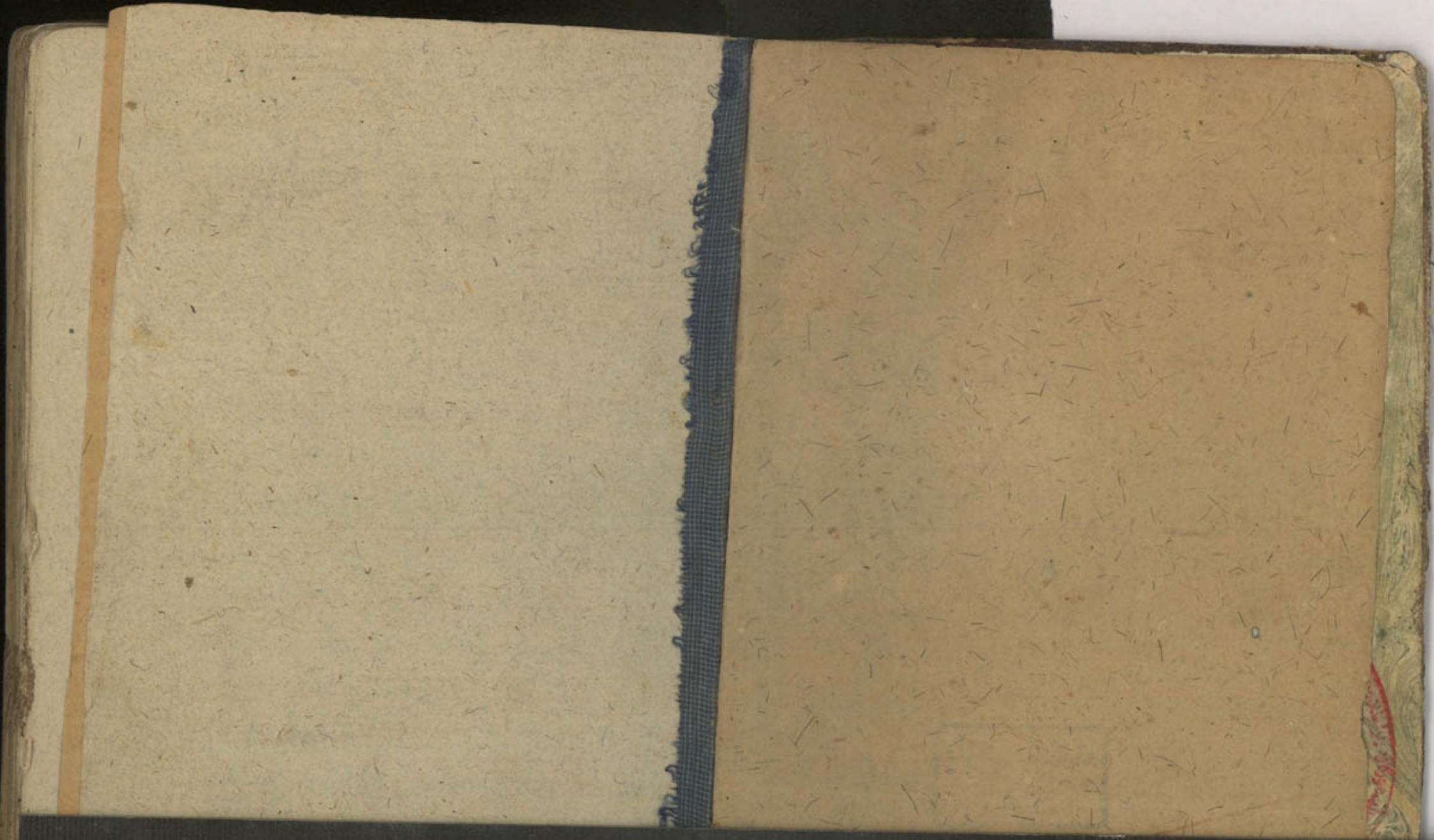
بازرسی شد
۲۶ - ۱۲

بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه ملی
۴۴۰۷۹

کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب جامع مرتبی در یک مرتبه	
مؤلف	
موضوع	
شماره ثبت کتاب	۴۴۰۷۹ ۱۰۹۹۳
۴۴۰۷۹	

غلی - فهرست شده
۶۱۶۹



cm 1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25
INCH 1 2 3 4 5 6 7 8 9 10

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

مکتبہ قدوسیہ

الرد المحتار
في الرد المحتار
في الرد المحتار

جلد اول اب السوء و محرمات المکره و ذرات الخلق و الاسطلاب علی مرتب
بساتین النفس فی براسن المنفصل من جلد کتاب المشرقی فی نفس کتاب المنفصل من جلد
تکریر اندکیر یک جلد کتاب مشارب النجی باب اول التوابع ۲ جلد شرح کتاب
راج التوابع یک جلد کتاب منتهی حواب الکلام یک جلد کتاب دره الموشح و رسائل یک جلد
و محقق است دیگر بسیار بود و دستار از من امری که ذکر کردیم که معرفت احکام کرم
در میان خلق مشهورست و ملوک و سلاطین را از آن بفریست و فکر تمام را بیا
خویش را بر محل آن میرنهد اما از روی بران منقول نیست و بعرفت آن طریق
نست و هر که در این باب سخن گفته است از طریق نقل گفته است و شرح این را منکر
که من آن کتابها و نسخا و صدقه با قال فقد کفر بازل علی و حکما منعت شریعت
کرده اند درین باب در کتاب شفا و نجاة بر تبیین احکام کرم بر اسن تقریر کرده
و ابو نصر فارابی در کتابی خاص کرده در تبیین مدعیان این و در تبیین بطلان
و عاقل گفتار من در بطلان احکام کرم کتب کرده است و در این کتب خود کرده اند و این
که من از این معتقد تر است از آنکه این احکام میان کرم و غیر کرم باشد اما اگر کسی بگوید
در این مضطرب و نامکفی در این کتاب و بیابان و جایی محرم و حرام و خوف دیگر
بلکه صلح و خوف برین رحمان دارد و بگوید اولی تر بود من این جاست را که از من
این کتاب است که در کتب این انما کس بایس مذمات باز نمیخواند و چون شمار اضعف
رای و رکاکت کلام احکام میان و معطل بودن ایشان از بر اسن معلوم است درین
صنفی خوانستن از کسی که در کتب همین این مصنفینا کرده باشد خطا بود که گفتار مضطرب
محدث ملوک و سلاطین که از ما کرم چنین پرسند و خوانند و ما در روزگار انکه کتب بسیار
نامکفی به مساعدت کند بر طبق دفع مودی از بهر ما این تصنیف بنماید که پس ایشانرا
اجابت کردم و چون این کتاب برای ملوک خوانستند بسیار سی جمع کردم تا اگر از اینجا

فصلی که در آن تراجمی رود میان احکام میان و سلاطین و ملوک خوانند تر جان و مغیری
چونست بقیعده و این کتاب است اجوام احکام الجوامع نام کردم انشاء الله که این نام کتاب
مطابق و علامت مضمون کتاب بود و این کتاب را از دو بیت و بجا و سمع مجله از کتاب
احکام جمع کردم از کتب معتدیان و مسافرین این ضاعت و بهر جناب این دو بیت
و حکم و بقیعده و درین جایا کردم بی تکرار و بقصد از سر هر چیزی که درین کتاب
بکار آید در تذکره ای که آدمی از سهو و قصور و نسیان و نقصان حالی نیست و اعتماد
مشترک بر کتب زوالت و هشام الله مری و ابو المعشر و احمد عبد الجلیل و ابن الحنفی و عظام
زحل و بنو قیل و روحی و چند سندی کردم و انا استعین الله و اتوب الیه من ذنوبی
اسم الله تعالی علیه و وصیت میزدین باب نیست که در مستقبل بطریق امکان گوید و بهر
چه ازین احکام گویند دعوی دانستن اسباب تفصیل نکنند که در حکمت مستقبل صدق
و کذب معین شود و شهادت گویند که حکم است که فنان وقت حین بود و ملکی از مملکت
سیر فلان طالع را بکسب رسید و افعال این و بدین امکان آن وقت حکم کند که زیادت
از یک دلیل و امارت پیدا و جزم آن بود که در امارت اول احاطه شود و دوم
برین ممکن در مستقبل حکم نماید و با امکان قریب و کار با باشد که از این استعداد
حاجت افتد مثلاً حکم فرزندان و قسری ممکن بودیم مرد جوان و متین درست بود و
متامل و حکم ربح در تجارت و معاشرت آن وقت ممکن بود که مرد صفت بخاری است
و استعداد آن دارد پس در امثال این احکام از استعداد و اوقات غافل نباید
بود و قسری که احکام کند نگاه دارد بخت تا در آن وقت عطار دمنوش نبود و در طالع
و او تا در آن وقت نبود و قسری که در سبک است محرم نبود که اگر حشمت بود و تا حشمت افتد
و چند وقت دیگر است که درین باب نگاه باید داشت بوضع خویش هر یک را کرده
آید انشاء الله و بنای این کتاب نهاده اند بر ده فصل تا ازین فصول آنچه مطلوب

کوزه
وین

نزد و تربیت آید این است **فصل** اول در نهانی که ملوک از کلام نوع است از حیوانات انسانیت بخرد از
انواع اخیر که در سخت جوان بنید **فصل** دوم در حفظ لطف و حکام مایه های آن **فصل** سوم در آنکه ملوک و تمام
خلقت بنا بر خلق و در دلیل تربیت که در **فصل** چهارم در حکام سیلاب و کفرهای قضا و عرصه
در حکام در دراز خانه از طالع **فصل** پنجم در حکام بودن که آب در بخت و حدود و در وجه و شتاب
فصل ششم در حکام سهام طالع و در دلیل **فصل** هفتم در حکام مافی غفیرات و ابار و در حکام نظر که آب
بیکدیگر در دفع و قنات و حکام رس و ذنب **فصل** هشتم در حکام سبیل و نهنگ و در حکام طالع و قی و دلیل
سبیل **فصل** نهم در حکام سبیل و در حکام طالع و در حکام سبیل و نهنگ و در حکام طالع و قی و دلیل
و این فصول بعضی مبنی باشد بر امکان و بر کتب معتدیه و همچنین آنچه در سخت بر یکی باشد بر آن
الطبع افتد از این فصول و در یکی کتاب لغزین آنچه بطل و خلق و از هیچ نرفته است زیرا که در کتب
خلافه از یک است از تصنیف و در کتب امثال الاعمال آنچه به شرط بود در این باب بنویسم افزوده بود
و غیر از تصنیف این کتاب محکم احکام بود و بهر امر معتد تر بود ازین فن و از اعمال علم الکی **فصل** دهم
در نهانی که ملوک از کلام نوع است از انواع حیوانات از آدمی است یا از انواع دیگر و این فصل را
ارکان نیست و از عبادی که من درین باب دیدم بسی از بسیاری کرده اند و ارتفاع آن وقت
بگرفتند و صورت ارتفاع را به بعضی دادند و گفتند امیر را پسری آمد که است و این ارتفاع نیست
و لا دست و این پنجم چهارم در آن حرف کرده اند آنچه در سخت از اعمال حکام در آن

طالع کبی لورده و چنانکه گشت پس این معنی غافل نباشد بود و از طالع آن وقت که چنین خبری از او
پرسند و بر او عرض دهند و هم که در طالع از طالع کمال بازشناختن و هم که از حق بهر
ام باطل ولادت بر نوع مولود بهنادات که اگر بران شناخت و بودن اکثر انسانی در
بروجی که بران نوع ولادت دلالت کند علی الخصوص که در اوقات بود خاصه از این نسبت
طالع نرین و هم که در وقت و در وقت مقدم و اگر این دلایل با بیشتر از این ملاحظه باشد در بروج
سباع و دواب بود و در بروجی که در طالع بود که این مولود از آدمی بود **دلیل دیگر** چون
خداوند خانه فرقه میگرد و خداوند بیت الحکمه وی میگرد مولود از نوع آدمی بود و اگر در طالع
آدمی زیاده معنی بهیمه باشد اگر سود نظر دارد از سباع بود که با آدمی الفت دارد و این گشت
شکاری و نیز در کمره و اگر کسوی از اوقات و مناظر بود و سود ملاحظه از سباع گزند کننده بود
دلیل دیگر چون گویی مذکور در قسمت طالع نشی بود و در طالع و در طالع از سباع وی ظاهر بود
و عطار و نمکس بود از این که در قدر در حلق بود در بروج انشی و صاحب ساعت کس بود و طالع
و غریب و جنوبی بود این مولود از انواع تقابیل و یکسیخ و انشال آن بود و اگر درین شکل بود
که یاد کرده شد و در طالع بشری نظر دارد از انواع سباع بود **دلیل دیگر** انشای طالع و در طالع
غریب و جنت که کبک بگرد و در طالع بشری و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع
و کلام کبک بشان نظر دارد اگر این نشانیها در طالع نباشد مولود از نوع آدمی بود

نکته

و اگر این دلایل کم باشد که در بروج انشی باشند مولود سحبه یا بوزینه یا شمال آدمی باشد بگویم دلایل آن
بروج **دلیل دیگر** فرود در نیم از ولادت مثلا از ساعت ولادت افتاد و در ساعت شب
گفته و این ساعت در شش روز باشد نه چنانکه چهل و هشتم ساعت که در شش روز تمام بود و بخود
بقدر اکثر اصل پیوندد نه در بروج انشی و کسوی دیگر چون مریخ و انشای بقدر نظر دارد و مولود از
نوع آدمی بود **دلیل دیگر** چون خداوند خانه فرقه راجع بود و در وی باقی نماند و در بروج غریبه
خانه اصل راجع بود و در بروج آدمی بطالع دارد و طالع نه از بروج انشی بود و در طالع
و طالع بود که مولود از نوع آدمی بود **مثلا** این طالع حوت و مشتری راجع از حوت
بکوت می آید و در قدر حوت و مریخ از نور در بروج حوت می آید و طالع نه از بروج انشی است و
جمله الامراض حکامی را باید که سهم غریب در طالع ولادت قوی افتاده باشد تا چنانکه حکم در
مقدمه صغری و کبری نکرد و او را غنیمه لغیف الی حاصل آید وی در زایا میگرد و در دلایل
آنچه مطلوب بود او را بفعل آید و بقوه حدی فویش در خان در طالع نباشد که آن نعم بخوار
افتد که آب کمره را بفعل و در قدری و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع
سلطان حکم کرد ایزد تعالی را از این چیزها که دارد و بقدر که از زایا می آید که مردم بدان
عجب و تعجب فویش بپند تا همیشه تا فویش دارد و بپند تا بپند تا بپند تا بپند تا بپند تا بپند تا بپند تا بپند
از ولادت اگر خداوند خانه فرقه میگرد و خداوند طالع بطالع بگرد و خداوند طالع در قدر طالع

سکین

قائم باشند اگر چنین باشد و سود نظر دارد بفر و خداوند طالع ایشان هر دو از طالع و غیره و خوش
ساقط باشند این خداوند طالع و در نظر و شتر باشد مانند کت و کبر و یا سباع که با کبر و دوی
الفت کرد اگر بدیل سود خوش نظر دارد خداوند طالع اربساع خضاری و کزنده و در دم خورنه
باشد چو شیر و بکند و انشال آن عا که خوش کبرج طالع اربساع بود **دیل دیکر**
اگر در رستم از ولادت قدر در برج و در اربع قائم باشد چو خمر و نور و در هر دو
مولود یا سباع بود یا مانند سباع و بهایم و اگر صاحب اجتماع و استقبال یعنی مستولی بر
در قریب اجتماع و استقبال نظر دارد و برترین در دوازدهم طالع بود و خوش را و تا بود و بسود
نظر ندارد مولود مانند بهایم و انعام بود یا از نوع انسان **دیل دیکر** اگر برترین در روج
در اربع قائم بود و خوش در اوقات مولود بهیم بود و اگر خوش و برترین بیکدیگر منقسم شدند
اربساع خضاری بود و اگر سود را شهادتی بود سگی بود و اگر عطار و با سود و مزاجی دارند
مولود مرغی بود یا کوفته ای اگر دلائل در برج دل و یا میزان بود و جزا در اربع و روج
مرعی بود و اگر در حمل و جدی کوفته ای بود در ششنا حقی صفت مولود و ششنا او
که این مولود مذکور است با عزت با قیاب و نه نکرد و طالع اگر خداوند طالع و برج طالع
و برترین در روج مذکور باشند و خداوند خانه برترین در روج مذکور باشند مولود مذکور باشد و اگر
بر خلاف این بود عزت بود **دیل دیکر** اگر کوکب علی الخصوص برترین و مستولی بر طالع شرف

مجلس

باشد خداوند طالع مذکور بود و اگر مغربی باشد عزت بود و همچنین اگر کوکب در صنفی شرفی باشد
دلیل مذکور بود و اگر در نیمه مغربی باشند هم آن حکم دارند یعنی مولود عزت بود **دیل دیکر** اگر قدر
اشی غیره مذکور بود و معات مذکور بود و در طالع کوکبی مذکور بود مولود مذکور بود و اگر بر خلاف این باشد
عزت بود **دیل دیکر** اگر طالع مذکور بود و دردی کوکبی مذکور بود سباع هم مذکور بود و دردی کوکبی
مذکور بود مولود مذکور شدنا حقی عدد آنچه حاصل آمده است در دوقه ولادت اگر
برین در اوقات باشند در روج و در طالع ولادت حوت بود یا حوت از اوقات بود
کوکب و عدد باشد بکشد شکم **دیل دیکر** اگر کوکبی در روج و در طالع باشد و طالع از
بروج و در طالع عد این فرزندان یکی و در و نور زادت باشند **دیل دیکر** اگر برترین یا خورشید
بر حمل و شتری و برج دانی بر سه کوکب در روج و در طالع باشند عد این فرزندان سه باشد
دیل دیکر اگر برترین و در طالع و در روج و در طالع باشند و در طالع و در روج و در طالع باشند
در روج و در طالع و در روج و در طالع باشند و این که اتفاق افتد بر سه کوکب و در طالع
که در حمل و شتری و در طالع و در روج و در طالع باشند و برترین از روج و در طالع و در روج و در طالع
اما در اتفاق افتد که نه در طالع و در روج و در طالع باشند و در روج و در طالع و در روج و در طالع
کسین نظر خوش و اگر شتری در حمل و در طالع و در روج و در طالع باشند و در روج و در طالع و در روج و در طالع
دیل دیکر اگر زمان و بر باشند اگر آن باشد که بر راس ولادت این ملک کرد و اثرش و

جود کوکب علی

شماره علوی

طالع غنی

اگر در وقت زایمان
 در وقت زایمان
 در وقت زایمان
 در وقت زایمان

با فرط و اگر در وقت زایمان باشد که در هر یک از اینها باشد و اگر یکی برسد
 یکی در وقت زایمان باشد و در هر یک از اینها باشد و اگر یکی برسد
 اتصال اول فرزند است و در وقت زایمان باشد و اگر یکی برسد
 بود و اگر یکی در وقت زایمان باشد و در هر یک از اینها باشد و اگر یکی برسد
 بلا در میان است و در وقت زایمان باشد و اگر یکی برسد
 دیگر بود و در وقت زایمان باشد و در هر یک از اینها باشد و اگر یکی برسد
 ایشان غیر از اینها است و در وقت زایمان باشد و اگر یکی برسد
 و اگر یکی در وقت زایمان باشد و در هر یک از اینها باشد و اگر یکی برسد
 از طریق مزاج و از طریق احوال و در وقت زایمان باشد و اگر یکی برسد
 رد باشد که یکی بسیار بود و یکی در وقت زایمان باشد و اگر یکی برسد
 که در وقت زایمان باشد و در هر یک از اینها باشد و اگر یکی برسد
 این پنج کوشش باید داشت این چهار در وقت زایمان باشد و اگر یکی برسد
 این احکام نه به و دلیل که اگر یکی در وقت زایمان باشد و اگر یکی برسد
 چنانکه در وقت زایمان باشد و در هر یک از اینها باشد و اگر یکی برسد
 چنین در وقت زایمان باشد و در هر یک از اینها باشد و اگر یکی برسد

خوش بود و از اینها است و در وقت زایمان باشد و اگر یکی برسد
 بنده اگر در وقت زایمان باشد و در هر یک از اینها باشد و اگر یکی برسد
 تندرست بود و اگر در وقت زایمان باشد و در هر یک از اینها باشد و اگر یکی برسد
 است بود و اگر در وقت زایمان باشد و در هر یک از اینها باشد و اگر یکی برسد
 در وقت زایمان باشد و در هر یک از اینها باشد و اگر یکی برسد
 بفرزند میارند و این کودک بسیار جهد و در وقت زایمان باشد و اگر یکی برسد
 و با طاعت و در وقت زایمان باشد و در هر یک از اینها باشد و اگر یکی برسد
 بنود بر این چهار در وقت زایمان باشد و در هر یک از اینها باشد و اگر یکی برسد
 رسد اما قیاس سلامت و وقت بود و در وقت زایمان باشد و اگر یکی برسد
 و اگر یکی در وقت زایمان باشد و در هر یک از اینها باشد و اگر یکی برسد
 بجز بود و اگر در وقت زایمان باشد و در هر یک از اینها باشد و اگر یکی برسد
 و اگر یکی در وقت زایمان باشد و در هر یک از اینها باشد و اگر یکی برسد
 کند از هر دو ماه و دویم منسوب به شتری و در وقت زایمان باشد و اگر یکی برسد
 زحل بود و اگر یکی در وقت زایمان باشد و در هر یک از اینها باشد و اگر یکی برسد
 این **دوم** در اینها است و در وقت زایمان باشد و اگر یکی برسد

ضعیف بود

طفلی بود

و در شرف بانهم تحمل بود و باز بر یکی و دو کای تمام اگر در خانه خود خلیش بود و دلیل بود که مودعالم بود و بر زمین
 و مردم را بدین حق خواند و فاضلترین آن بود که در دین بود و مودعالم کرامات و اهل اله بود و قوی
 و اگر در خانه خود خصل بود و غریبهای با علی کند و صاحب مکر و حیثیت بود و با لعی بود و بعد از خود را کرد
 خانه و قصر بیک بود میان خلق نهایی آنگونه و این را بر خصل و محاربه و نفوذ دارد و اگر در بر خصل بود
 زهره بود و او را بنده میگویند و خوش آواز و خلق را با طعنه با طعنه میگوید و اگر در بر خصل بود
 عطر بود و خلق را اغذیه کند و بخت و جلال و قوت لطف و بدیهه و اگر خوشتری را چو بود و بیالی
 بر کرانی مودعالم در این کفر و ایمان و استغنی از این ابداد و بیک بسیار و اگر در بر خصل بود
 و بعد از بلا بود و هیچ مریخ دلیل با سیم مریخ نیست چنانکه گفته اند اگر مریخ مستقیم و صاف بود
 خداوند طالع نیز خوشتر و دیگر بود و بلیه ارض و بیک روح و شتاب زده بود و اگر مراد
 وایش بهیچم با بیک زد و اگر در بر خصل صاف بود و قنای بود خاصه که در خصل بود و طالع
 مفضل تنوع و صاحب مودعالم کسی را کردن نموده و اگر طالع روزی بود و خصل بود و بیک زد
 رحمت و اگر در بر خصل بود و در خصل بود و خصل بود اما شش سر و خصل و خصل
 و در دارد و دینی در حال کند اگر در خانه و در خصل بود و دلیل کند که در بر خصل و خصل
 کار فرما بود و در خصل غلام و در خصل را بخت کند و اگر در خصل بود و غیر بود و بخت
 کار خصل و بدین سبب خصل را در بلا آنگونه و اگر در خصل عطر بود و دیری و با نوا و ادب و بخت

و در ادب بود و سلیح است و دارد و تیر انداختن و سواری و نظرها و بر اعدا با عزت و مراد و بخت و اگر
 مریخ باطل بود و در خصل اوج بود و صفت دل و بی حیت بود و اگر در خصل و تیر انداختن بود
 مختلط طبع بود و او را بر دلی بران دارد که بر بسته دل و خصل کند و اگر بر خصل و خصل
 بود و با نوبت با هم بود مقهور بود و با نوبت و در بار بار داد و مردمان او را عقب می اندازند
 دارند و او را شکست از خود و دشنام دهد شمس دلیل با چهارم از حفظ لفظ افراست اگر در
 ماه صاف بود و در خصل اوج و قوی بود و جلد و کارای بزرگ کند و کن را با خود و خصل
 غلبه کند و لغوت معروف شد و اگر در خصل مریخ باشد مودعالم قوی رای شجاع و مستقیم باشد
 و دردی که در خصل بود و دشمنان را از خود کند و اگر در خصل عطر بود و جلد و با نوبت و کارای
 که کند و با نوبت و خصل کند و خصل که اقباب در خصل بود و در ماه مودعالم و بخت و بخت
 خلق و تمام است بود و اگر در بر خصل و مودعالم بود و خاصه در خصل و خصل و خصل و خصل
 و بی بخت در خصل و دوش دی باشد و باری کران بر نماند گرفت و در خصل و بخت و بخت و بخت
 بروج زحل و خصل خاصه در لود و قوی و جلد بود اما با مودعالم بود و در خصل و بخت و بخت
 اما نواهد که با بخت و حرمت بود اگر در خصل و خصل باشد و باطل بود و در خصل اوج و دلیل صفت
 و مستی و خصل بود که در خصل بود و در سلطان و در سلطان تر باشد که با مودعالم و بخت و بخت
 و دلیل خصل ماه زهره بود و چون در ماه خصل بود و در خصل اوج و در خصل و خصل و خصل و خصل

حالت

احصا

اگر مستولی نعل بود و شرفی بود مولود سیاه چهره بود و سیاه موی و بر سینه او موی بود که در روی سیاه
چشم چنانکه بازوی زنند و اگر غریزه بود مولود کهنه بود و در خانه موی و کهنه مکن که با سرخی زنند و طبع او
و بزرگ چشم سرد و خشک باشد و بر جگر او نعل نعلانی باشد موی بسیار دارد بر روی اگر مستولی شترنی بود
و طبع او سرد و شترنی شترنی بود مولود سفید رنگ بود و نعلانی اندک موی چشمهای او میان طبیعت او و شترنی
و اگر غریزه بود و سفید رنگ موی شترنی پس کرده بی باشد و بزرگ چشمی و دراز موی اگر دستش مریخ بود و موی شترنی
بود و موی مریخ و سفید و دراز بود و بزرگ ریش مریخ او که موی نعل بود و اگر غریزه بود مریخ بود
و در مریخ موی سیاه اشک اندک موی مریخ و مریخ چشم و مریخ اوایل به بزرگ چشم بود
مریخ و موی مریخ رنگ و موی و موی نهایی چشم کند از بسیاری خون و اگر نعلانی باشد
چشم بزرگ بود و موی مریخ و مریخ بزرگ چشمی و مریخ بزرگ موی و اگر نعلانی
زهره بود اگر شترنی بود حکم او حکم شترنی باشد اما بسیار موی بود و جوانه پیکر باس و خوش خلقی و اگر
غریزه بود زیادت این دلالت کند که در شترنی یا کرده اند اگر غریزه بود نعل بود و شترنی بود مولود
بود و غریزه چشم و بزرگ چشم و مریخ اوایل بزرگ است اگر غریزه بود نعل بود و شترنی بود مولود
نیل حکمت و مریخ اوایل بود و مریخ نعلانی غلبه تر بود و مریخ موی بود و اگر نعلانی
تر بود مریخ سفید بود و چشم بزرگ بود و در مریخ اگر غریزه بود و مریخ موی بود و موی
جلد بزرگ نعل و موی نعل درست بود و اگر در مریخ شترنی است مولود و مریخ نعلانی

و بزرگ چشم
و طبع او سرد
و اگر غریزه بود

مستولی

موی

و اگر در میان بر جگر بود سیاه خال بود و اگر نعلانی است طبع او سیاه و طبع او نعلانی
شترنی است و چشم بزرگ است از ساعات موی و موی در شترنی است بود اما در مریخ
کهنه موی بود و موی مریخ و در مریخ موی شترنی است و در مریخ موی شترنی است
موی مریخ و موی شترنی است اگر نعلانی است مولود از اول روز بود و مریخ شترنی است از
ساعات مریخ دلالت کند بر موی مولود شترنی است که در مریخ موی شترنی است که نعلانی است علی الخصوص که
زهره در مریخ طالع عطی دارد یا خداوند نذر یا خداوند نذر موی و موی نعلانی است بود اگر نعلانی
در مریخ موی بود است و مریخ چشم شترنی و مریخ چشم شترنی است که موی مریخ نعلانی است
او غالب بود موی نعلانی که مریخ درین اوقات ساعات عطی دارد و در مریخ موی شترنی است
و در مریخ شترنی است او بر نعل بود بر موی و نعلانی است موی مریخ بود و موی شترنی است
مریخ شترنی است او بر موی مریخ را و موی مریخ و مریخ مریخ قرار در مریخ شترنی است
او بر موی مریخ قرار بود مولود بزرگ چشمی بود و موی شترنی است مریخ مریخ مریخ مریخ
مستولی که مریخ درین باب مریخ مریخ مریخ مریخ مریخ مریخ مریخ مریخ مریخ
مولود مریخ شترنی است که مریخ مریخ مریخ مریخ مریخ مریخ مریخ مریخ مریخ
او حارط باشد و مریخ مریخ مریخ مریخ مریخ مریخ مریخ مریخ مریخ
در مریخ مریخ مریخ مریخ مریخ مریخ مریخ مریخ مریخ مریخ

و مریخ

و اگر نعلانی است

اگر نعلانی است

و بهین سینه دکاهی اوقات از درد دل بکوبد باشد و کردیدی بود و بر روی بسیار از درد بزرگ سینه بود
دختران زوی آسید وجه اول آنکه سخن در بزرگ شک باشد و چون راه در در پیش افکند
دارد و آنکه شرم بود و بسیار روی و رنگش در روی نو باز زدی زنده اما بکوردی و نهی ای او بکوب
و بهین سینه و بزرگ ساق و در قدم او هر چای بود و در همان نظر نایب و تیز نظر بود و هر دو یک سخن
و بهین سینه و بزرگ ساق و در آن وجه و بزرگ کاری بود از بزرگ کاران فرجه بود و بزرگ سینه
بود و بهین سیم از نه سینه بالا و سینه بالا باشد و نه سینه سینه و سینه سینه که رنگش از آنکه
با سینه زنده و زنی با بل نبود و ادیب بود و شمع و عالم و دوستی بسیار دارد و سینه و به
اول دراز بالا و شمع و سینه کردی بود و بکوب چشم و زنی و بر ساق او سینه سینه فراج کشنده
و بسیار دست بود و به زنی رخت کز کند و آنکه سوزی و از زنی چشم بود و بهین سینه
رنگش بود و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه
کوت و او را صورت زیبا بود و صاحب صورت و کز بود و حکیم و ادیب بود و تیز نظر
و بکوبه نفس بود و نال کند از جریاد و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه
و او از درد کندی گان و در زنی سوزی و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه
باشد و سینه رنگش بود و بکوبه نفس و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه
نویسش بود و بهین سینه و از علم مال و صنعت او رب الله بود و در بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه

روی بود و آنکه او را بر پشت سینه زد و کندی گان و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه
در از کردن و در جبهه چشم و بکوبه نفس و او را در چشم خط بود و سوزی بود و بهین سینه و بهین سینه
عقرب و بهین سینه و بکوبه نفس و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه
و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه
و بکوبه نفس و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه
و خود ران و خود ساق و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه
نش نباشد و او ادیب بود و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه
خود و در زنی سوزی بود و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه
و او را بر پشت سینه زد و کندی گان و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه
بود و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه
و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه
و او را نال بود و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه
سینه و بکوبه نفس و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه
و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه
بود و کندی گان و او را زنی سوزی و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه و بهین سینه

و سوار روی دست دارد و خداوند مستور بود جدی و قوی این بود و شکست نپذیرد و در هر روزی او
 بر یکدیگر بود از بالای روی او و روی او باروی بر زمانه پشتر چنان بنشیند که روی او باروی بر
 برای که دهانه و طرف راست او با یک بود و بسیار روی بود که بالای او میاید بود و حدود
 و خود بود و یک ساق او بکمر نزدیک بود از دیگر ساق او کمی بود ظاهر الموم و النون بود حوت و طایف
 سینه بود و خود سر و عظم الموم بود و بسیار جواب و بسیار شک و در فطن او انضامی بود و چشم
 او گرد باشد و صاف و شکل او طریقی دارد و هم حاصل فی کمال التبریر و وجود خدا و در آن
 این حاصل می بود بر چهار قسم قسم اولی بود که از او در زنده بود و در دنیا باقی میبود برین
 مولود حکم دارد و پدرش را که باید که در از دنیا رفت برین تا از چهارم که حکم مادر او را که در حق
 دینی باشد که هم حال چون وقت ملاقاتی افتاد شش برج فوق الدنیا بود و در از دنیا رفت
 معوجه بایستد و دیگر شش برج برابر چه اگر بروج صحنی فوق الدنیا بر روی آید و بعضی را طالع
 غروب نزد که در هیچ اعتبار نبوده قسم دوم بود که برین که برابر از دنیا رفت باقی نماند
 و تربیت نیاید به قسم سیم مولودی بود که برین تربیت نیاید اما در از عمر خود قسم چهارم
 مولودی که برین تربیت نیاید و عمر در از قسم اول از چهارم تربیت قسم بود اول طالع دوم
 خداوند طالع سیم هم معناه چهارم مستولی بر هم چهارم ششم انقباض ششم با هم هم حرف
 اجتماع با استقبال او چاره نباشد از آنجا نشأت هر یکی از این قسم اول در کودکی که

موج

هم مستور بود
 اجتماع با استقبال

در دنیا بقایا باشد اگر این نشأت در اول و از باب نشأت این اوله ساقه و زایل بود و کوشی بر طالع
 مستولی و در کمال بقایا به قسم دوم اگر فرد در به مغرب بود و هیچ سری بی مغرب نباشد
 او را و کوشی بود و در ساقی بقایا به در دنیا سیم اگر فرد در به الاثنی بود یا چهل یا سی و نه
 ساج کوشی بود و شش قراب ساج در رابع بود و در رابع رابع بود و نظر دارد مولود از خست ساج
 دلیل چهارم اگر حرفه خنجر با استقبال مقدم بر ولادت شش کوشی سنجی بود و خداوند خنجر
 منوی بود و طالع و از باب نشأت بر تربیت و خداوند موم هم مستور باقی میبود در
 برین آید دلیل پنجم اگر از از باب نشأت بر تربیت و موم هم معناه و سیم شش کشت
 الشجاع باشند و کوشی بنیان نظر انقباض نا قبولی دارد علی الخصوص که کوشی بقایا و خداوند
 و موم برین نباشد مولود طبعیت نباید دلیل ششم اگر که یک در ساقی طالع باور
 غرض و طالع یکبار که نظر دارد مولود برین دلیل هفتم اگر قراب ساج در رابع باشد
 بود مولود مرده از شکم مادر برین آید دلیل هشتم اگر موم در رابع بود و در رابع در
 مغرب و سدی برین نظر قبولی ندارد مولود مرده برین آید دلیل نهم اگر فرد در
 در مغرب بود و در رابع در ساقی قبولی نظر ندارد مولود شش از سنجی شش برین دلیل
 دهم اگر در سنجی که در رابع بود و کوشی که قرار سنجی دارد و سیم سنجی برین در رابع
 باشد و در سنجی و سدی و سدی اگر سلاج می بود در رابع و در سلاج که در رابع

و خداوند سیم

ساقه در کوشی

قوی باشد بیشتر گویند یا کما و یا انشای این خبری جزو دلیل یا دهم بود یعنی موضع قرار خود
بشنید دوم طالع در اصل موضع قرار خود باشد طالع و کما و یا انشای این خبری جزو دلیل یا دهم بود یعنی موضع قرار خود
بود مگر در علی ایضا که موضع وی قوی بود و اگر کس بود در موضع متولی نزد پاکت نزد دولت
زیادت نباید دلیل دهم اگر متولی اهل الضد بود و محصور میان دو کس و بطور نظر از دولت
نباید دلیل نهم اگر در کس بود و درین در او نباشد مگر در بین اید اگر سمن
درین متولی بود و در سمنی که متولی کس نباشد غیر باید قسم دهم در دلالی که کما
برین آید و درین اثابت نباید دلیل اول و درین طالع نظر دارد مگر اندک از کما
بود و اگر در طالع کما و درین طالع کما و درین طالع کما و درین طالع کما
اوج ریز که قرار کما و اوج نیست و اقباب و کما و درین طالع کما و درین طالع کما
دلیل دهم اگر در سیم در طالع بود و در سیم در طالع بود و در سیم در طالع بود
سیم اگر در طالع بود میان دو کس و هیچ سدی بوی نظر دارد مگر اندک از کما
دلیل چهارم اگر در طالع بود و در طالع بود و در طالع بود و در طالع بود
و کس کس استیجاب و اجتماع نامزد بود مگر اندک از کما بود دلیل پنجم اگر در طالع
بود تمام طالع می شود و در طالع بود مگر اندک از کما بود دلیل ششم اگر
خداوند طالع و خداوند خانه اقباب و در طالع بود مگر اندک از کما بود

چشم

نظر باشد

تدویر

نقطه دخیل
بجز دهم

حیات بود دلیل هفتم اگر در طالع بود و در طالع بود و در طالع بود و در طالع بود
بود دلیل هفتم اگر در طالع بود و در طالع بود و در طالع بود و در طالع بود
و در طالع بود یا در طالع بود یا در طالع بود یا در طالع بود یا در طالع بود
در طالع بود یا در طالع بود یا در طالع بود یا در طالع بود یا در طالع بود
دلیل دهم اگر در طالع بود یا در طالع بود یا در طالع بود یا در طالع بود یا در طالع بود
و حیات نباید دلیل یازدهم اگر در طالع بود و در طالع بود و در طالع بود
اندک زندگانی بود و همچنین اگر در طالع بود و در طالع بود و در طالع بود
در شرق بود و در شرق بود و در شرق بود و در شرق بود و در شرق بود
مگر در غرب نباید مگر در شرق بود و در شرق بود و در شرق بود و در شرق بود
و دیگر اگر طالع بود و در طالع بود و در طالع بود و در طالع بود و در طالع بود
قسم سیم در طالع بود و در طالع بود و در طالع بود و در طالع بود و در طالع بود
در طالع بود یا در طالع بود یا در طالع بود یا در طالع بود یا در طالع بود
بود یا در طالع بود یا در طالع بود یا در طالع بود یا در طالع بود یا در طالع بود
مصلحت نیست دلیل دهم اگر در طالع بود و در طالع بود و در طالع بود و در طالع بود
دلیل سیم اگر طالع بود و در طالع بود و در طالع بود و در طالع بود و در طالع بود

بخصوص

خاسته

باز مرد

که یکدیگر را
حکم خواند

اگر قمر سلیم بود از اتصال نحوس و غریب نبود و صاحب ثنات طالع در این خورشیدی
 حال باشند و راجع و غرق نباشند علی الخصوص که در خانه و شرف خویش باشند و غفلت آن
 بود که غرض فصل بود بسود و زیاده و ضرر و مشتری و ریح نحوس نزد که ریح غریب نکند
 خامه و بر الید روزی خامه که فوق الارض بود دلیل پنجم اگر زحل و ریح در یک خانه بودی
 حال از شجاع افق بود و عمر باشد و در از دلیل ششم اگر کوکب نحاری بر شرف
 نحاری باشند و یکی شب در بروج نسبی این نکات بگو بود در تربیت دلیل هفتم اگر
 زهره از نیمه برج در گذشتند و آن برج طالع بود یا وسط استار و دلیل این بگو بود و در
 تربیت دلیل هشتم آن بود که اگر اب ثنات طالع در وسط استار یا در برج یا در
 که برج سعادتست یا در برج نحس باشد و این قوی ترین دلایل بود قسم چهارم
 در آنکه مولود برید تربیت یابد و عمر در از حق تعالی او را ارزانه دارد دلیل اول اگر کذا
 قوی حال بود که اگر یک تنه بر روی دو دوی یا بلا راجع و غرق نبود مولود عمر در از یابد
 دلیل دهم اگر اقارب و ماه در دهم و پنجم و هشتم و یازدهم باشند مولود در از عمر باشد
 و منزه اهل بیت خویش گردد دلیل سیم اگر قمر در وسط استار بود و در نظر سود و کس از
 وی مایه بود مولود در از عمر بود دلیل چهارم اگر سود در بروج راجع بود از طالع مولود
 بر پیری رسد و عمر در از بود دلیل پنجم اگر مشتری در حد و خط خویش بود مولود در از

بود -

برید که میرکان خود را بید دلیل ششم اگر اقارب در حد و زحل بود دلیل در از عمر بود
 دلیل هفتم اگر اقارب در طالع بود و هیچ کس بی نظر ندارد مولود در از عمر بود و بهتر اهل بیت
 خویش دلیل ششم اگر اقارب در وسط استار بود و نحوس بوی از حد و در بروج طالع ندارد
 مولود عمر در از یابد دلیل هفتم اگر زهره در طالع بود و هیچ کس بی نظر ندارد و مشتری بوی
 مایه بود مولود در از عمر در بگو نیست بود دلیل دهم اگر قمر در طالع بود و نحوس از وی مایه
 مولود عمر در از یابد دلیل یازدهم اگر عطارد در زهره بقدر ناظر باشند مولود در از عمر بود
 و منزه المراج باشد دلیل چهاردهم اگر عطارد و قمر در حد و غریب و یا در رکت الدن باشند
 مولود در از عمر باشد دلیل سیزدهم اگر سهم استار در طالع بود یا فداوند او و مشتری بود
 خارج و فصل از رکت الشجاع و هیچ نحوس بوی نظر ندارد مولود در از عمر و کسور نکاتی باشد
 دلیل چهاردهم قمر در ششم از ولادت در در هفتم در دهم از ولادت بگو و بدان
 اعتبار کند دلیل یازدهم اگر قمر در ششم ساقط بود از حد یا سعدی بوی نظر نبود دلیل
 تربیت و خاصه زحل در خانه و شرف و قد خویش نباشد مولود در از عمر ریح که از
 فصل چهارم از کتب و احکام بیلاج و که خدای تعالی عز و جلال از بیخ موضع طلب
 کند از اقارب و ماه و سهم استار و هر از جمیع استحال هفتم بر طالع و در بر طالع اگر طالع
 روزی بود ابتدا با قناب کنند و اگر شبی بود تا که کنند اگر طالع اجتماعی بود هر از جمیع هفتم

و ساقط در آن

بود بر سیم السعاده و اگر سیمانی بود سیم بر فرد مقدم بود بر فردیک ابوالمشر اقب در طالع و
 السعاده و باز در هر طالع بود و اگر برج مرکز بود و اگر مرکز و مستولی بر موضع وی بوی نظر دارد
 اما در برج سابع و رابع و ثامن باید که برج مرکز بود و پیش و گران باید که اقب در برج مرکز
 یا در برج مرکز بود و رابع مرکز از درجه وسط آنها بود تا طالع و از درجه رابع تا سابع و ابوالمشر که
 فرد چهارم است و در رابع و سیم و پنجم در برج مرکز و طالع بود و برج سیم برای است
 که فرخ و ثروت و اقب رابع هم سیمیلانی را شاید علی الخصوص که طالع و قی بود اقب
 و در هر طالع اسد بود اقب در محل و چون مواضع طالع معلوم شد و طالع بزبان بانی
 داده بود و که خدا مرکز مستولی را بر مکان طالع کند از خداوند خانه و شرف و حد و شرف
 و در هر گرام از این سبب خطره که قوی حال تر بود و شرقی بود علی الخصوص که در هر شتری و مرغ
 بود و بیشتر بود که خدای بس اگر خدای در طالع بود یا در درجه چهار یا در مرکز قوی
 بود و سیم از کس در خانه بود یا در شرف یا در حد یا در شرف از قوی س اما از کس برای
 بد و اگر رابع بود اگر در اول جمع بود و خمس در عطیه از نقصان کنند در میان رجوع و اگر در اول
 خمس و اگر کاکب در موطا و مال و ثروت الشاع بود سالهای که چنگ دهد و گوی که گفته اند
 اندر خمس و عادی عشر و ثامن و ثانی اگر در خانه و شرف و خمس بود سالها از هر که در هر کار
 غریب بود سالها میان و اگر سیم و ثامن و دوم و اول بود سالهای که چنگ دهد و سالها چنگ

بسیار را از پنج موضع طلب کنند که خدای را از پنج موضع طلب کنند خداوند خانه و خداوند شرف
 و خداوند حد و خداوند شرف و خداوند صورت و باید که که خدا سیمیلانی را طالع از شرف است باز
 بر کس یا از برج یا از حد یا از قاع یا از درجه یا در دو برج یا شرف و طالع یا در دو برج یا شرف
 شرف در ساعت النهار قبل اقبال طالعی است در هر محل باشد و در درجه حوت و مجده
 سرطان و در درجه قوس و اشال این چنانکه در جدولی که این معنی را نهاده اند موضع هستند
 و اتفاق زمانی چون در درجه حوت است و در درجه سنبل و اشال این هر دو در درجه حوت است
 روز در آن وقت که اقب در آن درجه بود یکی و شرف و ان اقبال طالعی زمانی نگاه
 داشته اند قوی گفته اند که طالع بدر بگوید اگر دلیل فرزندان او راجع بود و در درجه حوت
 طالع اصل بود که هشتم است اول است خمس او را فرزند فرزند باید اگر بر فرزند طالع
 و در خدای قوی گفته اند باید که بر دلیل خوبی و خدای طالع گفته اند که طالع اگر طالع
 و در خدای باشد اگر در او خطره بود در عداد ارباب طالع و خمس غافل باید که بر هر دو که
 که خدای او و طالع او در اقب و در هر طالع این بود که گفته اند و اگر که خدای
 سختی الشاع بود بهای هم دارد و سهل این شرف چنان آرد که از خداوند خطره هیچ مقدم تر از خدا
 حدیث و دیگر آن خانه و شرف بوی مقدم دارند و آنچه اتفاق جمود بر آن است است
 که که خدای در درجه عطیه کبری دهد و در باطنی از درجه عطیه و در در این صغری و گوی که گفته اند

و خطه

کهن باشد و دنیا فی غمزه بود و اگر در یازدهم باشند نصف عظیمه او در تاسع ربع دور
نیم جنس در تاسع ربع و بعد دنیا فی غمزه نصف او بطل شود و در یازدهم ربع و در غمزه ربع
و در تاسع ثمن او در تاسع ربع و این نیز یک جبهه هفتاد و پنج هلال قوی تر
از اقباب نیست که عظیمه او بیشتر است و هیچ ضعیف تر از غل نیست که عظیمه او کمتر است
در سرعت و بطا و ولادت

المتنری المریخ الزهراء عطارد

دلیل اولی اگر مریخ در دهمی بود در ربعی نوزد ولادت میزوده باشد به مریخ
ناگاه زن را در دوزخ میگرداند در راه اگر در ربع آبی بود یا در کره یا در آب دلیل دوم
در مریخ مذکر باشد مستقیم الطالع در مریخانات دلیل دومی ولادت بود ولی رخی بود
دلیل سیم اگر مریخ زن مریخ بود یا بوی فطره شری برایش ناظر دلیل سانی ولادت و نیت
و سادت بوده باشد دلیل چهارم اگر عطارد در طالع بود و این مریخ مریخ بود دلیل
آسانی میگوید که دلیل پنجم اقباب اگر در طالع بود در شش و خورشید بود و خود از
موضع مریخ بوی فطره دارند دلیل ششمی در سرعت ولادت بود دلیل ششمی اگر فطره زن داشت
بود باشد و اگر متصل شده در طالع یا عطارد یا دلیل سادست ولادت شد دلیل هفتم
اگر در طالعانات زهره و مریخ نوزد باشد این دلیل سیکل حال میگوید و حال میگوید

و شادی دارد ولادت او در کابل افت و ولادت مریخ آن اگر مریخ در دهمی طالع باشد
آن ولادت مریخ در دهمی برده باشد دلیل دوم اگر مریخ در غل آن ولادت مریخ
و خط باشد دلیل سیم اگر اقباب و فطره در طالع در مریخانات بود الطالع باشد در مریخ
سپهران یا در ربع مریخ در مریخانات و در آن ولادت رخصت باشد و افت و اگر غل در دهمی
بود با زاین هم ملاک بود و دلیل چهارم اگر مریخ مریخ در طالع بود دلیل خود ولادت
بود و دلیل پنجم اگر مریخ استقبال شود میان او و استقبال اقباب که از دوازده در مریخ
باشد و هیچ کرب دیگر را نمیستند و در این ولادت مریخ رسد دلیل ششمی اگر اقباب
و مریخ در دهمی یا در ربعی یا در مریخانات باشد و در مریخانات ولادت
رسد بسیار دلیل هفتم اگر مریخ مریخ الطالع بود مریخ یا مریخانات مریخانات
بود و کمان بود که در مریخانات شود فصل پنجم در احکام دوازده خانه اول
دلیل صحت و نطق و بدن و نیت و کار و راه اگر مریخ و دلیل اخلاق و عادت و نیت از
عرب چنین گویند که مریخ نشانه سخن است از طالع دلیل صحت و طبیعت میگوید و در او
و مریخ فطره در طالع بود و مریخ از مریخ مریخ رسد در اولی مریخ مریخ و مریخ
دلیل صحت و نطق و بدن و نیت و کار و راه اگر مریخ و دلیل اخلاق و عادت و نیت از
عرب چنین گویند که مریخ نشانه سخن است از طالع دلیل صحت و طبیعت میگوید و در او
و مریخ فطره در طالع بود و مریخ از مریخ مریخ رسد در اولی مریخ مریخ و مریخ

از هر یک که بنا باشد یا از علت مولود حکیم و فلسوف بود و عالم حکیم و بعد از نظر
 و صاحب تصنیف **سوم** اگر عطار و با اصاب بهم بود در طالع مولود حکیم و
 عالم و طاهر بود و اگر عطار در وسط السما بود مستقیم السیر و قرة از ماله یا از سر
 بوی ناظر بود حکیم عاقل و منجی فاضل **چهارم** اگر عطار در خانه خورشید بود
 مولود صاحب تصنیف بود و علم بسیار اندک بود و اندکی مخصوص که عطار در
 باعد او مدخل باشد یا خداوند بآلت یا خداوند تاسع بود **پنجم** حکم عطار در طالع
 بود و زحل در موع مولود مخم بود و بدان وقت و بلندای باید **ششم**
 اگر عطار در وقت و زحل و اصابک در طالع باشد یا در وسط السما مولود حکیم و حکم باشد
 و از ملک بدین جهت جاه و مال باید **هفتم** اگر عطار در حد عطار بود مولود
 عالم بود **هشتم** اگر عطار و خداوند طالع بود و یا قمر در سوم طالع بود در صورت
 خورشید مولود دال کبر بود و اگر سرخ مذکور بود و مرگ نظر در طلب بود **نهم**
 اگر زحل در نهم طالع بر نظر بود مولود مغیر بود و اگر سرخ باشد در نهم طالع سرخ
 من حکم دارد **دوین** و هم اگر اصاب عطار در نهم طالع بود مولود مغیر بود **سیزدهم**
 یار و هم هم سعاده و هم الغیب در نهم یا در سوم بر بود و سعاده ازین هر دو هم ساقط
 و کوس ناظر مولود دافعی بود **دوین** و وارده هم اگر زحل و عطار در سوم طالع بود
 مولود مغیر بود **سیزدهم** اگر قمر در نهم یا در اک بهم در طالع بود مولود مخم بود
 و ولی از علوم که حال یا **چهارم** اگر عطار در در رابع بود ظاهر از حرکت السما
 مولود مخم بود **پنجم** یا نهم در رابع در سوم طالع بود و در رابع سبوط یا وبال
 یار و هم و مخم بود و مولود ساقط و منکالت و حاکم کند علی الخصوص که زحل بوی
 ناظر بود **ششم** اگر زحل در رابع بود و زحل در رابع بود و در وسط السما مولود فلسوف
 و عالم بود اما بعد از آن روزی بود **هفتم** اگر عطار در در خانه زحل بود
 مولود عالم بود و مظهر بر اسم از علوم و زین و لا و خط و علم حکم و اندک و تقیم نماید
پنجم اگر عطار در نهم طالع بود یا در رابع بود زحل در رابع بود
 مولود توانج و از آنکه اند **پنجم** اگر عطار در رابع بود و در رابع رابع

مولود دال بدست بود علی الخصوص که در برج خنوب بود و میل سیم اگر اقب در نهم طالع بود مولود
 مخم و در نهم طالع بود و در نهم طالع بود و در نهم طالع بود و در نهم طالع بود
 پوزد مولود عالم و در رابع سیم بود و میل سیم بود و اگر خنوب در رابع سیم بود و در رابع سیم
 یا در نهم طالع باشد و صاحب منبران بود و در نهم طالع بود و در نهم طالع بود و در نهم طالع بود
 بود و در رابع سیم بود و در نهم طالع بود و در نهم طالع بود و در نهم طالع بود
 در نهم طالع بود و در نهم طالع بود و در نهم طالع بود و در نهم طالع بود
 روزی بود مولود بزرگ و در نهم طالع بود و در نهم طالع بود و در نهم طالع بود
 بزرگ بود اما بعد از آنکه در نهم طالع بود و در نهم طالع بود و در نهم طالع بود
 هر دو مغرب باشند مولود بزرگ بود و در نهم طالع بود و در نهم طالع بود و در نهم طالع بود
 مولود بزرگ بود و در نهم طالع بود و در نهم طالع بود و در نهم طالع بود
 عطار و با اقب خنوب در نهم طالع بود و در نهم طالع بود و در نهم طالع بود
 اگر اقب در رابع بود یا در رابع بود و در نهم طالع بود و در نهم طالع بود
 بود و اما مکار و خمال بود و در نهم طالع بود و در نهم طالع بود و در نهم طالع بود
 داند و بخواند و در نهم طالع بود و در نهم طالع بود و در نهم طالع بود
 و اگر خنوب بوی ناظر بود مولود دافعی و عالم بود و حکم از حکم سنان و در نهم طالع بود

مغرب بود و موجب طلوع از مشرق یا از مغرب بر ایشان ناظر بود و در هر دو راه باید درین کمال دقت
مردان که او را با محکی و ششایی خوانند عطار در زهره چنان در مغرب باشند با درگاه الارض بود
رانی بود و او را از زهره فرزان باشند و سیل دوم اگر زهره در مجرای مغرب باشند با درگاه سیل دوم
مولود زانی بود و در هر دو راه و در هر دو راه از زهره فرزان باشند و سیل سیم زهره در
و عطار اگر در مغرب باشند با درگاه الارض رانی بود و سیل چهارم اگر زهره در وسط آسمان باشد
با درگاه تحت الارض و در هر دو راه ناظر بود و مولود زانی بود و سیل پنجم اگر زهره در میان درگاه
بود و مولود زانی بود کمال خیر و در هر دو راه زانی اگر زهره با درگاه بود با درگاه و
زهره او در میان ناظر بود این بر پوشیده زانیه و فاجره بود و سیل ششم اگر زهره در میان بود و در
و بیشتر ناظر بود و موجب نشسته زهره در وسط آسمان بود و در هر دو راه زانی بود و سیل هفتم اگر زهره
لواطه و سیل بعد همان اگر برج سادس برج مرکز بود و در هر دو راه زانی بود و مولود و لوطی
بود و سیل دوم اگر زهره در خانه عطار بود و در هر دو راه ساطع از طالع مولود و لوطی
بود و سیل سیم اگر زهره در خانه عطار بود و مولود و لوطی بود و سیل چهارم اگر عطار در
برج مرکز بود ناظر برج پنجم مولود و لوطی بود و سیل پنجم اگر عطار در زهره سیم از برج او و در
سیم از برج مرکز بود و اگر مرکز بود مولود و لوطی بود و سیل ششم اگر زهره در برج مرکز بود و
و لوطی بود و سیل هفتم اگر زهره در برج مرکز بود و فاقب زهره از برج مرکز بود و ناظر باشد و

بصاف

با غلبه آن در آن مختلط و در هر دو سیل ششم اگر عطار در برج سابع بود و زهره با درگاه سیل ششم
مولود و لوطی بود و سیل ششم اگر عطار در هر دو سیل بود و زهره از عطار در ساطع بود و زهره در خانه
طالع بود و مولود و لوطی بود کمال زانی و سیل ششم اگر زهره در هر دو برج رابع بود این در هر دو
و سیل دوم اگر زهره در هر دو سیل بود و در هر دو سیل بود و سیل سیم اگر زهره در هر دو سیل
مؤنت در هر دو سیل و در هر دو سیل بود کمال زانی و سیل ششم اگر زهره در هر دو سیل
اول اگر عطار در هر دو سیل در طالع باشند زهره بهم و با در هر دو سیل و سیل ششم اگر زهره در هر دو سیل
اگر زهره در هر دو سیل در هر دو سیل و در هر دو سیل و سیل ششم اگر زهره در هر دو سیل
ناظر دارد و در هر دو سیل و فاقب و ناظر دارد و فاقب بود و سیل سیم اگر زهره در هر دو سیل
طالع باشند با جمیع مولود و سیل ششم اگر زهره در هر دو سیل و سیل ششم اگر زهره در هر دو سیل
سیم و ششمی و ناظر دارد و فاقب بر هر دو سیل و سیل ششم اگر زهره در هر دو سیل و سیل ششم اگر زهره در هر دو سیل
خان زحل بود و در هر دو سیل و زهره بود با در هر دو سیل و سیل ششم اگر زهره در هر دو سیل و سیل ششم اگر زهره در هر دو سیل
مولود و سیل ششم اگر زهره در هر دو سیل و سیل ششم اگر زهره در هر دو سیل و سیل ششم اگر زهره در هر دو سیل
مطلی دارند مولود و سیل ششم اگر زهره در هر دو سیل و سیل ششم اگر زهره در هر دو سیل و سیل ششم اگر زهره در هر دو سیل
در هر دو سیل و سیل ششم اگر زهره در هر دو سیل و سیل ششم اگر زهره در هر دو سیل و سیل ششم اگر زهره در هر دو سیل
بود و سیل ششم اگر زهره در هر دو سیل و سیل ششم اگر زهره در هر دو سیل و سیل ششم اگر زهره در هر دو سیل و سیل ششم اگر زهره در هر دو سیل

باطن بود دلیل آنکه اگر دنت بر درج طالع بود دلیل فتنی بود اگر طالع غریب بود که قریب دلیل
 غریب بود و دنت بر درج طالع و قمر نجوم دنت کس نکس بود مولود بود دلیل هم هرگاه
 کس در طالع بود در خط اولش او را در ردی انضانی بود دلیل با هم اگر قریب بود و در
 طالع و در سر میزان مولود منکوح بود خانه که زهره نکس بود قمر به ترجیح او بود و بیشتر اگر
 که قمر به ترجیح زهره باشد مولود که دکی و با ریشی منکوح بود دلیل او را هم اگر قمر بری نوشت
 متصل بود ترجیح و منکوح نکس مولود منکوح بود دلیل سیزدهم اگر اصل در سابع بود و زهره در سابع
 و اصل در سابع مولود منکوح بود دلیل چهاردهم اگر عطارد منکوح بود بر جمیع اقاع یا نهج اول تمام بر طالع
 و در وقت ولادت در ششم یا دوازدهم مولود منکوح بود دلیل پانزدهم اگر مریخ زهره بر
 ترجیح که یک پشه و مریخ تحت الارض بود و در برجی منقب مولود منکوح بود دلیل شانزدهم
 اگر عطارد در وقت بود و دوش ششم طالع بود و عطارد راجع بود و هیچ سدی بوی نظر او را
 مولود منکوح بود دلیل هفدهم اگر در ج طالع در افق برج نوشت بود در نخست ام این بود
 دلیل هجدهم اگر دنت زهره در راجع باشد و مریخ به نظر عداوت بر تیان نکرد مولود مولود
 دلیل نوزدهم اگر زهره در ج اول حمل یا در ج اول سید بود دلیل بیستم از اقاب بود که در
 سیم حمل در ج اول قوس بود و در ج سبط قمر و در وقت و سلطان در قمر کس بود در ج و
 دنت بود دلیل سی و یکم از قمر که در ج اول حمل و در ج سیم سید و در ج اول سیم قمر بود

سیم سلطان و در ج اول جوی بوده دلیل سی و دویم از مشتری بود که در ج سیم حمل سیم سلطان بودی
 بود و دلیل سی و سیم از مریخ بود که در ج سیم حمل و اول سلطان و اول دلو بود دلیل سی و چهارم
 اگر سیم سخاوه و سیم تیان منکوح بود بر طالع در وقت و سید و جوی دیمه اول از وقت بود مولود
 منکوح بود و در ج سیم باب کتر از سید دلیل هجدهم اعتبار بیا کرد که دلیل پانزدهم و سی و ششم
 اگر زهره در ج سیم مشتری بود مولود بر سابع بود دلیل دوم اگر زهره مشتری بود در طالع یا در سابع
 یا زهره مشتری قبل قبول دارد و مریخ از زهره در سابع بود مولود یا سابع بود و در ج اول دلیل
 سیم اگر کوی ثابت از غلظت اول از مریخ زهره مشتری در طالع یا در سابع یا در سابع یا در سابع
 و ضعیف بود و جواد و معرفت لصلح خبر که دلیل سخاوه کم اگر آفتاب در ج سیم و قمر در ج سیم
 از سابع یا در سابع یا در سابع یا در سابع یا در سابع یا در سابع یا در سابع یا در سابع یا در سابع
 مال بود اما بدست می آید و منف می کند دلیل سیم اگر سخاوه طالع سخاوه سیم سخاوه بود و در
 دوم طالع بود مولود سید و سخی بود دلیل چهارم اگر زحل در ششم طالع بود مولود از قمر و
 دال گشتیدان و نیشانی را بر نیاز آفتاب که دلیل بیست و اسات اگر اس طالع یا آفتاب
 و عطارد هم بود مولود کبلی بود دلیل دوم اگر عطارد در طالع نشی برت بود و در دوم طالع بود
 مولود کبلی بود دلیل سیم اگر سخاوه طالع سخاوه ثانی کرد و نظر نسبت و سیم سخی و در طالع
 مکتب یا در وقت بود که دلیل هجدهم حیدر اگر زهره در ج سیم یا در ج سیم یا در ج سیم یا در ج سیم

هر حرف اگر چهار حرف بخارج حرف و اگر دبل در برج دو حریف بود دان بر ج و دند بهسم
 مرکب بود چون عباد در پارس چلی هر مزد اگر دبل در برجی منتب بود نام یکی بود اما
 ناقص بود یا حرف حمل باشد و قس و جری و دلو و حوت بهر حرف و دبل هر حرف
 باشند جز او و حوت و دبل چهار حرف سرطان و میزان پنج حرف و بن ختری و اخر حرف می
 درین نام بود چلی و حیل و عدی اگر ختری مستولی بود چنانکه یاد کردیم یا شش از نام انبیا و خلفا
 از نام باشند اگر ختری در ناسع باشد کمیت معروف بود و اگر صاحب الطبع ختری بود
 و برج بود در طالع بود نام مرکب از پنج یا از هفت اگر کمیت بود یا هم ابو الفتح یا ابو نصر یا ابو الطاهر
 بود اگر دبل نه بود باشد بان نامها قبط بود و اگر دبل بر طالع بود در حرف خیش نام
 عیسی یا برسی و دبل اقباب بود در طالع بود در حرف خیش نامی از نامهای مذکور اگر
 سهم ستاده بطالع ناظر بود کسم حرف ناقص را باید چون سیلان و ناردان خواهد بود و ازادی
 خواهد بود یعنی دیگر حرف ضا و نه طالع را بکشد و حرف صاحب طالع را هر کدام که دبل باشد
 و حرف آن برج را که دردی باشد که آن هم دلالت کند اگر دبل در هر دو خیش بود و در
 برج ناسع از ناسعی انبیا هم بود یا از ان خلفا دانند و اگر خواهی که بدان که کدام حرف ختم است
 و کدام شرط و کدام شرط در دبل بگر اگر در اول بود از برج نام نخست آن حرف این منزل
 بود اگر در دو حرف بود حرف اخر از منزل بود اگر دبل در طالع بود نام وین یکی و عمر و انشای این

و آنچه تعلیق بدین دارد چون بوزن است و انشای این و اگر ناسع بود و بن خلیل و سافرو شال
 این و اگر در رابع بود چون و هفتان و ناسع و رکیان بود و انشای این و اگر خفیس بود نام
 و بعد با طریف یا هدیه یا کتفه یا انشای این که باین معروف باشد چون این و لاسری
 و این و الماراجه و انشای آن اگر در س و س و س بود نام عبید و عبیده و رکنی و هندی و عباد
 و عبد الرحمن و هر چه عدد روی بود و انشای این اگر در سابع بود یا نام مردی بود بر زنی
 شده یا نام زنی بود بر مردی نهاده چنانکه از عراق مردان را از غیری نام کنند و این در
 خراسان خاص بنام زنانت و بعضی کینزگان را قبیع میخوانند و مردانی را اینان بر حمله
 نامی بود که مردان را از زنان را بکشید و در عرب مثل این بوده است و این است که هم نام
 زنی بوده است و هم نام مردان چون بنهین ابی یا لسه از مصر طغی نم و اگر در ناسع
 بود نام چون یا شجاع یا خاتم و در عرب این نام بوده است و الحشاشی طالع و انشای این
 اگر دبل در ختری بود نام آن معانی علو و رفعت بود چون علی عالی و رافع و علی و غیره
 اگر دبل در یازدهم بود اسم مسخی بود چون حرب و حبیب و خلیل و صلیق و شتر و شانت
 اگر دبل در دوازدهم افتد نام وین غیاث و انشای این و این صاحب خمس را غیاث
 افتد و هر که خمس را ناقص دارد بزیادت ازین هفت نرسد و اسم از گفتار طاهر
 طالع کند دارد پس بنام ناسع و اول در هر محل دارد و طالع تا بدان درجه که خداوند طالع است

واز درجه خواند طالع شمار تا اول درجه عمل در سبب کمر و از پیشتر میگویند بگو باقی ماند
 اگر از بیت هفت حرف کمر بود بگو تا کلام حرف موافق افتد از حروف محسم آن
 حرف اول آن نام باشد بر جای نویس پس درجات طالع و حرف کن در چهار صد و
 بیت آنچه از وی برودن آید بر چهار قسمت کن آنچه حاصل آید بیت و هفت و هشت و نُه
 آنچه کمر از بیت و هفت باشد بگو تا کلام حرف موافق بود حروف محسم آن حروف
 آن نام بود و بیت و هفت حرف محسم ای بیت اول الف آخر س پس کرد درجات
 خواند طالع اگر طالع ناظر بود و حرف از شصت و هشت آنچه برودن آید بیت و هشت
 نقصان کن آنچه کمر از آن باشد آن حروف حرف سیم بود پس اگر صاحب حرف درجه
 طالع ناظر بود درجات او را در حرف کن در دو بیت و هشت و نُه آنچه برودن آید بر
 سه قسمت کند آنچه از این قسمت برودن آید بیت و هفت نقصان کن آنچه از پیشتر هفت
 کمر باشد بگو تا کلام حروف موافق افتد آن حروف محسم با آن دیگر هم کند پس بگو
 بخواند مثله اگر طالع ناظر بود درجات او را در حرف کن در سبب و سی آنچه برودن آید
 بر هفت قسمت کند و بیت و هشت و نُه آنچه بگو تا کلام حرف موافق بود از
 حروف محسم پس بگو بخواند طالع اگر طالع ناظر بود درجات او را از اندر
 در دو بیت و چنانچه برودن آید قسمت کن بر سی آنچه برودن آید بیت و هشت و نُه بگو

بنویس

تا کلام حرف موافق از حروف محسم پس بخواند و بگو اگر طالع ناظر بود حرف کن در هفت و نُه
 در دو بیت و چهار صد و هشت و نُه آنچه برودن آید قسمت کند بر هشت و نُه آنچه برودن آید
 آنچه کمر از بیت و هفت باشد بگو تا کلام حرف موافق افتد از حروف محسم پس حرف کن در
 طالع و از در درجات و حروف طالع آنچه برودن آید بیت و هفت و نُه آنچه بگو تا کلام حرف
 بگو تا کلام حرف موافق بود آن حرف بگو که آن حرف آخر حرف نام صاحب طالع بود و اسم
 طریقی بگو که طریقی گوید اگر دلیل افتاب بود نام مرکب بود و اگر ماه بود نام با سیم عربی بود
 و اگر عطارد بود نام رومی بود و اگر زهره بود نام مطهر بود و اگر مریخ بود نام پریال بود و اگر زحل
 بود نام هندوان بود و اگر مشتری بود نام پیران بود و نام خلفا اگر انقیال ستارگان بدلیل از
 شنبت بود نام آن پنج حرف بود اگر از ترجیع بود و مقابل از چهار حرف بود اگر دلیل هیچ
 کواکب انقیال ندارد بوضع دی که از طالع با وسط است و ترکیب از چهار حرف بود اگر دلیل
 هیچ کواکب انقیال ندارد بوضع دی که از طالع اندر هفت و نُه حرف از چهار از چهار
 حرف از پنج حرف از پنج حرف از پنج حرف از پنج حرف بود و چون عبارات از پنج حرف
 نام تصغیر حروف بر حجاب **المحمل** **الشمس** **الخنزیر** **السلطان** **المملک**
السنبلة **المیزان** **العنق** **الحمق** **الجدی** **الذئب** **الخنزیر**
حروف کواکب **الشمس** **القمر** **زحل** **المشتري** **المرج**

و در وقت غروب و صبح و زیادت شود و اگر بدل شمری عطا شود مولود صاحب خوار باشد و در حب
کرامات بود و در چشم مردم و اگر طالع شعی بود و عطا شود بهین حال بود و در پنج سبزه
در بال خورشید بود یا راجع بود یا خنق بود و عطا شود بهین رقیب بود و اگر طالع
کوکی در عظم اولی و ثانوی بود بر مزاج مشتری در نزد مولود یکسخت گشت بود و دوست
دارنده عطا شود بهین طبعش بزرگ نام و بزرگ قدر و بسیار بخیر و دوست دارنده عظم بود
و مال بسیار جمع کند علی الخصوص در تولید نهاری و مالیه بسیار صفت باشد اگر کوکی بر
مزاج مشتری و جمع باشد مولود از آن جمله بود که بر شکره فرمان دهد و بزرگ نام بود
و بزرگ قدر و در ولایت بسیار تقوی کند و خلق را از وی منافع بود و یکسخت را که از آن
مال بسیار دارد و جمع و ثناده است دارد و عاقبت کار او بخیر بود و پاکیزه اطراف پاکیزه
اطلاق باشد و این کوکب و سیل بر الیه ملک و خاندان مهابت بود اگر کوکی بر
مزاج منحل و مشتری بود مولود نواز و بسیار مال بود و ضیاع و غنا بسیار دارد و در
فرمان کند و در حبه و گرم بود و سیل و پارس و اگر این کوکب از او منحل بود مولود در عاف
و در دست دارد و علم را نمی داند و بر راهها و ترکه ها و اعصاب باوید و اهل صوفیه و از
بود اگر کوکی بر مزاج مریخ عطا باشد صاحب عصب و عصبانیت بود و عصبانیت و عصبانیت
و شدید بطبعش و چون مولود نهاری با درخت و سخت دل بود و مخالفت اهل دین و دین باشد

در

کوکب حرام بسیار کند و صغیر و خفیف العقل بود و عاقبت کارش بخیر نبود و اگر بر درجه شریف
و سیل بهشت و ریاست بود و بدنی در امور دینی اما عاقبت نه بخیر بود اگر کوکب بر مزاج
مشتری و عطا شود مولود شکوایت و بگویند خلق بود و عبادت بسیار کند و کثیر افعال بود و بسیار
بخیر و دوستان بسیار دارد و بگویند گشت بود و مال بسیار دارد و بگویند و اگر مولود شعی بود حکیم
و تیز و معروف بود اگر کوکب بر مزاج مریخ و عطا شود مولود بر شکره
فرمان دهد و عقل بود و دانا بر کارهای بزرگ و بزرگ نام و اموال و شهرت بسیار جمع کند
و پاکیزه کان و عطا کند و خلعت کند و ملذذ آواز بود و سر کند در روز بسیار خورده و لوج بود اگر
نهاری بود و بر در و خانه کی رحمت و غضب بر خلق مستخف کند و منافک بود و خلق وی را
مستخف و عاقبت کار او بخیر بود اگر کوکب بر مزاج دهر و مشتری باشد مولود
تمام خلق بود و پاکیزه اطراف و جمع کننده مال بود و ملا دوست دارد و عقل و حبه بود
و از مال زمان روزی میزد و در دست کی و شعی بود و صاحب و صغیر مزاج اگر قربان
کوکب بود یا بی غلبه بود اگر کوکب بر مزاج دهر و منحل بود مولود یکسخت گشت بود
و مشهور و عظیم و عالم با سر او بود و در یکسخت گشت کوی و بزرگان شریف باشد و بدین فکر کند
چون بزرگ بر او باشد و در مال بسیار بود و بیشتر ضیاع بود و عالم بود و نجوم و اشیان
اگر کوکب بر مزاج مریخ و در خلق بود مولود بسیار مزاج بود و بر شکره اهل دین و دین و اشیان

و صورت جلده بود اما از خدای تعالی برسد درجه بیت ششم بزرگ قدر و عظیم الحمل و فراخ رودی بود
اما سنگ و شیش باشد و موقوف در بیشتر از کار درجه بیت هفتم بکثرت بود و ضعیف بدن و درد
روی و دراز ساعد و ساق درجه بیت هشتم رزوق بود اگر کند به هر چه بیت نهم شش ساق
پراکنده بود درجه بیت نهم بین درجه زنان رایانه که نه در عیال وی بود و بی بر نفقه کند
درجه بیستم این درجه انسان و ولادت انسان نیست اگر برین درجه رودی رایانه که نه در شش روی بود
برج قوس درجه اول ضعیف و سنگ روحی در موم بود پرستگاری کند که او را زبان دارد و کوه
بزد درجه دوم بکثرت سنگ مال و اندک فعل بود درجه سیم کاهن بود که او را در میان دگری بود
و در ربع بصیرت است جمله که درجه چهارم چون بهایم بود و فرغ او را در سلامت کرد و قوت
او بجز در درجه پنجم شمع بود و ضعیف بود بر کار و عالم بود و یک نازد که در ربع ارکلی طلب
بکند درجه ششم با نیز در حال و ضعیف بود پس رو کند و تفرغ و قوت بسیار کند و دوی او
متجرب بود درجه هفتم ضعیف و کاهل و اندک حلیت و موم بود درجه هشتم عالمی بود و ربع اگر
و بیستم شوقان شد و رو او که نو ذب و عظم زبان باشد که و کان و موقتی درجه نهم
و ربع العز و از او عالم و نیزه طر از او حمل بود و اعیال او بکوبد درجه دهم اندک و قوت
و کاه عمر بود اگر سحرایی و نه روی بود و اگر شهری بود در از غر درجه یازدهم زنت خلق بود و بر
و ساقی او بی بود و در پای او قوت نبود که او را فرغ غنم و نه که در بود درجه دوازدهم

شبه القوه و نیزه طر و مکار بود و رودی نمند از هر چه طلب کند و بود درجه سیزدهم تمام خلق بسیار
علم و کرم بود و در از غر و کجک کثرت و حج کند باره و سفر درجه چهاردهم طبعی بود عالم بود
سفر و مرکب در دهان را از وی منفعت بود درجه پانزدهم خیر و پاک نفس و کمال کوه سلا
و متصل و بهر مند درجه شانزدهم کثرت بود و از کوه شیش او شیش حرکت و بلند تر شود و قوت
در سعادت بود درجه نهم کثرت و در از غر و بهر مند بود از سعادت و قضا و دراز بالا بود و از غم
درجه بیستم متوسط الحال بود و شغلی و موم کرد و در از غر و شیش درجه نهم نه بر صواب کند
در کار و در سر از نگاه دارد اما بدل و ضعیف بود درجه سیم فقیه بود و عالم و فاضل و فرغ او
در علم و رحمت بهتر از اول بود درجه بیت یکم حال او بکوبد اما از نهایی بندهایی و از نری
بشتری انتقال کند درجه بیت دوم ضعیف جسم بود و اندک حلیت پس تفرقی تمام باید در
افرغ مردان منفعت باید درجه بیت سیم کرد و دیگران کوشش و کارانش کند با غنی کند
که در آن با شش حاجت بود درجه بیت چهارم ظاهر الجسم بود و ذوق و بزرگ بود
و نه بر میان کند و کار حکم کند درجه بیت پنجم بکثرت و حربه دست و قوت کننده
و از اهل صلاح بود و در دل او هیچ رحمت نبود درجه بیت ششم مکار و ضعیف و در کار و
علم سحر و زکات و طسعات بکار بود درجه بیت هفتم ماف بود و شهر بسیار بود
و در با بود که رسالت ملک کند از شهری بشهری درجه بیستم خبر بود و در از غر

اولا نفس سیکو بود مصلح بود در غیر معصود و فاسق شود درجه بیست و نهم درجه محترقه باشد و در
باشد که نمند دوزخ یا سازد و از آن معاشی گزاند درجه سیام در از بالا بود انانیه بر یکوه اندو پارس
بود و در او بود که خادم پارس بود با عین و در این لم به حاج جوهر در جاولی عاقل حکیم بود و سخن
بصواب و حکمت کرد اما از مال بوی نمند بود درجه دوم سی بود و حکیم و احوال او از یکت و بد
سکوده و از بد به یکت و بر یکت حال نباید درجه سیم رفیع القدر بود و در است کوی و مبارک
بر یکس و مراه حرکت درجه چهارم آدمی بود بحسب خبر و صالح سخن بخیر و صواب کوی و صالح
او بخیر بود درجه پنجم در غرض زن بود و در وی هیچ چیز نبود و عمر در این بود درجه ششم
به پیش و در پیش بود و حرام کمال دارد و مرد بود در پیش کار درجه هفتم کرامی بود در شانم
و دوست دارند او را در میان مردم درجه هشتم سیکو خلاق بود و بزرگ را از هر حکایت دوست دارد
و او را محترم دارند درجه نهم معسک بود یا موب و تمام محصل نبود و بسیار او برود و در این کمال
و جمیع بود و معمول نیست او را از مردمان بود درجه دهم مکی بود و جبار و سخت دل و چون بریز
و هیچ رضای خرابی نگاه ندارد درجه یازدهم بر غرنا و در پیشان رجم باشد و در انال و پیش
صود و عالی محترم درجه دوازدهم سیکو روح بود و کشت ده دل و دشا و دل پارس و سیکو خلاق
درجه سیزدهم بدیخت بود و از آنکه عمر و عاق مادر بود و عاقبت بدیخت بود درجه چهاردهم در غرنا
و بزرگ سخن باشد اما ناقص عقل بود و کار با کند که مردم بر وی انگار کنند درجه پانزدهم در غرنا

زندگانه بود و مردمان را انگار نماید که ایشان را سود دارد و فلاح بسیار کند درجه
ش نوزدهم درجه است که برین درجه بود که کز نیریت باید آنچه باید با حق نشد درجه
هفدهم اگر مردی بود ترازد در دنیا و در غیب در اخوت و اگر زن بود پارس و منفعت
درجه بیستم مکی رجم و عدل باشد و اهل محبت او منفعت پسند اما بیکه او منفعت نیست
درجه نوزدهم جاهل بود و محب بر نیتین غلط افتاده و مسی جان را بر گزاند درجه بیستم
میان مردم صالح انگند و توسط کند و خوش نش و سیکو دوستان درجه بیست یکم
تن خویش ستم کند و عدل کار پیشتر در از کتاب طایفی گزاند درجه بیست و دوم در غرنا
عمر بود اما عقل درای بود و از آن بر خود اری باید درجه بیست و سیم در کشت و بریز
کرد و با زن و غلامان فساد کند و از آن خوار شود درجه بیست و چهارم کرامی و از وی
او سخی باشد و پارس بود و بگو خا طره سخن در علوم سیکو کیر درجه بیست و پنجم
چون ستم بود به عقل و نیز درجه بیست و ششم عالم بود و جبار کار به منفعت
و لطف خلق از خویشین به بدیخت سخت بود درجه بیست و هفتم کرامی باشد و
کرامی زادوست دارد و محب فعل جلیل و خیرات و بیکو کاری بود درجه
بیست و هشتم شدین نبود و اعتقاد بکفی ندارد و او را در همه کارها
سخت بود درجه بیست و نهم بر حال بود و محتاج بکلی و حیرت معصود

دوزد درجه سی ام سپیدی در چشم دی افند که چشم دی بران تبه نوزد برج
مطبات منقل بود در کارهای دنیا اما بر اندامهای او حجب
بسیار بود درجه دوم سر و سخن بود و به خیار مایل به لعل و طرب درجه
سیم بر یک چشم او عیبی بود و فراوان خفوت و منهور بود در شهر و مسکن
فروش اما کارهای او برقرار نباشد و توفیق شود درجه چهارم در عفتی او
نقصان بود و به عیش و دودی زیاده غلامی بود درجه پنجم در غفلت زن
و بسیار حلیت بود و او را عیبها بود و ناخوش بسیار کند درجه ششم در نیکو اول
عمر کار او بشود شود اما در کار او قوی شود و محرم گردد درجه هفتم بسیار
فرزند بود و بسیار مال و دست دارند علم بود و اخبار و تالیفات او ایل سخت دارد
درجه هشتم اندر عمر خویش همواره اندک عیبی بود و در آخر عمر او را یکی رسد از این درجه
نهم در پیش بود و لایق الحسن بسیار نگاه دارد و عیال او در آخر عمر بسیار شود و یک
کنه مال حلال را درجه دهم پادشاهی بود جبار مطاع بی عمل بی دین اما در دنیا مند بود
درجه یازدهم مردی در از عمر بود و خود بد دین است و اهل علم را بایست علم دوست دارد و در دنیا
او در آخر زیادت شوند درجه دوازدهم حکیم بود و دست دارند خیرات و اویز و شکل و عالم
در کارها درجه سیزدهم مردی بسیار بود و به نیت با نیت می کرد و تو به یکدیگر مردم در حق قوی

بکلی گویند درجه چهاردهم کوتاه عمر بود و تر انداختن دوست دارد و با ارباب صلاح
مخالفت کند درجه پانزدهم یکی بود حکیم بکلی سیاست الهی است اعتقاد ندارد درجه
ششدهم حکیم درجه پانزدهم دارد درجه هجدهم یکی بود حکیم نیکو اهل محبت است و اهل
بود از اخلاص مدت یک و چهار سال و چهار ماه بود درجه بیستم در پیش باشد
و کاهل و سلاطین و محض و عمل نیکو بود درجه نوزدهم حکیم و عاقل بود و اهل پراکنده و محبت
کننده بر خلق و با ایشان احسان کند درجه بیستم زاهد بود و صفرائی
مزاج و زرخش بود و امر معروف و نهی منکر کند بر شش و ناهوشی درجه
بیست و یکم زاهد درجه بیست و شش بود و باز کاران بود که در اخلاص مان باشند که
بزرگانی کنند اما این شخص با نیت ایش باشد و مال نگاه ندارد
و در جبهه کند درجه بیست و دویم متوسط اهل بود در عفت و یکم که حجب
تعالی با صاحب نهایی باشد و معذور او بود درجه بیست و سیم صاحب
مضامنی بود که بدست خلق دارد یا زکریا نیتش با کار آهنگ کند از ان نام و مال
باید درجه بیست و چهارم بلوح بود و معذور بود و بیشتر در خوشی حرام خورد درجه
بیست و پنجم کاتب و صاحب مدبر امور باشد و در آخر عمر کار بزرگ بدست
او براید درجه بیست و ششم سراج یا خراز یا خیام بود و پارسا و ضعیف

باشد درجه بیست و هفتم یا کتب یا کرا از زبان بود و عالم بعبادت در سترای عشق
او از ضاعت او بود و پیوسته میگردید و محبت خرد و اهل جز باشد درجه بیست
هشتم آنکه عمر بود و بیکم کرده بزرگ این آید ضررها که قریب نفس است درجه
بیست و نهم تمام با قبل باسخو باشد بهج اسد درجه اول دلیر
و ظلم و قاطع و خاین بکالا مردمان باشد درجه دوم زیرک و تیز
خاطر و قلی و خون ریز و متشدد بود درجه سیم درویش و به عمل
و متشدد و دراز عمر بود و چشم او در آخر عمر براه شود درجه
چهارم ملکی تو اکثر اما مفصل در دین و شمع و اعتقاد ندارد و
سخت دل و با رحمت بود درجه پنجم صاحب عود بود و عیش او در نهایت
بود و فرمان دهنده بر اهل جهان و ولادت و اراد این دارا برین درجه بود
درجه ششم ملکی جواد و کریم و بسیار خیر و دوست خدای و پیغمبران و در شرفان
حق بود درجه هفتم مبارک و پارسا و رتبت و مرتبه ملک دارد درجه هشتم
بزرگ است و فراخ دل و با مروت و مظهر بر دشمنان و عیش است که ظلم
بود درجه نهم ملکی باشد و اکثر و صاحب شوکت و ثروت و
ممان و در آخر عمر بخت بخت بود و در موطن بسیار فزوان

دست درجه یک باشد و یاد داشت او عجب بود و بر مادر و پدر شوم بود و **درجه** بخت
و با مروت و محرم بود و الا شکر سحر است بود **درجه** مبارک بود و دین و دنیا او را
سعادت کند و عالم بود با سر و عارف و علوم آسمانی **درجه** تو اکثر بود و بد خلق
و بد عادت و منکر شریعت بود **درجه** مرده از شکم مادر بیرون آید و اگر زنده بود شوم
باشد و مادر و پدر بولادت او ساری صعب گشتند **درجه** او را عیب بسیار بود و نه عیب
فرانج بود و زشتی بود و نه عاقبت **درجه** با دشمنی بود و عیسوی و بزرگ و در و او را
را پس از آن بکشند و در آخر و مضطرب بود **درجه** ادیب و پارسا بود و در آخر و او را
زن بود با قبل و با سر و در آن بود **درجه** مدین و پارسا و تکیه رویی بود و او را
عمر او از اول نیکوتر بود **درجه** ناقص العقل و اسبوح و ششست بی زده و ناخوش بود
و کوتاهی و در عیسی بود **درجه** عابد و زاهد بود و خوش بخت گوید و در آخر بود و او را
زن بود نیکو اخلاق و پارسا بود **درجه** ادیب و کریم و سلیف بود و اگر زن بود
میراثش بزرگ یا بد که بدان تو اکثر شود **درجه** شفیق و سگین و بی رنگ رویی و بی
سرمه باشد و اگر **درجه** ناقص خلق و ناقص اعضا و نه کانی و اگر زن بود تو اکثر بود
درجه آنکه عمر بود اگر زنی با بیست و در نفس خویش اما محسوس در مال و
ذریق بود **درجه** عمر و در بخت و عقی کند و در او بار و محسوس بود **درجه** راست
گوی و مضطرب و مذکر و واعظ بود و در خلق را بجهت کند و قوت او روز بروز
باشد **درجه** عاقل و حکیم و تو اکثر بود و عراج روزی بود و خلق از فعل او شاد
باشد و حسن و عاقل بود **درجه** پارسا بود در اول عمر بس بد و محسوس شود با بیکم
اشخ و سعاد و شغل بود **درجه** تو اکثر و نیکو انجالی و در آخر و بسیار فرزندان و با خلق
احسان کند **درجه** فلسفی و مبارک بسیار است و محبت و داخل خیر بود
درجه مدح القدر و عظیم الشان بود و ذکر او و مدتها در میان خلق باشد
عقیده اقل بود و از اتقای نفس خود خیر را سحر می کند که خلق بدان محبت گیرند و خلق او
وی بزرگ برزند و در سر او علی بود **درجه** زاهد بود و خلوت و تنهایی جوید و بی خلق

در وقت قرب جویند **درجه ۱۲** پارس مستی است البتة بود احوال معروف و نهی منکر کند و او را
 باشد که او را طلب کنند و او از ایشان بگریزد و در غایت باشد **درجه ۱۳** باز کافی بود
 روزی مندا زمان دنیا و او را اسیران سگ و کمال با سگند و پدر بر نشان قوی حال باشد
درجه ۱۴ عالم بود و حکم و فلسوف ساخته اند که از القای نفس خویش چیز را که بد آن سخت
 گیرند و او را فرزند کم بود و آنکه بود مانند و او را حال و در مکتب بود و از آنجا باشد ستر
 نماید **درجه ۱۵** علی بود بزرگوار و غنی نشان ولی در وقت قوی و در از عمارت انور
 ضایع و معطل بود **درجه ۱۶** سنگ سخت و بسیار که محب خیر و خلق را از قیام منع کند و خود
 معصوم کند اما اندک عمر بود **درجه ۱۷** امامی بود مبارک و عالم و تبااهی بسیار است و بی
 با صلاح آید و خلق بسبب قوی در اسایش باشد و ضعف مزاج بود و آثار فکلی او بعد
 از مدتی مانند **درجه ۱۸** ضعف و بی خلق و دوست دارنده زمان بود و محرم که بود **درجه ۱۹**
 علی بود سخی و بیشتر از روزهای خویش بیاید و بلند نام شود و طعام اندک خورد
 و در معده و شکم رنج رسد **درجه ۲۰** عالم بود فلسوف که علم شرح داد و هم حکمت
 و کتب بسیار تصنف کند و مطالب و مقاصد خویش در آن خود بیاید مصنف این کتاب حد
 گوید که این درجه در طالع خست و درجه بیستم که یاد کرده اند در طالع خست الزمان
 سید ایماق باشد رحمة الله علیه **درجه ۲۱** اندک عمر و بد حال بود اما خیر بود در نفس خویش
 و دشمن بسیار دارد و پیش بسبب دشمنان بروی نقص بود و عاقبت طالع او بد است
 دشمنان بود **درجه ۲۲** طالع را زاده بود و بسیار دشمن بود و بر دشمنان ظفر باید هر چه
 از ایشان بوی رسیده باشد ایشان رساند و دور و در کشید مانند جای بس او را
 دفن کنند **درجه ۲۳** بر او در بد عاق بود و کارهای شیرین بر وفق رای او باشد
 و در دست و پا شود و در کش می را باشد **درجه ۲۴** منکر شرع بود و احوال شرع است
 کند و قوت او و قوت عیال او از دهنای یا باغ و بوستان باشد **درجه ۲۵** وکیل
 داری باشد و زینت مجلس دوست دارد و هنج و عادت بوالعجب داد و نیکو حال بود

درجه بیستم چندی او در سخت شد و کار و فعال بود و در دنیا بجايت تمام بود و گناه
 عمر و نجا بهر درجه بیست یکم مکی بود سخی و مصنف بر غایب شود جایی که از راه نرفته
 و مانند در میان چهل سال ظاهر خود درجه بیست و دوم واهی و کس بود و پیش از گذشت
 در خویش کجای پند و خبر دهد از کارها و او را در آن خط مکر افند درجه بیست و سوم بد
 ضعیف و حدود و شتاب زده بود و بود که در دیب و تعلیم کند و خلق بوی مصنف باشد درجه
 بیست و چهارم روا باشد که بر آید و این درجه توانان باشد و خبری که دو که گویا باشد
 یا نزدیک بین درجه و درین درجه بسیار سعادت است درجه بیست و پنجم خست و عاقبت
 و محتاج بود و خلق او را دشمن دارند و مال او بد زنده و باشد که بگون بود درجه بیست و
 ششم در خلقت و بی نقصانی بود و روا بود که نزدیک برادر پدرش بود درجه بیست
 و هفتم اندک عمر بود و گناه بالا بود و روا بود که بسیار نزدی پیش نزدیک در روا بود که
 شش ریز برین و این درجه شوم بود که کار و عطار با مشنری اینجا بود درجه بیست و هشتم
 محب غلمان و رفیق بود و مشهور بود اما اعمال جز و فقر را را نیکو دارد درجه بیست و نهم
 خست و مدون و مختل بود و منکر کارها و اعمال شرعی و حدود و هیچ چیز نخواهد
 درجه سیام معطل بود و در وقت خویش هیچ رحمت نپند و هیچ کس را در هیچ چیز نصیحت
 نکند و مردم را نکند و به گوید و به خواه مردم و بسیم و مختل است اگر زهره بدین درجه نظر

نباشد لوطی بود و اگر مریخ با عطارد فاطره باشد اگر زن باشد مخافه باشد هیچ نیکان
درجه اول شتاب زده و در کسب المال اختیار کند و حقوق مردم بکجای و کسب باطل کند
و حرام خواره و دزدی و بیشتر از حرام بود درجه دوم آنکه قتل و ابله و کشتن بومی
و عیش و در دیر با خطا کننده و کار او مستقیم نبود درجه سوم بسیار بیمار بود و اندک
عمر و کمین که بود از شش سال هلاک شود درجه چهارم زشت رود چشم او زشت و برون
گردنده و حرام خوار و بد خو و کاهل و بی خبر بود درجه پنجم آنکه غریب و الا که خیر بود و شش
خویش و کار ادبی زود را کند درجه ششم پدر و مادرش بعد از ولادت او بدو سال بزند
و چون او بر آید و مستقبل و خبر بود درجه هفتم برادر و نوکر و محترم بود و اطفال بد
کنند در نهمه عمر اول پس در دین شود و حقیر و متعالی در از عمر بود درجه هشتم خجسته و شکر
و پاک دل بود و بیکوینت و آنکه حلیت در طلب معاش و فاش زان بود در نهم
شیر بود و اما با بی رنج بد و رسد چون شش برسد بگرد اما بد عهد بود و بی وفا و بد زنده
بود درجه دهم کرم طبع و محبت بود در اول مردم و مادر و پدرش در حال طوبی و احوال
یا بعد و خویش از طرف برادر و برادر پس در نهم و رحمت و اقدار بد و بی از
دوستی او و خوش رزگاری و مرغه و طلی بسیار و اما متابعت کنند درجه یازدهم
نواک و پارس و بیکوینت بر در نهم و غرض و با دشمنی بیکوینت زکاتی کند و اگر تجارت بومی

مند بود و در آن کار مبارک و بیکوینت خلق بود درجه دوازدهم عاقل و منجی و بیکوینت خلق بسیار
خوار باشد و در جوانی از عظمی کرد که آن علت غریب بود و بیکوینت صورت و بیکوینت بود
در عمر خویش درجه سیزدهم و زیر پادشاهی باشد با از کتاب حضرت بود اما بر غلظت
اعانت کند با اختیار خویش و در از عمر بود و حال او بد شود هر چند عمر زیادت میزند
او احوال او بهتر میزند درجه چهاردهم بیکوینت خلق و بیکوینت بود و مسدد و لودست
دارد درجه پانزدهم میان آثار رب خویش عزیز و محترم بود و حال بسیار کند و متوکل
باشد بر نزدیک خلق و او بر شکر و ان ش را لید باشد و عاقبت کار او عظمی باشد که در
اساعل بود درجه شانزدهم در از عمر و بیکوینت و محتر اهل بیت خویش بود و در خلق
و در شش برید درجه هجدهم پارس بود و مصلح معروف دوست دارد و اما بسیار کند
مستغنی بود از مال دنیا و علم و علم را دوست دارد درجه بیستم بیکوینت و عیش او
چون عیش بیکوینت بود الا که ضعیف بود و خواها از بید چندان درجه نوزدهم کاهن و محترم
بود و احکام خلق کند و بیکوینت و پاک طبع بود و او را و او بیری بود شراره و آن
خواهر بخا بگوید و مولود و لها پس اندی زنگانی کند درجه بیستم ضعیف و تقیف
و بیکوینت بود و با خلق بیکوینت کند پس بهاری در از کند و بید درجه بیست و یکم عاقل
سلطان و در از عمر و بیکوینت کار بود مالی باید از طریق بیکوینت محبت خبر بود و اندک بوی

که از عل سلطانا در درجه بیست و دوم بسیار مشفق و مهربان بود و سماع و طهارت که شکان دوست دارد
و بیست و ششمین معنی دارد و برایشان عاقبت باشد درجه بیست و سوم که یکم و فضل و طاب علم بود
و روزی سزاگام که اهل بود درجه بیست و چهارم سخی و یکم و عقل بود و در بزرگان دینی مقدس
در هر کار در ضرورت گزیناند و بسیار جاری گشت و عاقبت جاری او بکبر است و در گردان
او علقی به پدای که بدان علت یکم درجه بیست و پنجم یا نخت بود یا معنی و باج و دوستان
دارد و توحش و امان و عجب دارد اما در پیش باشد درجه بیست و ششم شکو به
اما کاری از عظم بود و شب از جای غنای بیفتد و یکم درجه بیست و هفتم طابع بهایم بر
اخلاق او غالب بود درجه بیست و هشتم سخی و یکم که حال بود و مصانع معروف دوست دارد
و اسوال خلیس بر میز نطق کند و او از حق تعالی فرزندان خلف و پیشتر میران و عالم بکات نشینند
و در از عمر درجه بیست و نهم حال او بیست و نه بود و خود را بگوید و از در کار می نالد و فرزندان
او بکات باشند و برایشان انتفاع یکم درجه سیام ناسک و زاهد بود و عابد و صوف باشد
و بیست و نه از دروزه شغل شد و او را در مدت حیات دگری نبود چون یکم مردم بر نفس
او تلافی خورد و قبر او زیارت کنند و اتفاقا دکنند که زیارت کرد او سعادت و بر روی
نشا که نه بر ح عقوبت درجه اول قبول قول بود میان مردم انشاب رفته بود و در کار
سجده و طهارت که در نزد اعیانی قوی نژاد و دین بوی نده نبود درجه دوم فیض و مبارک

و محبت جزو بسیار رفعت و بزرگوئی است و بر و سلیم الحی است بقول اکابر بود درجه سیم بزرگوئی بود و اول
و اما فی الواقع شود و مکی و در مساحت کنند چنین گویند که درجه سیمان این بوده است
درجه چهارم ریاستی و تقاضای به برای این دین و ملت و اول عمر بود و چهار مرتبه است سال از
مرکز ادبی افتد و گفته درجه پنجم مکی بود و جسم و بزرگوئی و بر و ثمنان مغزو و دو مرتبه خلق
و مطلق و آداب بود و اولی بسیار بود درجه ششم بزرگوئی و در میرات بزرگوئی به
و نفوذ از دعوت کار او بگیرد بود درجه هفتم مبارک و بزرگوئی و علوم و صنایع نافعه
بوی منسوب بود و قوی بوی خلوت کنند و او از ایشان بزرگوئی بود اما بر این طریقی به
درجه هشتم از ادب و جوانمردی از بخت است و بزرگوئی مندر باشد و مال بسیار است و اگر
وضع نمیکند که درجه نهم بسیار مایل و بزرگوئی بود و بزرگوئی و علم نفوذ کند درجه دهم غفوف بود
و از سلطان رفعت و منزلت باید و مایل و بسیار شود و اول و منفعت بود درجه یازدهم
بزرگوئی و فراخ روزی بود و در وی بود و مکر بود درجه دوازدهم غنی و بسیار مال و بزرگوئی
نفس بود و اول و غرب دوست دارد و زنی بسیار کند و مال برایشان نفوذ کند درجه
سیزدهم محبت علوم بود و در طب بسیار نگاه کند و بزرگوئی و اول و اولان به است اگر
و در آخر عمر منفعتی شود درجه چهاردهم مکی بود که شرف و رفعت و شرف از حق بسیار به فعلی
کنند که ذکر او بدان باقی بماند درجه پانزدهم منفعت بود در محاط و او را بسیار باشند

و بگو دست بود و کار با او پشتر نایسته بود درجه بیست و نهم یعنی درجه اول و مقدر بود و سلیم
از انفات درجه هفتم مطیع خدا تعالی بود و در طاعت او از هیچ مخلوق پاکتر از درجه
نهم در اول عمر با تخیل و افعال بد کند و توبه کند درجه نوزدهم شجاع و دلدار و پارسا بود
و دولتی باید در دین و دنیا و چنین گویند که درجه طالع امیر المؤمنین این بود است درجه
بیستم چارگشت بود و بر تن او عیبها بود درجه بیست یکم فاسق و فاجر بود پس آید کند
در اول انفات خویش درجه بیست و دوم قاطع رحم و به خلق بود با مردم کفر الهی
کرد درجه بیست و سوم دزدی بود راه زن پس او را گیرند و بر تن بکشند درجه بیست و چهارم
ریمی منظم شرافت و با هیچ کس نمی کند درجه بیست و پنجم خست و سخت
دل و اندک وفا و عهد عمر بخت بود درجه بیست و ششم چار روی بود و او را درق
بکنی چه بیاید و از آن ببرد درجه بیست و هفتم دردی هیچ خبر نبود و برادران و مادر
از وی بر کفر باشند و مانند که بدو مادر را بکشند و در غربت ببرد درجه بیست و هشتم تمام
و سخن گفته باشد و از هیچ کس را نکند و دهرت و غنا بود و پاک ندارد از هر چه گوید
و از هر چه بشنود و هر چه از وی گویند هر کس که او را شناسد و شنیده اند درجه بیست و نهم
کتاب سخت دل بود و در کشت بد و فتنش بکفر درجه سیام بد بخت و لوح و بی بهره
بود و دوستی نداشت و خویشی او را نداشت و فتنش بکفر بود و این درجه و له الزنا

باشد و بکلی کسی که از مادر بر کفر بزد و الله سلیم بر ج و قس سزای تو را که عظیم العذر
بود و بکارک و در کارهای کفرانه و فتنش بکفر بود درجه دهم ترا که در فتنه العذر
و بیارمال و از جهه علم دین بکفر سیرت بود درجه سیم مبارک بود و خلق بوی لغت
کنند و تعجب از عهده باشند درجه چهارم در کمال سلاطین بود و مبارک و فراخ دزدی و فتنه
موقوف کند درجه پنجم زاهد در دنیا و عفت خرد و او را غرضی طبعی بود و در ششم
تو که باشد و قدر بسیار شجاع و اعاک بود و از کثرت روزی عذر درجه هفتم و زری
بود علی قدر و شان محب غیر و او را استیاد در هر کاری و عفت برای او را عذر کنند
و غلمان او را بکشند درجه هشتم مطیع خدا تعالی شد و عبادت و بیشتر از مردم باید
درجه نهم عابد و معبود و عامل اکثر بود و غول و دشت دارد درجه دهم با کمال فتنه و غول
کند و بکلی با جمیع العذر درجه یازدهم محمود و بهره باشد و مانند بلوک در غربت خفتی و معذور
که بان اشفاق باید و سلامت بارید و او را در حال مبارک دلی باشند درجه دوازدهم
جز و صلح باشد و اعمال ابرار کند و خلق بوی منفعت بایند و مطیع علوم بود درجه
سیزدهم عالم بود و سیرای و ادیان و حفظ علوم و این در کار دین بود و منفی مسلمان
و اصل حرمت درجه چهارم شفیق بود و هر چند که حرکت بیشتر کند تفاوت او بیشتر شود
و در غربت ببرد درجه پانزدهم شوم بود و برادر و پدر خود تا چهل سال بعد از آن تو که نرود

و غیش او چون غیش آب و اجاد شود در برش نرود خاین بود و نرودان باقی کند و آهنگری میکند
که خفاش و خفاش که فرزند درجه هفتم محبت بود و مرکب او در سراسی و خواص بود
درجه هفتم عالم و محبت خیرات و محبت هفتم بود درجه نوزدهم متلون و او را هیچ رای
نهایت نباشد و بر او لکرا ن بود و در هیچ کس که میرد درجه بیستم مبارک بود و در حق خویش
و شرم بود و دوستان و غایب کس نبود و ناکاه میرد درجه بیست و یکم ملکی بود و ضعف در
طرف نافه الا مرد الک که نباشد و در عبادات کامل و عاشق و مکرش بد بود درجه
بیست و دو هم خاص غرض او را نرود و هیچ اندیشه در حق بود که نرود و بل نرود و بهر بری خفاش
بود و او بود که زن و بر این درجه بیستم او را خفاش بود و برین منته برین و بره درجه بیست
و چهارم در بر شوم بود و بر شوم او را نرود و نرود که نرود درجه بیست و یکم در کمال و نرود و نرود
درجه و هم در کمال نرود و نرود که او را نرود و نرود که نرود درجه بیست و یکم در کمال و نرود
معانی او در بر شوم و نرود و نرود که او را نرود و نرود که نرود درجه بیست و یکم در کمال و نرود
درجه بیست و یکم در کمال و نرود که او را نرود و نرود که نرود درجه بیست و یکم در کمال و نرود
باشد و در هر طرف درجه بیست و یکم در کمال و نرود که او را نرود و نرود که نرود درجه بیست و یکم در کمال و نرود
باز بهین و در کمال و نرود که او را نرود و نرود که نرود درجه بیست و یکم در کمال و نرود
و هیچ نرود و نرود که او را نرود و نرود که نرود درجه بیست و یکم در کمال و نرود

خالص الطریق و خفاش و نرود و نرود که او را نرود و نرود که نرود درجه بیست و یکم در کمال و نرود
و نرود که او را نرود و نرود که نرود درجه بیست و یکم در کمال و نرود
نرود که او را نرود و نرود که نرود درجه بیست و یکم در کمال و نرود
بیشتر ختم نرود و نرود که او را نرود و نرود که نرود درجه بیست و یکم در کمال و نرود
و نرود که او را نرود و نرود که نرود درجه بیست و یکم در کمال و نرود
در کمال و نرود که او را نرود و نرود که نرود درجه بیست و یکم در کمال و نرود
بیشتر نرود و نرود که او را نرود و نرود که نرود درجه بیست و یکم در کمال و نرود
باز بهین و نرود که او را نرود و نرود که نرود درجه بیست و یکم در کمال و نرود
و نرود که او را نرود و نرود که نرود درجه بیست و یکم در کمال و نرود
الایق این بود که او را نرود و نرود که نرود درجه بیست و یکم در کمال و نرود
بود که او را نرود و نرود که نرود درجه بیست و یکم در کمال و نرود

کران بود و یکی که تختی باشد درجه بیست و دویم که این درجه بیست و دوم
اوراد و سوره بر فراخ غالب شود و تختان فی غایه و دیوانه گز کوی درجه بیست و چهارم مبارک
و محمد و یحیی سیرت و یحیی طریقت و یحیی اهل بیت و قوی و شهنش باشد و میان خلق مطیع بود
درجه بیست و پنجم یعنی یک بخت و دراز عمر و غنی او و قوی تمام در میان فتنش باشد درجه بیست
ششم در کت فخر بود و اجار هم نمید دوست دارد و یحیی و یحیی طریقت بود و در میان
علوم بود و تختی مبارک بود و درین جهان و دران جهان درجه بیست و هفتم از کانی بزرگوار
بود و اوراد صیغ و اموال بود درجه بیست و هشتم حکیم و ضعیف و اندک شی و غنی خلق ارد
سلامت فخر بود درجه بیست و نهم ضعیف خلق و مال اگر بود درجه سیام یعنی دودی
خبر نود و این درجه بیست و دهم اگر ارادی ناکند مانند بهایم بود برج الحوت در بطل
کمی غنی است بود اندکی بر کسره و یا و لشکران و او و قوی بود در آنکه در دست خلق بود تا
شفقت و شرفی است پس مستغنی شود درجه سی و یکم ضعیف بود و کس از وی بزرگوار
و شرف بود و معنی او از همه کشف و محبت و شرف و غنی که کمال بود درجه سی و دوم حال او میانه بود
و در پیش بود و در آنکه و دراز باید و نداد و دل نود و پنج اذخار کند و صادق بالان او
و طبیبی درجه سی و سوم بود شتاب زده و سخن زود گوید و او مطیع بود بر حاکم و بر آنکه
اوراد ریان بود درجه بیست و چهارم یعنی بود مطیع قاعد و این نه میان خلق و او را بدین بیست و

بود و میان خلق همچون غنی و ملک درجه بیست و پنجم کران زبان بود مانند بهایم درجه بیست و ششم
و اهل است بر اعدا و اهلها و درجه بیست و هفتم محبت و ملاقات و ملاقات بود و مطیع میان مردم
و یحیی بود و کار را از آنجهان او تها نود درجه دهم ارد میان خلق بود در غیرت و استغنی
بود درجه یازدهم کران زبان و کند و نود درجه دوازدهم حجب دست و چشم و ضعیف غنی
کار برای و شرف کند و چشمش را ظاهر رسد و در کار بکر و حل که زانه و عابد و مشغول و ضعیف
کتاب بود درجه بیست و دوم از کانی با لغت بود و پیش او و قوی شرف بود درجه بیست و سوم
و شرف و زده بود درجه بیست و چهارم در پیش او و قوی شرف بود و کار بود پس از شرف
که در خلق او بود و درجه بیست و پنجم در کت و بار بود و کار و درجه بیست و ششم او را که خلق
نیج کند درجه بیست و هفتم عالم و فضل و پارسا بود و حکیم و بزرگوار و عاقبت او بر شرف بود درجه بیست و هفتم
ضعیف را بود و درجه بیست و هشتم در مطیع معرفت و جربا بود از جای که امید دارد و قوی خلق او را نگاه
دارد درجه بیست و نهم کبی و ضعیف و بار و یحیی سیرت و او را در خلق تمام بود درجه سی و یکم در بطل
بود و عاقبت کار او کشف بود و این درجه طالع و زبر و کفر و عاقبت بود و ضعیف و ضعیف بود درجه
بیست و یکم شرف اهل بود و درجه بیست و دویم او را که در درجه بیست و سوم اهل و صلیح بود و در بطل
او را بود درجه بیست و چهارم درجه بیست و پنجم او را که در درجه بیست و ششم او را که در درجه بیست و هفتم
روزی او را که در درجه بیست و هفتم او را که در درجه بیست و هفتم او را که در درجه بیست و هفتم او را که در درجه بیست و هفتم

اول و دوم باشد بر طالع قانون غنایم باشد صاحب طالع را بمقدار استعداد با یکی از ثواب
سعد بود در عظم اول و دوما و سعادتها بر ذلت بود و همچنین جوان سوتی بر طالع مقارن بود
یا ثانی اگر مقارن بود در لیل کرم و شجاعت بود و اگر با ثانی محض بود سعادتی و مدد اما
عاقبت ضرری بزرگ رسد و تا آنکه احوال و سر و حال و در حق جلد بر فراز **ه** کی چون با نیرین
یا صاحب طالع یا بر در ج طالع و بر در ج وسط السیاقه مولود معروف و مشهور و شریف و شجاعت
بود و عالم و شاعر و طرب دوست از دوا شد اول باشد و حاضر جوابی کافی و نیز خاطر و خواص
بنگرت خویش استنباط کند و شری محض و کرم چند بود و بسیار نطاح و معبد بود و مایل بر زنان
خاصه مرغ فوق الارض بود و اگر مرغ در طالع بود این سعادتی و اخلاق ناقص بود و اگر این
کو کب بر در ج هم افتد و مرغ یا زهره درین خانه بود موت بود یا شکل محبت بود و بر جلد عمر
زهره و مرغ در او نماند باشد یا ثواب سعادتی و ثواب محبت بدل شود و این از اسرار
این صاعقت است که اگر مشتری با یکی از این ثواب مقارن بود و کرم و سعادتی افزاید
و دلیل ریاست مبارکی بود تمام اگر عطا بود و ذکات نیکو بود این که را و محترم در
حشم و دامن خاصه ولادت در انعم عطا بود و اگر این ولادت شجاعتی بود و این کس نیز محبات
و طمأنینه و محاربتی برست می بر آید **ک** اگر اکتفیل بود یا شوش و سهاک راج بود
مولود شد یا بطش بود و بعد الصدق و صفت بود و بسیار بجزیه و محب علم و منیر بود
و مال فراوان برست آورد و ذخیره نمود و در موایدناری دلالت سعادتی و سر از آن
بود که در موایدناری و الله اعلم **ل** قلب الأسد و قلب العقرب و قلب و عقوب
بود این کس بسیار و شاکر کن و خداوند عطا و ولایت باشد و خلق را از وی منفعت
بود و اعتبار و قهار بود و در ج و نادر است دارد و هر که عاقبتش نیکو بود و وراعه اخلاقی بود
و این دلایل ملوک و اشراف باشد و الله اعلم **م** عین النور و عین الزمان و راسی
الغول بود و در میان و محترم بود و کار بزرگ داشت دست می بر آید و در جیه و علوم بود و عقیق
بود و عین الزمان دلیل بر عال کار می و غیر آن و قانون آن دلیل نگاه داشتن است **حکام**
شکلات طالع و نیز ثواب و یکی بزرگ در سعاد و احکام شکلات طالع و شکلات نیز ثواب

اصبت اگر ارباب شکلات مسعود باشند هر سه هم مملو و مسعود بود خاصه که در وجه اول
از برج باشند و اگر در چه آخر برج باشند مسعود زبردستی یا قهرمانی یا دیری بود اما
از آن کار سعادت یابند و اگر ارباب شکلات طالع نیز مسعود باشند هر سه هم عمر
مولود مسعود بود و صاحب که در وجه اول بود از برج و اگر در ج و یا زهره باشد حال او
میانه بود و اگر در ثانی رتبه باشد نه توانک بود و نه در پیش و نه در پیش یا کمتر بود و اگر او
در ثالث و تابیع بود نیکو زندگانی و متواضع و نیز خاطر و فاضل بود و اگر در ششم و دوازدهم
بود در حال و محض و اگر با این نخست ذاتی و عمن دارد درین دو خانه بنده بیکت بود
و اگر ارباب شکلات سه نوبت بود در او نماند و در خانه شرف باشد اما بیضای خوش محض
باشد متزنی و در ج باید اما بیضی و محنت و دخل اندک و بزرگ ترین سعادت ارباب شکلات
را آن بود که کواکب ذکور در ج و ذکور و انانث در انانث در ج ستم الطلوع مستقیم شرقی
در شرقی این غایت سعادت این دلایل بود و از شکلات هر کس که فوق الارض بود
دلیل اول عمر بود و در ج محبت الارض بود دلیل آخر عمر و اگر صاحب طالع در شرف خوش بود
جاه و مدد و اگر در جی بود که شرف کوی دلی بود که و بال و سبوط او نبود و ستم شرقی و سعادتی
چون عطا بود در جی و نیز آن بود و مرغ و زحل در شرف آفتاب بر در ج شرف و شجاعتی
بر در ج شرف آفتاب نهایت سعادت و مدد و اگر نیز ثواب بزرگ بر در ج شرف ستمی بود
مولود بنده محبت و غیر القدر و او را جاه و ذکر بود و اگر بر در ج شرف مرغ بود جلد و ثواب
زده و نیز نخست و اگر بر در ج شرف زهره بود جی و نیکو خلق بود و اگر بر در ج شرف رطل بود
حییم و با وفار بود و اگر آفتاب بر در ج شرف تر بود نیکو مایل بود و اگر نیرین بر در ج شرف
عطار بود و ادیب و فاضل و عالم بود **حکام محمد السید محمد** دلیل اول اگر آفتاب بر در ج
طالع بود و مشتری از تدریس یا از سلطنت بوی کار و شجاعتی قوی حال بود مولود پادشاهی
مطاع مطهر عادل و علم متدین نیکو نام و نیک بخت بود و اگر طالع عقوب بود یا جدی
و سیم السجاده در میزان یا در کوز و زهره در جی که نیم خوب است یا در ثور که نیم خدی است و یک
الشماع بود مولود علی مطاع نیکو خلق متواضع بود و خلق از عدل وی همه تن اسان و در جی

بر در طلوع افتد یا بر درجه وسط السماء یا نیزین افتد مال صاحب طلوع از ضیاء و خفا بود و برین
سبب ریاست و غلبه درجه باید و اگر کمتر مشرف بود از اقطاب متصل شود بر محل نظر
مقبول مولود و در متقانی که مقتضی بود و از آن سبب او را ضیاء و خفا اند حاصل آمد و اگر زحل
در وقت مغرب بود و این برج خانه مشرقی بود در وقت چهارم بوی متصل بود مولود در اصباح و خفا
و در متقانی بدست آید و لایق کسی که خفا و مانع انسان خفا شود اگر زحل در وقت مغرب
بود و تمام از این بوی ناظر و خوش خفا و مانع وی بسوزند و باغ و صیاب او خراب شود و اگر
برج زحل در وقت مغرب بود و تمام از این بوی ناظر و خوش خفا و مانع وی بسوزند و باغ و صیاب او خراب
گردد و اگر اقطاب در وقت مغرب بود و تمام از این بوی ناظر و خوش خفا و مانع وی بسوزند و باغ و صیاب او خراب
و سعدی ناظر بود و خراب شود و دیگر سال که تا قریب است و چهار درجه میرسد که از وقت
ولادت اگر تفرقه می نماید رسد مولود از خفا و مانع و ضیاء و سعد و مسکن و وطن ابا و اجداد
او خراب شود **دلیل سالی که در زنده روزی میزند باشد و آن که در وقت** اگر عطارد در
موضعی باشد بود از خفا و سعد و بوی ناظر باشد و کس ساقط مولود از زنده روزی میزند بود
و بر جبهه و قوت سود کند و اگر سهم العید در وسط السماء بود و صاحب و ضیاء بود در وقت اربع
باید و بر سعد و بر ایشان نظر دارند مولود و بندگان بسیار باشد و از ایشان منافع باید
و اگر صاحب سادس طلوع سعد بود و روزی بود و سعد بود مولود و دلیل انتفاع بود از بندگان
و چون زحل در موضعی نیکو بود و سعد بود و جعفر سعد و زحل صاحب طلوع یا صاحب ثانی متصل
بود بختری نمود یا ایشان بوی مقبلی باشند مولود را بندگان و خدمت باشند و از ایشان
روزی میزند بود و قواید باید و اگر مشرقی در ششم طلوع باشد صاحب سادس یا عطارد بود
در وقت مولود از اموال عید روزی میزند بود و اگر عطارد در برج ثانی عشر باشد و سعد و بوی ناظر
بود مولود از عید سعادت پناه شد و محاسن او از همت بندگان باشد و اگر زحل در وسط
السماء بود و بقره ناظر بود در بیت العید مولود از عید سعادت پناه شد و اگر صاحب بیت العید در
عاشور طلوع بود و صاحب طلوع در عاشور مولود از زنده کالعه خرابید و بندگان بزرگ نام بود
و دلیل کسوف و عید اگر صاحب سادس در میان بود یا تحت الارض بود مولود را بندگان هیچ

نیز

نیزند و میرند و اگر زنب در سادس طلوع بود مولود از بندگان زبان کند و این خفایه و برکت
اگر کسوفی بر جمیع طلوع مولود مولود و فرزند خویش را بفرزند و اگر عطارد در وسط السماء بود و در
برج زحل بدین مولود او را بندگان بدین کید و بندگان قهر بود **دلیل آن که مال او در برج شمس بود**
مسبونی بر موضع سهم السعاده و طبیب کن اگر زحل بود مال از ملات و ضیاء و تجارت می حاصل
آید و اگر مشرقی بود از دو اربع و امانت و اگر مرکی بود از زیارت و کرب بود و اگر زحل
بود از زمان و عطای ایشان و اگر عطارد بود و از کله و کتبت و اگر اقطاب بود از خدمت
ملوک و اگر بر بود و اگر ماه بود از تجارت و رسالت و یکی و مانند آن **دلیل سادس مولود**
در سوره ان که زحل در طلوع روزی در مشرق خویش باشد مولود را استوران باشند و از آن
منافع باید خاصه که در برج ذی الحجه قوایم باشد و اگر زحل در وقت مغرب یا در برج ذوالحج
قوایم باشد و مشرقی بوی ناظر بود در برج ذی الحجه قوایم باشد و دلیل حیرت سعادت از دو اب
و اگر زحل در طلوع شمس در چهارم بود و از طلوع این برج از برج ذوالحج و اب بود مولود محاسن ارباب
صلاح و کار استوران بود خاصه که یک مشرقی بود و اگر طلوع قوس بود و مشرقی و مرجع هم باشد
یا ناظر مقبول از برج ذی الحجه قوایم مولود استوران سکودار او و از آن روزی میزند
بود و اگر زحل در برج کعبی بود و قابل خوردن یا بود مولود در دو اب رجعت بود و از آن منفعت
باید و اگر ثانی عشریه کواکب در برج ذی الحجه قوایم باشد علی الخصوص ثانی عشریه اقطاب
و طلوع و سعد و بندگان ناظر مولود از دو اب روزی میزند بود و اگر تیرس و سهم السعاده و صاحب
اجتماع و با کسوف مقدم در برج ذی الحجه قوایم باشند مولود از دو اب و از طلوع آن روزی
میزند بود و اگر مرجع صاحب طلوع بود و صاحب برج اجتماع با کسوف و در موضع نیکو بود از طلوع
و سعد و بوی ناظر از امان قوی مولود از بندگان و اب کند و از آن روزی میزند بود و اگر مرجع
در برج و موضع نیکو بود و آن مرجع جهایم بود و مشرقی بوی ناظر مولود از انواع قوایم
دار و خاصه که مرجع در جدی و ثور باشد و اگر اکتب و کسوف و کواکب و کسوف بود **دلیل**
نمای استوران اگر برج ثانی عشر از ثلثت مای باشد و زحل در روزی بود مولود را

اگرستوان مرغ و زمانی رسد **دلیل سورت در تجارت** اگر مشتری و مرغ بر مقدار مکرر باشد مولود
از تجارت روزی مذکور و اگر عطله در طالع روزی در ششم بود و مشتری بوی باطن و خوش
از وی مایه مولود تا جی بود و اگر عطله در روز پنج تا شنبه بود و طالع و سورت بوی باطن و آن
سند که بوی نظر دارد شتر بود و مولود تا جی بود و سورت بوی باطن و از آن اگر عطله در
از سر طالع بود و سورت بود و مولود تا جی بود و اگر عطله در خانه باز به بود و سورت مولود از
تجارت روزی مذکور و اگر عطله در خانه داخل بود و سورت مولود تا جی بود اما مکرر و بد صاحب
بود و اگر عطله در سورت عطله بود و سورت بود و از خود و خوش روزی مذکور و از عطله
روزی یا بد و اگر عطله در خانه مشتری بود و مولود تا جی بود و سورت و از آن سورت یا بد و خوش
دلیل سورت کسائی که عیش این میان بود اگر سهم السعاده خوش بود و سورت بوی باطن
حال مولود میان بود و اگر صاحب سورت نیز در آخر او تا طالع بود و یا در مایل الا و تا بود
داخل میان بود و اگر صاحب طالع و صاحب وسط السعاده صاحب خادی عیش و سورت باشد
و بعضی خوش کار و مولود میان بود و اگر کوکب هناری در طالع هناری بطالع مکرر و کوکب
در طالع سستی بطالع امان مکرر و از اینها بعضی سعد باشند و بعضی شمس حال مولود میان بود
و اگر سهم السعاده در حد و خوش بود و صاحب سهم السعاده و صاحب طالع راجع بود یا
غریب یا در موضعی یا سهم السعاده در حد و سورت بود و صاحب شمس خوش و صاحب طالع
راجع یا غریب یا در موضعی ضعیف حال مولود میان بود **دلیل سورت در تجارت** اگر مشتری و مرغ
بود و مرغ فصل ترس و تقابل مولود در عذاب و شدت و شکر رسد و چون مرغ و فصل
و فقر در وند الا و من باشند مولود در احوال و احزان و غنوم اند و اگر مشتری و مرغ و فصل
در طالع برج باشند مولود بلاء و رخ و جس شد و اگر فقر در پوت مرغ بود و طالع هناری بود
مولود در احوال و احوال و شداید بود و عیش او ناخوش و او ناخوش و ناخوش بود و اگر
مرغ و عطله در سورت باشند یا در وند الا و من یا مشتری مولود در عذاب و بلاء رسد و محتاج
و فقر و بد و اگر زهره و فصل و مرغ در طالع و یا در وسط السعاده باشند مولود در بلاء و کسبت

رسد و سالی که انتهای من برج رسد و اگر عطله در و فصل و مرغ در وند سورت باشند مولود در
رخ و احوال و احزان رسد و او را با من بر بخند و اگر عطله در و فصل و مرغ و از ترس و خوش و دیگر
بدیشان نظر دارد و دلیل بند و حبس عذاب شدید بود و اگر مرغ در خانه مشتری بود و خوش
مولود را جس بود و وند و اگر عطله در و فصل و مرغ باشند یا بوی از مقابل و یا ترس و ناظر
بود مولود از آنکه باشد که او را با بند و سورت مکرر باز از بیکر دانند و از برای عیش نان و
جاده خواهند سورت کسائی که ابتداء حال ایشان به بود **سورت سورت و اقبال رسد**
چون تخمین در وند باشند و سورت در ثانی مولود در اول عیش بود و با فقر و سورت و بار بار
مشکات طالع مکرر کن اگر عطله در خانه دیگری بود مولود از در و سورت و بدی تو انگری رسد
و اگر سهم السعاده سورت و نمود اما صاحب سهم السعاده سورت بود و آخر مرغ مولود از اول بهتر بود
زیرا که سهم السعاده دلیل اول عمر است و صاحب او دلیل آخر عمر و اگر مرغ اجماع یا سورت
سودم بر طالع خوش بود و صاحب او در موضع سورت و سورت بوی باطن باشد دلیل شدت
بود در اول مرغ و اگر مرغ فقر در وقت ولاده بعد از سه روز که سورت کسبت خوش بود و صاحب
او سورت بود و موضعی حال مولود را سستی بود در اول و تو انگری در آخر عمر و اگر بدی در
طالع بود و سورت در سابع مولود در اول مرغ بود و در آخر مرغ در سعاد و اگر
مشتری در وند الا و من بود و در طالع شمس بود مولود بد حال بود و جوانی و بد حال در سرتی
و اگر فصل و مرغ از آفتاب فقر مکرر مولود در احوال و احزان و فقر و در آخر مرغ و احوال و
آسایش بود و اگر عطله در و فصل و مرغ فقر ناظر باشند مولود در اول مرغ و فقر و در آخر
با سایش و عیش بود و اگر صاحب سورت کسبت طالع و آن نیز نوبت خوش باشند و دیگر
مشکات سورت مولود را ابتداء فقر بد بود و آخر نیکو و اگر عطله را فصل در طالع بود و خوش
نمود مولود و عیش در مرغ و بلاء بود و سورت کار او نیکو شود و عیش بدست آورد و اگر اعظم
دلیل سورت در تجارت اگر مشتری و مرغ در وند الا و من یا مشتری مولود در عذاب و بلاء رسد و محتاج
فقری باشند یعنی در خانه یا شرف و خوش بدیشان سستی باشند کار مولود در آخر
عمر ساء شود و اگر فصل و مرغ در وند الا و من یا مشتری مولود در سرتی مرغ فقر و اگر

قریب نازل بود و در وقتی مولود از سعادت نفع و ذل افتد اگر پادشاهی بود اهل مملکت
 با وی غدر کنند و او را بکشند و اگر مریخ و زحل در او تابد بودند یا در مایل الاوتاد کار مولود
 در آخر عمر ناقص شود و اگر سهم السعاده و صاحب او ساقط باشند از آفتاب سعادت
 مولود در آخر عمر ناقص شود و اگر سهم السعاده و صاحب او قوی باشند اما خوش از ترس و بخل
 نادر بود بر ایشان مستولی بود و مولود را الخطا طهر بود و اگر بروج اجلی یا استقبال محکم
 بر خط طالع مسعود بود و صاحب ایشان مخفی اول عمر مولود بهتر بود از آخر عمر او و اگر در مریخ
 ثانی مخفی بود یا در مریخ و مقابله مخفی مولود را کار جریان آید و تباها شود و با صلاح باز میاید
 و اگر این مخفی کننده زحل بود تباها می او از سگ کان بود و از خادمان و اگر این تباها کننده مریخ
 بود از سر بستان و از باب صلاح و در دان بود و اگر آفتاب بود از ملوک و از مردان و کار
 قدیم بود و اگر خطا بود و از آفتاب بود و از او حکما و دیرین و اگر زهره بود از زنان و اهل
 طرب و اگر زحل بود از تاجران و بی اهلان و مردم و در آن و اگر ماه بود از مردم عامه و اگر
 تعلق و نسبت تباها دارد و اگر مخفی در وسط السعاده و دیگر در مریخ چهارم جالش بد شود
 و بخت نیکان شود هم درین باب مخفی موقوف از مستولی بر طالع حاصل بود و در فلک اوج
 و تده و اگر قوی بهبوط و اقد مولود از بلندی درجه بود یا در افتد و کسب قوی تر از قمر افتد
 اگر قمر از سیرا سیرا وسط رود و حال مولود میانه بود و اگر از سیرا وسط سیرا سیرا رود
 مولود بد حال بود و اگر از سیرا سیرا وسط یا از سیرا وسط یا کثر رود حال مولود بر بهترین
 و نیکویی باشد در عمر او و مخفی و مجرم و شرف بود و اگر قمر در ولادت و جشی السیر بود و هیچ
 کوکب اتصال ندارد مولود چون و جشی بود و در میانها و کوهها رود و اگر از بعد مولود قمر در
 اتصال برود و سجد دارد و جالش بر سعادت بود و اگر اتصال محس دارد و جالش بد باشد
 اگر این مولود را تقدیر بد شده بود حکم **مردم بدست یافتن نیک می مولود و اول فرزند**
مادر و پدر اگر صاحب مله نخستین طالع در طالع بود مولود اول فرزند بود و از آن
 مادر و پدر و جانشین چهارم و هفتم هم اول فرزند بود و اگر ثانی و وسط السعاده طالع کوکبی
 نبود مولود فرزند نخستین بود و اگر زحل یا آفتاب در طالع بود مولود دیگر آمد و واجب بود و اگر

افزون و اخوات **مرد و اگر دست** الاخوه یا سهم الاخوه در طالع بود مولود را هیچ خواهر و برادر
 نماند اگر چه باشد و اگر طالع بی عقیم بود و او را سهم خواهر و برادر بود و اگر باشد نماند **مرد و اول فرزند**
 اگر چه او نه نماند در برج بسیار فرزند بود و سیرا و سیرا بود و مولود را خواهر و برادر بسیار
 بود و اگر در سیرا سیرا طالع بود و مشرق و آفتاب و زهره بوی طراد و مولود را خواهر و برادر
 و برادران بسیار بود و در میان و نشاء بود و اگر سهم الاخوه در او تابد بود و قوی حال مولود را خواهر و
 و برادران با شرف و ولت بود و اگر مستولی بر سهم الاخوه در برج بسیار فرزند مولود را خواهر و برادران
 بسیار باشد و اگر در دلت الارض بود و او را خواهر و برادران باشد و برادران از وی کثیر بود
 و اگر قوی الارض بود و برادران از وی کمتر باشند و اگر سیرا و زهره و خطا و قوی حال باشد
 در برج مونس مولود را خواهر و برادران باشد و اگر در برج مذکور باشد مولود را برادران باشد و اگر صاحب
 مست الاخوه قوی حال بود و مشرق و سیرا بوی طراد و مولود را خواهر و برادران بسیار
 باشد و اگر صاحب مله نخستین مریخ بود و در مریخ بسیار فرزند مولود را خواهر و برادران باشد
 و اگر قمر مستولی باشد بر خانه سیرا مولود را خواهر و برادران بسیار باشد و اگر صاحب
 ثلث و صاحب سهم الاخوه در طالع یا در وسط السعاده در برج مونس بود مولود را خواهر و برادران
 و برادران باشند و اگر مستولی بر برج سوم و سهم الاخوه زهره باشد و در برج مونس بود
 مولود را خواهر و برادران باشند و اگر مستولی بر برج و سهم الاخوه زهره باشد و در برج
 مونس بود مولود را خواهر و برادران باشند و اگر در طالع کثر بود و اگر قمر از زحل یا مریخ منفرد
 بود مولود را خواهر و برادران بود و از وی کمتر و اگر زهره منفرد از زحل و مریخ خواهری بود
 که برادران وی کثیر بود و هر وقت که مستولی بر برج سهم و بر سهم الاخوه قوی حال بود و صاحب
 در فلک اوج و فلک فرود مولود را خواهر و برادران بسیار بود و مونس و مشهور
 و محتر بود دلیل دارند که برادر و خواهر مولود و مطلق ایشان اگر صاحب مله طالع و
 صاحب مله ثانی در برج ثلث باشد از او تابد یعنی در سیرا و سیرا و سهم و سهم و سهم و سهم
 دلیل مرکب برادران و خواهر و برادران بود و اگر زحل و مریخ و آفتاب در برج ثلث باشند و در
 موضع ذیل محسوس دلیل مرکب خواهر و برادران بود و اگر صاحب ثلث در وقت الموت

بودن اهران برادران مولود بر سر نهاده اند که محسوس بود و اگر سهم الاخوه قمارن در حل بود و یا
در حل از سرسج بدیشان ناظر بودند و اهران برادران مولود نهاده و اگر در حل و محسوس الاخوه ناظر
باشند و بعد از آنکه در محسوس بر سهم الاخوه مسلط باشند مولود و اهران برادران نهاده
و اگر کواکب متخیر و میان طالع و راجع باشند مولود و اهران برادران و اگر اهری که باشند
سعد و مملک شود و اگر صاحب مسئله طالع فوق الارض بود بر سرسج و مقابل محسوس مولود
خواهر و برادر مملک شوند اگر محسوس در طالع یا در وسط السماء باشد نهی حکم دارد و اگر سرسج
یا در حل تحت الارض بود دلیل بر آنکه خواهران مولود و اگر در حل یا سهم الاخوه یا صاحب سهم
الاخوه در تحت الارض دلیل بر آنکه برادران مولود و اگر صاحب سهم الاخوه در خط رد بود و محسوس
و در حل سهم ناظر باشند بخوبی محسوس اصاحه اخوه او مملک شوند و اگر سرسج و محسوس بود
او ساطع و اگر قریب بخوبی بود در سرسج محسوس خواهران برادران مولود مملک شوند و اگر صاحب
سهم الاخوه در ثانی طالع بود و مولود از خواهران برادران میراث یابد و اگر صاحب
سهم در ثانی طالع بود و قوی حال بود و صاحب طالع قاسد بود و خواهران برادران مولود و اگر مولود
میراث یابد و آفتاب در حل دلیل برادران و خواهران برادر بود و محسوس و سرسج دلیل او ساطع
و خط رد و دلیل خواهران برادران اصاحه بود و الله اعلم **در طالع تحسین** اگر صاحب
ثالث در عاشر اصل یا اسما یا تحویل بود و محسوس آن سال مستر از برادران و خواهران او مملک شود
زیرا که عاشر ثانی است **در طالع اول برادران و خواهران** صاحب ثالث چون قوی
حال بود و طالع او در از شعاع آفتاب آن برج خانه نماید یا شرف یابد بود و قریب بود
از محسوس مولود در از خواهران برادران نیک بود و هم ایشان از این مولود نیک و یا یکدیگر
آیند و مساعد باشند و اگر آن کواکب مستولی بود و دلیل برادران ناظر بود و بیلاج و مستولی
بود بر طالع و دلیل اتفاق بود میان برادران و خواهران و میان ایشان و مولود و اگر صاحب
ثالث در شرف خویش بود و راس یا سعدی دیگر در شرف خود مولود و از آفتاب خویش بیاید که

پنده و اگر سهم السعاده در چهارم طالع بود و مولود از خواهران برادران سعادت یابد و اگر سهم
الاخوه در ثالث یا در ناسع یا در عاشر عشر بود و خواهران برادران با وی میسازند و ایشان را از
یکدیگر منافع بود و اگر صاحب سهم الاخوه تدبیر به صاحب طالع دسد مولود و مقدم برادران و خواهران
خویش بود و برادر او مقدم و از هر طاعت بر سر سهم الاخوه در خانه محسوس بود و مولود و از خواهران
و برادران باشند برادر او که بر سر دو در طاعت و قریب او باشند و اگر سهم الاخوه در ثانی
طالع بود محسوس برادران و خواهران مولود از نعمت بود و اگر صاحب سهم المال بر صاحب
ثالث و صد گزینی بود و در دل خواهران برادران دلیل کند که خواهران برادران مولود و مال و
محاسن از نعمت و محاسن گزینی بود و در شرف **در طالع اول برادران و خواهران**
و خواهران خویش بار بابت مثلث ثالث که کند اول و ثانی و ثالث محسوس و دلیل برادران
و برادران همین بود و در دل میان لین بوسه دلیل کینان بود هر کدام آفتاب مثلث ثالث
که خانه سوم است و محسوس برادران و خواهران که قوی تر بود و کسب آن شرف و وقت برادران
و خواهران مولود و در آفتاب مثلث ثالث که بر ثالث مستر بود و محسوس حکم دارد و اگر محسوس
مستولی تر بود و اگر میان لین و اگر ثالث مستر بود **در طالع محالفت** میان **میان**
و خواهران و برادران دلیل اول اگر در حل یا محسوس یا محسوس بود یا محسوس بود و از خویش
و برادران باشد و میان ایشان عدوت بود و اگر در تب و تبستی و محسوس و سرسج هر سه در سرسج
طالع باشند مولود و در امنیت رسد از خویشان و از ایشان هیچ و بلا آمد و اگر در حل و آفتاب
و محسوس و سرسج عدوت یکدیگر کند مولود و راجع بسیار رسد از برادران و خواهران و اگر صاحب
ثالث در دو از سهم طالع بود مولود و از خواهران و برادران و خواهران باشند و اگر صاحب
طالع بر سر در یک بر سر باشند میان مولود و اقارب خصوصیت بود و اگر صاحب ثالث
اجتماع طالع منفرد بود برادران مولود بر وی استخفاف کنند و بر وی و او را دوست
نارند و اگر ثالث طالع نوزد بود و غیر آن و محسوس بدین موضع ناظر مولود و از خویشان راجع

و معاصر و معاند و مجاول مولود باشند و بکار سدن از آن رتب اگر عصاره و زهر در آن
بود از طالع مولود از آن برادر بود و تقویت کند با او اگر صاحب ثبات در سادس
بود مولود در خوشی آن ناکس باشد و از ایشان بکار و در عین حال خوشی آن مولود بد بود
برادران اگر صاحب ثبات و صاحب سهم الاخوه مخفی باشند حال خوشی آن مولود بد بود
و اگر سهم الاخوه مخفی بود در سادس و مخفی است از زحل بود برادران و خواهران مولود مخفی را
ببیند و زود روی که بدید بخت باشند و اگر سهم الاخوه در ثانی طالع بود و در تحت الشعاع
افق باشد مولود در شمار شوند و ناقص و در خود باشند و اگر سهم الاخوه در ثانی عشر بود
و صاحب او را شهادتی بود در دوازدهم و بدین رخ سیزده برادران مولود کارهای بد
کند و بود و عوانی و در زوی کند و امثال اینها از احوال و کسب و اگر سهم الاخوه و صاحب ثبات
در تحت الشعاع و مخفی برادران مولود بخت افتد و از یکدیگر جدا مانند و اگر صاحب
طالع صاحب ثبات الاخوه نکر دو یا صاحب سهم الاخوه به هم الاخوه نکر در زبان برادران
و خواهران اجتناب نمود و از یکدیگر جدا افتد و اگر سهم السعاده در ثبات طالع بود و مخفی از مخرج
یا از مقابل یا از معارنه او را مخفی دارد کار برادران موانع بد بود و تنگ روزی و در ویش
بود و اگر سستی بر دلایل برادران مخفی بود ایشان از جدا نیز باشند و اگر این دلایل و
از باب ثبات خانه سهم و سهم الاخوه و صاحب ثبات و صاحب سهم باشند و در او تاد و در
مخرج و شرف و حقه و خوش گش باشند و قوی حال بودند برادران و خواهران مولود در احوال نیکو
بود و در مقام و شهر خویش عزیز و بزرگوار بودند بر حسب سعادت و شرف و ابل و اگر این دلایل
برادران و خواهران خود او از طالع بظهور موده و پسندیده نگاه کند و از یکدیگر مقبول باشند لیکن
نظری ترس و مقابله و معارنه مخفی میان برادران و خواهران مولود و عادی و دوستی بود و بر
حسب نظر سعدان در عدد برادران و خواهران و مکرر و موثقت مولود و کینه خشنه و طالع
ولادت بکبر و طالع اگر حقوق الارض بود و جدا اند و مخرج شده و او در مخرج طالع در حساب ساید
آوردن آنرا که در میان هر دو مخرج باشند از ثبات آن و عادی و خالی و عادی هر یک مخرج را

یک عدد بکند و از عددین داد و عدد و اگر کوکی درین وجه باشد هر یک یک عدد بکند و دو
اگر صاحب ثبات و صاحب سهم الارض بود از آن مخرج که آن کوکب در وی بود و با طالع نگاه
کند هم بدین حساب که مخرج کوکب و طالع در حساب بنامند و هر مخرجی یک عدد بکند و بعد هر کوکی
کو در آن بر جای بود یک عدد و از عددین دو عدد و اگر مخرج ثبات و صاحب ثبات
در دو عددین بود مولود را خواهران و برادران باشند از یک مادر و یک پدر حاضر که سهم الاخوه
و صاحب ثبات در مخرج و صاحب سهم الارض ثبات که کن اگر باقیام شود باشند و اگر باقی
این افت هم قوی حال باشند و در مخرج غیر ثبات باشند مولود را خواهران و برادران بسیار باشند
و اگر در یک مخرج بر جاده مکرر افتد و مخرج مذکور ثبات بود اگر برادران باشند و اگر
این دیدها که گفته شست باشند اگر خواهران باشند سهم الاخوه و مخرج و درج او و صاحب ثبات
را که سهم در وی بود صاحب ثبات را و مخرج و درج صاحب ثبات را از برای موانع ایستاد
کند اگر دیدها اینهم مذکور بودند برادران باشند و اگر ثبات باشند خواهران باشند و اگر در لایم
شونت باشند و هم مذکور که مخرج بر جاده مکرر افتد و اگر راست برند برادران و خواهران
بعد و راست بودند مخرج بر سر الارضی حسن گوید که اگر خواهی که بدانی که فرزندی که بعد از این
فرزند بود بکدام روز که نگاه کن صاحب ثبات الاخوه تا در کدام مخرج است جان روز که صاحب
الثبات دلالت کند یا صاحب شرف آن مخرج دلالت کند برادر یا خواهر مولود و از این مثال طالع شیران
ثبات او قوس بود حد او شش مشرقی و مشرقی در مخرج حمل فرض کنیم و خداوند محل مخرج و از این مخرج و از شرف
شش مخرج مصلحت پس حکم کن که فرزندی که بعد از این مولود آید و در شش مخرج بود که روز مخرج است
تا روز که شش مخرج که در آن ثبات و اگر مشرقی برین مثال فوق الارض بود حکم کن شش مخرج که مخرج مصلحت
یابی که با ثبات مصلحت و دیگر کوکب را روز تا و شبها چنین است دیدن قیاس بود اما
و است این مولود از ثبات و ذکر که نحو اهدزون مبر شهادتها خاسم سهم طالع را که بر مخرج
شد مخرج از مخرج و جاده سهم الاخوه و صاحب شرف و ثبات و صاحب شرف اگر عادی افتد آنچه
خواهند از این مخرج برادران باشد و می خواهران و الا حکم بر مخرج کنند و اگر مخرج و عطار و
و مشرقی مسعود باشند در مخرج مذکور برادران باشد و اگر در مخرج ثبات باشند خواهران و مخرج

عاقبت باشد بدو مولود نهند باشد و اگر نخوس برده اجتماع یا استخوان کند و شمع جهان
در دانه بدو مولود نهند و ناکس بود اگر آفتاب با آنست بود در سراج سوخت بدو مولود نهند
بود یا نهند اگر سراج اجتماع یا استخوان نخوس مادر مولود ناکس بود و اگر در دانه راج بود بخانه
ماتر سراج همین مادر بدو مولود ناکس یا نهند خاصه که سودا حق بود چون شری در دانه دم بود
نزد خط خویش بود و فرموده بود و اگر آفتاب در است الاب بود و صاحب مستوی بر طالع محرق
بود پدر فرزند را که رسد تا هلاک کند و اگر دلیل طالع از دلیل پدر منفرف بود فرزند پدر را
دوست ندارد و اگر آفتاب غریبه آفتاب افتد بدو مولود بود و اگر در خانه فقر افتد مادر بدو مولود بود
و اگر فقر زحل نخوس بود مادر فرزند را دوست ندارد و همین دارد و اگر آفتاب در طالع سبی
بر سراج نخوس بود پدر فرزند را دشمن دارد **در اختلاف مادر و پدر مولود** اگر مادر جدا اجتماع یا استخوان
با صاحب متصل باشد نخوس و سودا ساقط و نخوس بدو حال پدر مادر مولود و از یک منف نشاند
ولی حبیب باشد و اگر نه برین در بروج مختلف باشند بدو مولود از یک شهر و از یک
مختلف نباشد خاصه که طالع بروج مختلف بود و اگر نه برین یکدیگر را ناظر باشند و نه طالع
همین دلیل کند و چون آفتاب در چهارم آن برج بود که در وقت ولادت دردی بود
بکست هم را که با دویم دولت کند **در شناختن دوستی و دشمنی میان مادر و پدر فرزند** اگر
آفتاب در میان روزی در صومعه بود و در مولود سبی هم در حد زحل و همین بدین هم در ناظر
باشند و سودا ساقط بدو مولود ازین فرزند با و بهار که در میان ایشان عداوت و خصومت
بود و اگر سهم آباء و اهلانات در ثانی عشر طالع بود میان مادر و پدر مولود عداوت و محاد
بود و اگر صاحب طالع بصاحب راجع ناظر بود یا باقی ببرد و بر زحل برکت میان فرزند و پدر
سعادت باشد و اگر آن نظر که با دویم عشر در صومعه بود یا سهم الام عدولت میان فرزند و مادر
بود اگر آفتاب در دندی بود از او تا خاصه در راجع و فرج از متعبل بودی ناظر مادر و
پدر مولود را دشمن دارند و سبکند و اگر زحل عشری نظر دارد از ساقط دلیل نفس مادر و پدر مولود
بود و اگر آفتاب و ثلثات او در میان بدو مولود و نخوس راجع و متعبل بودی ناظر مادر و پدر
مولود را دشمن دارند و چه نرفت کنند و اگر آفتاب در حقیق با بود و صاحب او ستوی بر طالع

اصل و مخوف پدر فرزند یکی رسد تا هلاک شود و اگر دلیل طالع از دلیل پدر منفرف بود پدر
فرزند را دوست ندارد و اگر دلیل پدر از ستوی بر طالع منفرف بود پدر فرزند را دوست
ندارد و اگر فقر زحل نخوس بود مادر فرزند را دوست ندارد بلکه دشمن دارد و اگر آفتاب
در طالع سبی بر سراج نخوس بود پدر او را دشمن دارد و آفتاب عشریه زحل در خانه آفتاب دلیل بود
که پدر بدو مولود بود و در خانه فقر مادر بدو مولود بود **در سعادت و بدبختی مادر و پدر** اگر
در ثانی عشر آفتاب بود و مولود بدو مال او شایسته و اگر طالع جود بود و در
سرطان از مادر و مال او روزی سبک بود و از خویشان مادر و اگر شری معارف آفتاب بود و در
از مادر و پدر ثانی و مال باید و اگر زحل قوی حال بود و صاحب خانه او را سبک بود و در
مولود از پدر روزی سبک بود و اگر زحل مثبک و نشد آفتاب سبک بود و مولود نعمی
تمام باید از مادر و پدر و پدر بوی بزرگ نام شود و اگر دلیل مادر و پدر هر ششم طالع مولود
باشند مولود ویراث مادر و پدر دارد و اگر صاحب مال تیر بصاحب خانه پدر مادر و پدر
پدر و مادر از مولود میراث بر گیرند **در شناختن پدر و مادر از یکدیگر** اگر
فقر و سهم الام و زهره قوی حال باشند پدرش رسد آید کند که ازین سبب عرب و راجع مادرش
رسد و اگر این دلایل بر سراج عیب باشند چون ثور و سبک و جدی پدرش گنیزگی خود و اگر ازاد
کند و برنی گیرد و اگر در بروج حوا بر روزی آزار خواهد و اگر سهم آباء و صاحبش در سراج
باشند میان پدر و مادر مولود و ثور بود ترجیح برین دلیل افتراق مادر و پدر بود و ترجیح زحل
در صومعه و معارف برین دلیل آن بود که پدر و مادر بنا بر سراج با یکدیگر زندگانی کنند **در اختلاف**
مادر و پدر اگر حوت اثنا عشریه آفتاب در ثانی عشر طالع افتد مولود مال مادر و پدر
تلف کند و اگر غمی در دانه سراج بود که راجع خانه بدو است و غمی دیگر بر راجع ناظر مولود و ثور
مادر و پدر بود و اگر در سراج دوم آفتاب گسی بود مال مادر و پدر تلف کند و اگر زحل از سراج
بفرج کرد مولود مال مادر و پدر تلف کند و مادرش سبب او هلاک شود و اگر آفتاب
زحل معارف یکدیگر باشند مال مادر و پدر مولود سبب او هلاک شود و اگر آفتاب معارف
سراج بود و فقر بر سراج اثنان بود مال پدر مولود و بریان آید و اگر آفتاب در سبیم طالع

فرزندانی بود که **الک** فرزند شتری و زهره و قمر است **افخاب** زحل و مریخ دلیل اندک فرزندی
بود و عطارد و اگر شتر بود که پیش از **افخاب** براید دلیل کثرت فرزند بود و اگر غریبی بود که
بعد از **افخاب** فرو شود دلیل بر اندکی فرزندی بود و بروج سیاره فرزند سلطان و عورت و دولت
و بروج عقرب جوزا و اسد و جدی و قوچانه فرزند کسب و ثروت و اول میران و اگر صاحب مثلثه شتر
خانه شتر که در وی بود شترتی بود و فرزندش بود و بعد از قمر و زهره و اگر شتری و صاحب
کشتی آن خانه در بروج طالع بود فرزندش بود و اگر شتری در شرف و یا در خانه خویش بود مولود و فرزند
فرزند را به پند و نصحی که عطارد در خانه شتری بود فرزند فرزند از باطن و اگر صاحب مثلثه خانه
که شتری در وی بود و بروج ذوالجهد باشد دلیل کثرت اولاد بود و اگر شتری و زهره و عطارد و
انگوشی محروس باشد و قمری حال باشد مولود و فرزندانی باشد و اگر محروس در وبال باشد
مولود و فرزند بود اما کثره و اگر هم الولد فوق الارض بود بری از و سه نحوس حودت مولود و
فرزند بسیار بود و اگر صاحب خامس در و جسد بود از زمان برالده فرزندان آورد و قمر
در هم بود دلیل بسیار **دلیل برای فرزندان** هم بود اگر خداوند خانه زهره در عاشر طالع
بود مولود و فرزند زیاد بود و کامل خلق و اگر کوبی بر و لایل الاولاد بر رسم الاولاد
مستولی بود در عاشر طالع باشد که سادس خامس بود مولود و فرزند بسیار کون و تحقیق بود
و اگر کسی بر رسم الاولاد مستولی بود و بر سادس طالع بود مولود و فرزند ضعیف بود و اگر
اولاد اولاد و از دهم طالع مولود و از دهم فرزندان ناقص باشند و بعد از آن سادسی هلاک
شوند که دوازدهم تا نهم خامس است **دلیل برای فرزندان** و اگر کسی در سابع طالع مولود
اندک فرزندی و عظیم بود و **افخاب** در سابع طالع دلیل عظیم بود و مولود و از دهم مستولی بروج خاکی
در سابع عظیم بود و محوس مولود و عظیم بود و زهره و قمر و زحل دلیل اندکی فرزند بود و چون شتری
بجای بروج زحل و محوس بوی تا نزد دین کثرت فرزند بود و بود که فرزند خود نبود و چون نحی
در خانه مح بود و صاحب خامس محوس بود یا باطن یا کمال یا عقاب یا معارنه یا کرب و
نحی بود اندک فرزند بود و اگر در زحل بود یا در میزان بود و اندک فرزند بود و اگر هم الولد
محوس بود در خانه و هم کوبی الولد بود و اگر هم الولد معارن زحل بود مولود اندک فرزند بود

شتری

و اگر کسی

و اگر کسی بر شتری و زهره و عطارد مستولی باشد مولود و از مرک فرزندانی دسد و اگر مستولی بر
برج خیم در وندی بود عظیم بود و مولود و اگر زحل در طالع بود و زهره و محوس و شتری و جیشیان
نظر اندازد مولود و عظیم بود و اگر صاحب مثلثه خانه شتری در وندی بود و محوس و وقت الشملع
مولود عظیم بود و چون هم الولد در ثانی عشر طالع و سادس طالع بود و مولود و عاقر بود مولود و عظیم بود
و اگر مستولی بر وکیل الولد از طالع و او تا دس طالع بود و سوسه و در وی ساقط و نحوس بوی تا نزد مولود و
مح فرزند نباشد و ای باشد اندک بود باشد و بروج از وی فرزند باز نماند و اگر سابع طالع بود
و **افخاب** نحوس مولود و عظیم بود و اگر جوزا و برج خیم بود و عطارد و نحوس بود مولود و عظیم بود و اگر کون و
برج بود مولود و مرک فرزند و **دلیل برای فرزندان** مولود و بروج صاحب مثلثه خانه که
شتری در وی بود کثرت و در زمین فوق الارض باشد و بروج از ایشان باشد تا بروج طالع بروج
میان ایشان بود از بروج آن و فرزندانی مولود بود و اگر این دو کوب یک بروج باشد آن بروج
حالت بود و بروجی شتری مستولی بود از آن کوب سرتاسر طالع یکد آن بروج که میان ایشان بود
عدد فرزندان بود اما این مستولی باید که فوق الارض باشد و اگر در آن بروج باشد و در جسد
بود آن بروج و عدد و حساب کنند و اگر زهره و شتری در میان این کوب بود و طالع دو فرزند
و اگر صاحب کند و اگر زحل در میان این کوب و طالع بود دلیل مرک و فرزند بود و در میان
اگر محوس باشد و اگر سوسه خانه که قسم از فرزندان بر ذکوار و شرف و سرور باشد و اگر مستولی که
صاحب مثلثه خانه شتری است اولین بود و دومین و بر شتری مستولی است در زیر زمین
از طالع تا بوی شتر و تا چند بروج است کند آن عدد بروج عدد و در بروج ذوالجهدین و باشد
و اگر صاحب مثلثه خانه شتری و مستولی بر شتری اگر اولین بود و اگر دومین مستولی آن باشد
که در آن خانه خطش من بود و در وسط الساد باشد از طالع مولود مولود و از چهار فرزند بود و اگر
این مستولی در بروج طالع بود مولود و از هفت فرزند بود و تا چند بروج خلی بود و دیگر چون بوضع
سهم الولد نظر کنند تا مستولی که نام کوب است بر سهم الولد از موضع خداوند سهم الولد تا بوضع
سهم الولد بیک عدد و چند آن بروج که میان ایشان بود و چند آن فرزند بود و دیگر تا چند کوب
ببرج خیم نظر دارد بعد از آن کوب فرزند بود و اگر حوت بروج مح بود و شتری صاحب و مستولی این

و اگر کسی بر شتری و زهره و عطارد مستولی باشد مولود و از مرک فرزندانی دسد و اگر مستولی بر
برج خیم در وندی بود عظیم بود و مولود و اگر زحل در طالع بود و زهره و محوس و شتری و جیشیان
نظر اندازد مولود و عظیم بود و اگر صاحب مثلثه خانه شتری در وندی بود و محوس و وقت الشملع
مولود عظیم بود و چون هم الولد در ثانی عشر طالع و سادس طالع بود و مولود و عاقر بود مولود و عظیم بود
و اگر مستولی بر وکیل الولد از طالع و او تا دس طالع بود و سوسه و در وی ساقط و نحوس بوی تا نزد مولود و
مح فرزند نباشد و ای باشد اندک بود باشد و بروج از وی فرزند باز نماند و اگر سابع طالع بود
و **افخاب** نحوس مولود و عظیم بود و اگر جوزا و برج خیم بود و عطارد و نحوس بود مولود و عظیم بود و اگر کون و
برج بود مولود و مرک فرزند و **دلیل برای فرزندان** مولود و بروج صاحب مثلثه خانه که
شتری در وی بود کثرت و در زمین فوق الارض باشد و بروج از ایشان باشد تا بروج طالع بروج
میان ایشان بود از بروج آن و فرزندانی مولود بود و اگر این دو کوب یک بروج باشد آن بروج
حالت بود و بروجی شتری مستولی بود از آن کوب سرتاسر طالع یکد آن بروج که میان ایشان بود
عدد فرزندان بود اما این مستولی باید که فوق الارض باشد و اگر در آن بروج باشد و در جسد
بود آن بروج و عدد و حساب کنند و اگر زهره و شتری در میان این کوب بود و طالع دو فرزند
و اگر صاحب کند و اگر زحل در میان این کوب و طالع بود دلیل مرک و فرزند بود و در میان
اگر محوس باشد و اگر سوسه خانه که قسم از فرزندان بر ذکوار و شرف و سرور باشد و اگر مستولی که
صاحب مثلثه خانه شتری است اولین بود و دومین و بر شتری مستولی است در زیر زمین
از طالع تا بوی شتر و تا چند بروج است کند آن عدد بروج عدد و در بروج ذوالجهدین و باشد
و اگر صاحب مثلثه خانه شتری و مستولی بر شتری اگر اولین بود و اگر دومین مستولی آن باشد
که در آن خانه خطش من بود و در وسط الساد باشد از طالع مولود مولود و از چهار فرزند بود و اگر
این مستولی در بروج طالع بود مولود و از هفت فرزند بود و تا چند بروج خلی بود و دیگر چون بوضع
سهم الولد نظر کنند تا مستولی که نام کوب است بر سهم الولد از موضع خداوند سهم الولد تا بوضع
سهم الولد بیک عدد و چند آن بروج که میان ایشان بود و چند آن فرزند بود و دیگر تا چند کوب
ببرج خیم نظر دارد بعد از آن کوب فرزند بود و اگر حوت بروج مح بود و شتری صاحب و مستولی این

سج متع بفرزند نبود و اولین فرزند او سقط شود اگر سهم الولد و طالع بود و صاحب طالع
سجس بود و بفرزند او فرزند و عصب و اگر سهم الولد و صاحب بود و سهم حق بود و اگر کوب
سجس لی بر خاص بود و در برج دو از سهم از طالع مولود از فرزندان برج رسد و فرزندان باوی
و شش می کند **دلیل است که فرزند یک بر یک و دو** جداوند و از سهم خاص و سهم الساعده در
دوم و جداوند دوم در برج یک مولود فرزند دیگری برود و اگر عطار بود و در سهم در طالع
بود و این خانه خانه مستری بود و مولود فرزند دیگری برود و سناختن آنکه فرزندان مولود قوی
حال باشد یا نه اگر ششتری در طالع باشد و قوی حال مولود از فرزندان بر یک قدر و یا چوب
و مال باشد و اگر سهم الولد در دوم طالع بود و سحر و قوی حال بود فرزند مولود از فرزندان
رو و ظاهر بود و خاصه که صاحب سهم الولد بری بود از نخوس و قوی حال بود و اگر سهم الولد
شانی و شانی طالع بود و سحر و مولود از فرزندان مال دار باشد و از حیات و منفعت
یابد و اگر سهم الولد در رابع طالع بود و سحر و بوی ناظر باشد مولود از فرزندان بر یک
هر باشد و بدرجه آید و اجبار رسد و از اموال اجبار در روزی مندر شوند و اگر سهم الولد
در حجم باشد و سعدی بوی ناظر یا متصل باشد مولود از فرزندان بر یک از و بانام و فرزند
باشد و اگر سهم الولد در ششم بود قوی حال و مسود بوی ناظر اولاد مولود و اطمینان باشد و اگر
سهم الولد در ششم طالع بود و فرزندان او میراث پدر بر و از سهم الولد در ششم طالع باشد
و مسود مولود از فرزندان باشد از اهل دین و در سهم الولد لایل فرزند قوی حال و مسود باشد
در خانه و شرف و حد و و صلوات خوش و سحر و بوی ناظر و متصل مولود و از فرزندان قوی
حال و برزگوار باشد و اگر لایل فرزند از لایل طالع قوی حال و مسود و تر باشد فرزند
از پدر و موقوف بود و محروم تر باشد **در برخی فرزندان مولود** اگر برج و زهره باقی باشد
مولود از فرزندان پدر باشد و اگر برج در طالع بود و در سهم مولود از فرزندان
جاسل و احمق و با طبع باشد و اگر ششتری و در طالع باشد و در سهم و در عطار و
در وسط الساعده فرزندان فرزندان و یا حلیف باشد و اگر سهم الولد در رابع طالع بود و
صفت الاصله است الولد است و بوی ناظر مولود از فرزندان بدست باشد و سهم حقین

در عاشر که ششم هم است اگر شش باشد و اگر سهم با دلایل و دلایل ششم طالع محسوس باشد
مولود اولاد ناقص خلعت ناقص عقل باشد و اگر شش بر ممت الولد و سهم الولد است
الشجاع بود مولود از فرزندان باقی بود که شش او را نشاء و پدر او را نشاء و اگر شش او را نشاء
بقیه نکند از شش مولود و فرزند خویش را انداند و از وی پیرایه کند و فرزند او مولود الملائمه
باشد و اگر دلایل و دلایل محسوس باشد و در موطر و دلایل و در جمع مولود از اولاد استقامت باشد
در ملک فرزندان مولود و اگر زحل و برج در سهم طالع بود یا از سهم و مقابله بوی ناظر و اولاد
مولود در اول که بود و اگر صاحب خاص در برج یا در سهم بود که است الولد است
و رب سهم الساعده در شش طالع مولود از فرزندان و بوی ناظر و در زحل و عطار و بوی ناظر
ناظر باشد از وسط الساعده مولود از فرزندان بوی ناظر و زحل یا برج بود و در طالع یا در سهم
الارض مولود از فرزندان و اگر صاحب است الولد در شش طالع بود و فرزند آن مولود پس
از وی بوی ناظر و اگر برج و عطار در سهم باشد یا در وسط الساعده و فرزند خویش و در
کند و اگر ششتری در رابع طالع بود یا در سهم و در شش مغارن یا ناظر برج یا بوی ناظر یا
ناظر و دلیل هر که فرزند بود و اگر اقباب در خاص طالع بود مولود در سهم و فرزند و اگر شش
مغارن صاحب است الولد باشد مولود الساعده و چون صاحب است الولد بوی ناظر
شاه متصل شود اولاد بوی ناظر و اگر صاحب خاص بوی ناظر متصل شود اولاد بوی ناظر
و اگر اقباب است خانه مستری که در وی محقق باشند یا بوی ناظر یا جامع محسوس دلیل هر
فرزند مولود و اگر سهم الولد در ممت زحل باشد و بوی ناظر مستر فرزندان وی اطمینان شود
و اعداد شش **کتابخانه شش و اولین فرزند طالع که پانده باشد** در شش
نظاک و صاحب شش شش و دوم قوی و در عطار و سهم العبد و ششتری را این دلایل
مسعود و باشد و بعد از طالع متصل بوی ناظر پانده مانند و اگر ششتری بود در برج و در شش
یا متصل از بوی ناظر بر فرزند و اگر ششتری در سادس بود و صاحب سابع یا عطار و در
و تیر بود مولود را عید بود و از ایشان شافع یا بد و اگر سحر و عطار و در نظر و از عطار و قوی
حال بود مولود را عید موافق افتد و اگر سهم العبد در برج عطار بود و مسود بوی ناظر و صاحب

موی بود و هر که از حل در سبب یا جدی بود و طریقی گوش او منحنی و هر که مری در اسعد
بود و زهره در سبب چشم او و دوشین بود و هر که از مری در جوزا بود و اول بود و طالعش
جوزا و مری که عطارد و مری در ثور بود و زحل در حمل تا ساجی بود و هر که از مری یا زحل در طالع
بود آن یقیناً اذان وی رسد و دلیل گری چون عطارد صاحب سادس و عطارد و نحوس
بود و مری یا عطارد زحل مولود که بود و اگر قمر متنی بود و معادن مری در سادس مولود که و اگر
عطارد در ششم بود و در میلاد و دلیل ظاهر از نکت الشیخ مولود احم بود و اگر عطارد در سوت
زحل بود و زحل از ترجیح یا عطارد و مری یا عطارد مولود که بود و اگر زهره در عطارد و نحوس
مولود که بود و اگر عطارد صاحب سادس بود و نحوس بوی نظر تا مقبول دارد و سود از عطارد
ساقط مولود که بود و الله اعلم **در فصل بیانی و آرای** اگر عطارد در برجی بود که صورت
ندارد و چون سرطان و عقرب و حوت و کت الشیخ نظر بقدر مری و زحل بود و اگر قمر در
عقرب بود و الشیخ بود و اگر عطارد صاحب سادس در طالع بود و نحوس مولود که و اگر بود
و مری در ثور و اگر عطارد در سادس بود و نحوس بوی نظر از معادن و در برجی که صورت
مولود که بود و اگر عطارد معادن زحل بود در حد و نحوس بوی نظر از مری که بود و اگر
عطارد در سوت زحل بود و نحوس مولود ساج بود و اگر زهره در عطارد و عطارد
مقابل زحل بود در زبان مولود بوی بود **در باب** اگر قمر در اول درجه رجب یا آخر درجه
رجبی باشد و نحوس بوی نظر دارد و خاصه زحل مولود جدید بود و اگر قمر در ثانی طالع بود
و زحل بر قمر مستولی بود و زحل بط و طالع حل یا عقرب بود و مری در برج مریح و مریح الطالع
باشد و عرض مریح اندک بود مولود جدید بود و دلیل جذام اگر قمر بعد از اجتماع ناقص
بود از مری و زحل بر حل و سود از وی ساقط مولود و مخدوم باشد اگر مولود اجتماع بود و قمر
چون از اجتماع منصرف شود و زحل متقل شود و از سواد ساقط باشد مولود و مخدوم
بود و اگر قمر در حمل یا در ثور بود و زحل و مری قمر یا زحل بود و مری و زحل در حمل و مری
و قمر و زهره بهم در حوت باشد یا در سرطان یا در عقرب و نحوس دلیل جذام بود و اگر ششوی
خداوند ششم بود و نحوس ششوی نظر دلیل جذام بود بر مری **در فصل** اگر زهره یا نحوس بود و

طالع مولود از مری بود و اگر قمر از زحل نحوس بود در حمل یا سرطان یا عقرب یا جدی یا حوت
و دلیل مری و برص بود و اگر طالع حل یا عقرب یا جدی یا حوت بود و مری السعاده یا مری الغیب
بهم بود و طالع باشد و دلیل برص بود و نحوس اگر مری در ثور و الارض بود و اقارب از مریح یا
مقابل بوی نظر و دلیل جنون بود و اگر قمر یا زحل معادن بود و عطارد و ساج بر نشان
و سود ساقط و دلیل جنون بود و اگر عطارد و زحل در طالع بود و مری از ساج بر نشان ناقص بود
مجنون بود و اگر مری میان اقارب مری بود در یک برج مولود مجنون بود و اگر قمر در طالع و زحل
در وسط السعاده و عطارد از ساج مولود دیوانه بود و اگر قمر معادن برام بود و طالع و عطارد
از ساج بر نشان ناقص مولود و ناقص عقل بود و اگر نحوس طالع نظر دارد و سود ساقط مولود
مجنون بود و اگر اقارب در طالع نماید و قمر بطالع بی مقابل از باب سلمات خویش باشد
مولود ناقص عقل باشد و اگر زحل ناقص بود بصاحب اجتماع یا استعمال مخدوم و قمر ناقص بود
و سود ساقط از صاحب اجتماع یا استعمال مولود دیوانه بود و اگر قمر زاید النور بود در نحوس
یا در حوت و مری بوی نظر بود مولود دیوانه بود و شید او اگر قمر و مری در طالع و زحل در
مخدوم و مری سیدی ناقص بود مولود دیوانه بود و اگر زحل در ساج بود و عطارد و زحل در طالع بود
مولود ناقص عقل بود و اگر عطارد منصرف بود از صاحب طالع مولود جنون بود و
در اقارب دلیل عقلت محسوس باشد در ساج طالع و در حد و نحوس مولود دیوانه بود
و اگر قمر در طالع محسوس باشد از مری و عطارد یا با نشان مخالف بود و دلیل جنون بود و اگر
در برج ششم طالع اجتماع برین باشد و نحوس بر نشان ناقص بود و سود ساقط مولود مصوف
و کمال برین باشد و نحوس بر نشان ناقص بود و اجتماع برین در وقت مولود در برج ساج
طالع محسوس حکم دارد و نحوس بوی اگر قمر معادن زحل بود و در وقت و زحل کت الشیخ
بود و دلیل استر خافض و فانی بود و اگر مری سادس نحوس بود و صاحبش او نحوس
در دوم طالع و زحل بوی ناقص و مستر ای از وی ساقط مولود در اجتماع بود و او را بلغم رکی بود
محض دل و مری این اقارب چون خداوند ششم بود و نحوس بود مولود از دل
مری و نحوس بود و اگر کسری نحوس بود بر حل و کت الارض دلیل خفان و برج دل بود

یا سرطان

دلیل عقل متعذر زحل در و از و هم طالع دلیل بواسیر بود و در برج اخراج احتیاج و استیصال
مقدم مولود را بواسیر بود و مولود از آن معذور و اگر صاحب طالع در سال یا در برج
یا در برج طالع مولود را بواسیر و قروح متعذر بود و اگر زحل در طالع بود و در برج
در جنوب مولود را علت بواسیر بود و چون صاحب طالع کس بود و در سال یا در
سعدی بود و نظیر ندارد مولود را آن علت بود و چون در مولود زنی زحل در
برج طالع بود مولود را بواسیر و قروح الرحم باشد و اگر سهم السعاده یا در برج طالع
مولود از معذور بود و در قروح الامعاء اگر قروح در جنوب بود و در جنوب شرقی
و زهره و جنوب برج طالع بود و دلیل قروح امعاء بود و اگر قروح در شمال و قروح در جنوب
سهم بود در برج چهارم دلیل قروح امعاء بود و اگر زحل و قروح در سادس و در و از و هم
باشد دلیل قروح امعاء بود و اگر زحل یا در جنوب طالع بود و دلیل قروح قروح
امعاء بود و دلیل خلل انگلیسین قروح نامی طالع در برج و طبع قروح در زحل و
زحل در خلل اوج یا بط مولود و به وجهه عظیم است باشد و اگر زهره یا در طالع سهم
در نامی بود و نامی جنوب بود و در جنوب طالع بود و خاصه که ششتری ساقه بود و
و لایل اصلی چون طالع اسد باشد و جنوب بود مولود کس بود و اگر
طالع سرطان بود و بهرام اردی یا قمر در وی و قمر و قمر برج بر ترس یا متاثر باشد
مولود اصعب باشد و اگر سهم السعاده یا سهم الوفاء و الدن و ستونی پریشان اردی است
ولادت در محل باشد مولود اصعب بود و اگر سهم السعاده و سهم الابد و ستونی
پریشان در جبهی بودند مولود را بر سر اندک موی بود و اگر مشیری در و از و هم طالع
بود مولود اصعب بود و لایل اسد و قمر و از قمر بود و اگر زهره در خانه
زحل بود مولود افتد و از و هم طالع بود و کینه بخل خاصه در جبهی و اگر عطارد صاحب سادس
بود مولود را کج و منتن بود و اگر زهره در خانه قمر بود کینه بخل و منتن الفرج بود
و زهره در جنوب مشیری مولود منتن الفرج و قدر بود و زهره در جنوب مایه
در حد و زحل هم این فعل کند و چون طالع حمل و قمر و زحل در طالع مولود از و هم منتن

الرج بود و لایل دو جامع رجل و مفاصل اگر سهم السعاده و زمان در نامی طالع باشند و مرغ از متاثر باشند
ناظر مولود را کسری افتد و خلل و اگر قمر متاثر در مرغ بود و اردی یعنی از مفاصل مولود و بهرام
و اگر قمر در برج مطلق الاوصال بود و مرغ نبوی ناظر بود و از سال یا در جنوب و لایل ضعیف
برین اگر قمر محترق بود و ناظر نبوی و منصف از نجی اردی مولود ضعیف البدن بود
و اگر انقباض در طالع بود بر نطاق ثانی او خلل اوج و زحل بر ترس یا متاثر بود مولود ضعیف
بدن بود و اگر طالع سرطان بود و قمر در طالع مطلق بر زحل مولود ضعیف بود و اگر انقباض سال یا
بود از طالع و مرغ در جنوب بود در برج زحل و قمر بر ترس یا متاثر بود زحل مولود ضعیف
بود و لایل کجی و اندک موی روی اگر طالع حمل و سرطان و جنوب جبهی و در حد بود
و سهم السعاده و اردی بود مولود اندک موی روی بود و لایل داشت الرطل و خلل
مرغ و عطارد یا بهر ستری و زهره در طالع بود و از طالع مولود در اردی یا قمر رسد و اگر زحل در
ثانی عشر یا سادس طالع بود و قمر در طالع و اگر قمر در طالع و اگر قمر در طالع و اگر قمر در طالع
بود از طالع مولود در نامی خلل بود و اگر سهم السعاده و سهم الحار و کسری پریشان در قمر
یا جبهی یا در جنوب بود مولود در اتوس بود و ما اطلد و ما اطلد و اگر قمر متاثر در برج
سادس و ایصال الفرج بود و بهرام زحل بود و پای افکار بود و اگر زحل و قمر و مرغ در طالع
طالع بود و دلیل علت برج بود بر پای و اگر سهم السعاده از زمان در و از و هم طالع بود و کس بود
ناظر بود و دلیل رمان بود بر پای مولود و اگر قمر یا متعذر بود و اگر ششم برج متقلب بود
و لایل زمانه اخف بود و اگر صاحب طالع یا کس در ثانی عشر طالع بود یا بر کس و بهرام کجی
بود و دلیل خلل پای بود و اگر انقباض قمر و زحل در طالع کس بود و او را از و هم طالع و شش
پای خلل کند و باشد از قمر متاثر شود و اگر مرغ در سهم طالع بود و در حد و شش بود
و بر پای مولود خلل بود و اگر برج ششم بود و متقلب و مرغ در وی و در حد و شش بود
یا انقباض یا مختلف القدمین و اگر زحل در سادس بود مولود از و هم طالع و لایل زهره
بود بر پای و از قمر متاثر شود خاصه که سادس بود اما لایل مرغ و جنوب اگر قمر
الارض بود و بهرام بر جانب جنوب مولود و لایل کند و اگر کس الارض باشد بر جانب سادس بود

شناختن احوال میان زن و شوهر موافقت باشد یا نه در طالع هر دو معلوم بود در یک طالع زهره و اجاره بود
که در دیگر طالع بود و در آنجا خبری بین جان بود که زهره در دیگر طالع میان زن و شوهر موافقت
تمام باشد جایست و دوستی خاصه که در آن طالع باشد پس در هر طالع یکبار ناظر بود و دیگر
طالع یکی که توهم آفتاب بود و در دیگر طالع مونس سعدی بود میان ایشان دوستی داشت بود و اگر
بیک مونس و ناظر بود و دیگر مونس و ناظر طالع باشد پس میان ایشان موافقت بود تمام و اگر دو
سعد و آن طالع در یکی برج افتد میان ایشان موافقتی تمام بود و اگر سستی در یک طالع در برج خوش افتاده
و در دیگر طالع زهره هم در خوش بود موافقت بود و اگر میان بود که در طالع یکی آفتاب باشد و دیگری
افتد از برجها و در دیگر طالع زهره هم در خوش بود موافقت بود و اگر میان بود که در طالع یکی آفتاب
باشد از برجی افتد از برجها و در دیگر طالع هم از آن برج کسی بود میان ایشان موافقت بود و اگر
نباشد و مونس باشد از یک طالع و اگر در طالع یکی سعدی بود از برجی و در دیگر طالع هم از آن برج
کسی بود هم موافقت و سازگاری بود و اگر در هر یک طالع یک مونس باشد میان ایشان سازگاری
و دوستی باشد و اگر کسی از این دو طالع سرین ناظر باشد یعنی در یکی در طالع یک مونس باشد و در
و کسی در دیگر طالع ماه میان زن و شوهر مونس سازگاری بود و اگر در طالع یکی مونس زهره
بود و در دیگر طالع از جهت سازگاری زن میان ایشان مهر خست باشد و اگر طالع یکی آن بود و طالع
دیگر کسی میان ایشان سازگاری بود و اگر طالع یکی خالی بود و طالع دیگر مونس میان ایشان سازگاری
بود و اگر هر دو طالع از یک مونس باشد موافقت بود میان ایشان نیک و اگر یکی را آبی بود
و یکی خالی میان ایشان سازگاری بود بسیار کار می آید و اگر یکی را مونس بود و دیگری را
آبی هم سازگاری باشد و یکبار دیگر موافقت حال موافقت و مخالفت زن باشد میان زن و شوهر
و نیست که طالع هر دو موافقت معلوم بود اما اگر یکی طالع بود موافقت و مخالفت صاحب
طالع با صاحب سهم به مونس و یا صاحب سهم از مونس که سکت باشد پس ناظر باشند زنان
نظر مونس بود میان ایشان موافقت و اگر مخالف باشد هم موافقت نمود و الله اعلم
در ترویج زمانی شناسایی اگر چهارده زهره در ده راجع بود و هر یک در نشان می نمود و هر یک
زن سلطه و جاذبه کند و اگر زهره در جدی بود یا سرطان و این دو خانه را طالع باشد

زنان

زن ناکس کند از مطهران و ناکسان و زهره و یا میان و اگر زهره در و تدا در رخ بود و این رخ و لو بود
و قرار از رخ یا مونس بود و مونس و زمان ناشناخته اند و از آن می شنود و اگر زهره در ثانی نشد
طالع بود مونس و زن غیب ناکس کند و اگر چهارده راجع بود از طالع مونس و زن کند و زهره
و ناکس و ساحه و اگر آفتاب در طالع قوی حال بود در راجع مونس و زن کند زهره دست خوش که زمان
بردارد زن بود و زن سستی بود و با این همه فاجعه بود و از کسی پاک نموده و اگر خداوند سالی بجا
شمارند و این رخ ثابت بود مونس و زن کند و اصل و از این رخ و زهره زن بود و زن کند و اصل
و اگر این رخ سلب بود زمان بسیار کند و اصل و اگر راس در سالی بود و باطل و چهارده زهره
مونس و زن طالع کند که در هر یک مونس از مونس باشد و اگر سهم از مونس سواد بود و مونس خط
بود مونس و زن شناسایی کند و چهار ناکس از ترویج زمانی که رست و ناکس از مونس اندک راس این
طالع بود باطل و رخ و زحل و مونس بود ناظر باشند مونس و زن کند و اگر راس و اگر راس
زهره مونس باشد در زمانی و وقت اشک باشد این کسی که محبت بود و بر خود زن را مونس
و سکت خوش از آن کند و اگر زهره و زحل در یک برج باشند در جدی و زحل و مونس و با زحل
بر مونس و ناظر بود از ترویج یا مونس و زهره در جدی و مونس مونس و زن کند و اگر راس
بود و اگر زهره و مونس شناسایی باشد در مونس حاشه مونس و زن کند و اگر
خداوند سهم از مونس و زحل بود در زمان مونس مونس و زن کند و اگر خداوند سالی و زحل
بود و مونس مونس و اگر در مونس مونس بود و این ترویج هر زمان بود و سالی بر اینده و
اگر سستی بر مونس ترویج و زحل بود و زحل مونس بود و این ترویج هر زمان بود و اگر مونس و زحل
زادگان بود زن زهره در ثانی و زحل مونس بود ناظر مونس و زن کند و اگر مونس و زحل
از ایشان در سالی مونس و اگر خداوند سالی در ثانی مونس و زحل مونس و زحل مونس
بر بسیار و این مونس مونس و اگر سهم از مونس مونس و زن کند و اگر سهم از مونس مونس
از مونس و اگر خداوند مونس بود مونس و زن کند و اگر خداوند مونس و زحل مونس و زحل مونس
در مونس مونس و اگر خداوند مونس و زحل مونس و زحل مونس و زحل مونس و زحل مونس
در مونس مونس و اگر خداوند مونس و زحل مونس و زحل مونس و زحل مونس و زحل مونس

در تانی و سالیس و ثانی و تانی عشر بود و این اعتقاد بود و اگر بر مقدار غنای بود و منافی
بود از اصل در خانه سوری و این اعتقاد بود و خاصه که راجع یا نحو بود و دلیل کسی که از این
معه بهی استعمال کند اگر استولی بر برج نهم راجع بود مولود از مذبح اصلی خود پیش از آن
کند و اگر راجع بخوبی نباشد از آن هیچ حکمی نباید و اگر راجع بود در برج ششم مولود
را از دینی بدی استعمال کند و اگر عطار در خانه راجع بود و راجع بود و در طالع حقی دارد
مولود از اسلام برگردد و در تان و لیل کسان که جواب نیک باید چند هر که را
سهم الغنی بخوبی بود و استولی بر طالع عطار بود و مشتری ناظر خانه های چند که در آن
باز خانه و غیره حاجت نیاید و اگر مشتری در تاس بود در سوادش مولود و حوائیهای
در آن چند با مولود و مشتری که کند و است نبوده و اگر مشتری در خانه خیر تر شود و دلیل طالع نیاید
چند بود و خداوند تاس در یازدهم و بیست و نه که جواب نیک بود و غیره و است و اگر در آن و
اگر عطار در تاس بود و تاس بود و یا سبک یا سلطان یا ثور و سهم الغنی با وی بود
و حوائیهای نیکو چند و غیره نیکو کند سهم الدین اگر در آن مشتری بود و حوائیهای نیکو چند و از غنای
خبر دهد و دلیل کسان که از علم مستوفی و عزت باید عطار و چون در طالع حقی دارد یا
در نهم یا سیم و مشتری ناظر مولود انکس از علم و صنعت و قدرت و دولت باید و اگر مشتری در تاس
یا حوت بود و از این دو برج یکی تاس بود در سبلا و بیسی مولود از علم دولت باید و اگر عطار
در تاس بود و مشتری بوی ناظر و مشتری بوی حال و عطار در حقی حال مولود از علم خویش
بهی تمام باید و اگر سهم السعاده و سهم العلم متوازن باشند در تاس یا تاس و سعدی
بر ایشان ناظر بود نظری قبول مولود از علم بر خود دارد یا بهی و دلیل انصاف علوم
بیشتر کند آمد و است احکام خانه و سهم دلیل سلطان اگر میان استولی بر عاشر و طالع
انصافی بود خداوند طالع راجع و حرمت بود و اگر خود داخل و مدبر بود و دلیل تاس
یا در باب مثلثات سه نسبت نیک کند اگر هر سر قوی حال باشد مولود و همه عمر در حرمت
بود و هر کدام قوی حاضر بود در آن نسبت محترم تر بود و مثله اول اول گرد دوم دوم عمر

سهم و قوی قوت مثله او بین راجعی از عمر و دهم و دوم و ثانی و سیم و سدی و اگر راجع
بیشتر در تندی بود و راجع بر روز و رندی بود و آن وقت طالع یا وسط السعاده و مولود با جاه
و حرمت و ولایت بود و چون از سالهای که ملک راجع یا راجع خواهد آمد که ولایت به انداخته
طالع این راجع که راجع یا راجع در وی بود ماه یا سال بود یا نه سالهای که ملک است از راجع
چون دلیل علی بود و در او تان بود مولود از حقه علی مصداق و مخاطبت و بعد و حبس شد و
اگر راجع در او تان بود و دلیل علی بود مولود و حبس و عذاب از حقه علی مبتلا شود و خداوند
صد در جبهه عاشر در حقی مولود و حقی تمام دارد چون صاحب طالع بدرجه شرف خداوند عاشر در
و یا تیر سهم العمل و یا تیر در طالع بدرجه شرف خداوند عاشر و یا بدرجه شرف خداوند عاشر
دلیل علی بود و اگر تیر در طالع یا تیر آفتاب یا میلان یا عاشر و خداوند عاشر و در تیر
مولود یا یک خداوند شرف عاشر در آن مدت ولایت و یا علی بود در شرف صحن مدت ولایت
در جبهه سواد السعاده تمام میلان بود و استولی بر وی تمام میلان که خداوند عاشر و
چیز آید و یک بر تیر سعادت و خوشی تا خداوند و یا علی و دلیل که خانه ناظر بود و یا
نیز نسبت این باب است و کند محلی که عاشر اعتبار کند مدت ولایت خانه خنکی شد است
و یا بدرجه عاشر و قرآن یا بدرجه عاشر طالع قرآن اعتبار کند و آنرا میلان نبیند و که خداوند
مستولی بر وی و بر سواد است سال زیاده است و دولت در این ایام مع اعمال کند و محاسب
صلح و حقی را از برج عاشر باید نداشت و دلیل مکان و مسافران اگر دلیل سواد راجع بود و
بوی ناظر مولود بود و اگر راجع نیک و در وی بود و اگر عطار و بنو نیک بود که نادر بود و دلیل کند
و اگر عطار در برج ذوالقوام بود خاصه قوس مولود مکانی بود و اگر مشتری بطراف و ناظر بود
حال و اگر قرقر عطار بود و در تاس بود و اگر آفتاب بود و در شرف بود و صاحب برید
بود و اگر راجع دلیل علی بود و در سلطان بود و در کرب و اگر در سبک بود که بود و اگر
در وی بود و راجع بود و اگر راجع بود و اگر راجع بود و اگر راجع بود و اگر راجع بود و اگر
راجع در خوش بود و مولف آفتاب و حافظ آفتاب بود در تان و حلالان اگر در دلیل علی بود
و یا راجع در سلطان و در سواد ناظر بود مولود و سواد فروش بود و اگر در دلیل علی بود و راجع

شکری بود و دنیا و اعیان را از آن شادی چند و در خانه قهر و کینه و نیک نخت و بزرگواری
با خط بود و جاز بود که از آن خدای تعالی سلام بود و در خانه خوش مولود و کور
ولی نیاز مال و دنیا و از اهل شکر بود اگر طالع بود و اگر روزی بود مولود و شکر بود
سپارفت بود خصوصاً در محراب و مسجد و نماز و اول اسم بود از حیای بلند افتاد
و در خانه رحل دیر بود و با نشاط و تمام کند به زبان ایند کند و مال و پدر و پسر
و در خانه ستری سواری و لا و بود و خاص که مشتری نظر دارد و قهر کند و دوست دارد
بزرگان و در خانه انخاب دلیل طالع مال و پدر بود و عیسی رسد اندر شکم او را از خجی رسد
از آسمن یا آتش یا کله کسور و در کار بود و در کشت ناکا بود و در خانه زهر مولود و باز
خویشان زمانه و زود ویر افکاری زمانه میسر شود فلان از طالع خالی شود و اندر میزان آفتی بود
در از آتش و آسمن و در نورانی بود و کند و نوازش و در خانه عطار و مولود و باقیم
و بدو سب و بدیش بود و در میان مردم از انام بر بود و او بود که عمل لوطی بود یا دایمی
بود و در زمین باطل و دشمن بسیار دارد و در خانه قهر بود که کامل و در تهر که شش بود
اما او را در امصار بسیار رسد و ناکا به میر و خاص که مولود و نزاری بود بلکه بعضی از سواد نظر
دارد **آقا** در خانه خوش در میلا و نزاری توانک و صاحب فرمان بود و در میلا و
شبی اندک عقل بود و در خانه زحل خوش نفس و مزاج گویند بود و در خانه ستری دلیل طالات
بود و کفایت در امور دنیا و کس اهل خویش بود و تربیت نیکو یا بد و بازن چهره و باله
پیر یا بازن خویشان فساد کند و در خانه مزاج در عقوبت دلیل نزاری و در چهره و اندوه بود و بدوش
مکس و از بوج مصالح و بجز بود و در حلقه اهل سرف و بر رگ اری بود خاص که حلقه و هم
یا نیم بود علم میرات و بجوم بغایت دوست دارد و در خانه زهر و ساسا بود و در کار
او در کشت آفت و صادق الله و دوست و ازده علوم و اسرار بود و در خانه عطار
بسیار سخن و نیکو شامی و بکم و لب یا حلق و در خانه قهر خداوند و نیت بسیار بود و در حلقه طالع
ناموار کند و مکره تبه و دل صیغ و کار با ناموار کند در جوانی و مکره تبه و دل صیغ بود

زهر در خانه خوش بود و مولود و نزاری بسیار بود و در شش از روی میر و اندر میلا و نزاری
زمانه می رشت کند و اتصال وی با زمان بر زکو ابر بود و در خانه زحل از زهری میر بود
و جاز بود و در خانه بود و کند و عمل و در جوی با زمان خویشان فساد کند و نوازش و تربیت
ناری یا بد و در خانه ستری از زمان نیکو یا بد و با کینه کان نشست و خواست کند و خبر باشد
و در خانه مزاج از دشمنی نکبت رسد و از جهت زمانی صورت و رنگ کند و تفرع او به نزاری بود
و در خانه انخاب در کار زمان ابر بود و میل بکینه کان و در دایم کیش آورد و در دایم
ریش آورد و در دایم نوازش و کند و کند و عمل بود و اگر نزاری بود و نوازش بود و در خانه
عطار و در زمان او غایب و خسته باشد و موافق بود و حضور یا نوازش یا نوازش با عطار و در حلقه
قهر کند و عمل و با زمان بر زکو ابر فساد کند و زمان از روی دیگر باشد **عطار** اگر در خانه خوش
بود و عالم بود و خوش او را با نوازش اگر در خانه زحل بود و در ان زبان و در ان گوش و از انیمه دین
بود و در خانه ستری ناقص بود و کاتب ملک بود و نوازش و در خانه مزاج میر و نیم بود
اما در نوازش بسیار بود و در دایم خوار بود و در نوازش و در دایم و در دایم و در دایم
وام دارد و در خانه انخاب ستری خا و نیکو طبع بود و در خانه زهر خوش او را با نوازش
با سطلاب بازرگ بود و با کینه است و شاکسته و نیکو منظر بود و واقع بر اسرار
زهر در خانه خوش در میلا و نزاری مولود و با شرف بود و در نزاری غریب
بود و در مزاج نوازش و در خانه زحل به طالع کامل بود و مقصد در کار نوازش و در خانه ستری نیکو سخن
بود و در میلا و روزی زمانه با نوازش و در میلا و نزاری اهل همه خیر است بود و در خانه
مزاج و بسیار شود و نیکو بود و شاید که در دایم باشد و در خانه انخاب سستام بود
و از دل و نسل و معده و بجز بود و از جوب میانه ناکند و در خانه زهر نیکو منظر بود و در جوب
بزرگ خلق و خوش نوازش و خلق را از نوازش او فایده بود و در خانه عطار و بسیار
سخن و کوزدک طبع و با نوازش کند و با زمان فساد کند از طریق سب و **احکام** **کتاب**
در حدود از کشتار جاری **زهر** در جوب خوشش مولود و بزرگ نفس بود و در جوب و خداوند
مال و از پاری نوازش یا بد و احوال سستام کند و چون سعدی نظر او خلکش زیادت شود و اندر

و نور نشا شود و در حدیستی هر قوم خوش بود و متوج عامه بود و در حدیستی
نشیند و او را فرزندان باشند و در حدیستی هر قوم خوش بود و متوج عامه بود و در حدیستی
که در آن زمان بود و سوزد یا کند و او را جانی رسد بود که فانی گری بود و در حدیستی
بود با فعال خوشش با تیر و زای صاحب بود و بود که تیر و زای صاحب بود و بود که تیر و زای صاحب بود
زیادت میشود و مال می افزاید و در حدیستی هر قوم خوش بود و متوج عامه بود و در حدیستی
او خوش چکان و زیاد بود و اگر خوشتری تا فخر بدین در حدیستی هر قوم خوش بود و متوج عامه بود و در حدیستی
گوید و او را فرزندان باشند و بر دکان او را و در حدیستی هر قوم خوش بود و متوج عامه بود و در حدیستی
در حدیستی او را اندوه و رنج بود از حدیستی هر قوم خوش بود و متوج عامه بود و در حدیستی
افتد سان ایشان و در حدیستی هر قوم خوش بود و متوج عامه بود و در حدیستی
و در حدیستی هر قوم خوش بود و متوج عامه بود و در حدیستی
احوال و او را فرزندان بود و در حدیستی هر قوم خوش بود و متوج عامه بود و در حدیستی
خوش بود و در حدیستی او را اطاعت داد و در حدیستی هر قوم خوش بود و متوج عامه بود و در حدیستی
نخیر بود و در حدیستی او را اطاعت داد و در حدیستی هر قوم خوش بود و متوج عامه بود و در حدیستی
معنی نیکو و کثیر است و در حدیستی هر قوم خوش بود و متوج عامه بود و در حدیستی
و اگر با بد و بر بند فرزندان مبتلا شود و در حدیستی هر قوم خوش بود و متوج عامه بود و در حدیستی
شاد بود و بزانی و بر آن خوش و از بندگان و در حدیستی هر قوم خوش بود و متوج عامه بود و در حدیستی
بزن و فرزندان شود و در حدیستی هر قوم خوش بود و متوج عامه بود و در حدیستی
و بمنزله او خوشش چند **عقل** در حدیستی هر قوم خوش بود و متوج عامه بود و در حدیستی
افند و ملک خوشش از منزه و زنی او مدتی باز نگردد و از کار زانی بهره مند بود و در حدیستی
که عطا و او را خوشی است که با مصلحت و تدبیر صاحب بود و بود که خوشی او را عطا کرد و در حدیستی
که عطا و در حدیستی او را خوشی است که با مصلحت و تدبیر صاحب بود و بود که خوشی او را عطا کرد و در حدیستی
در آن بود و در حدیستی او را خوشی است که با مصلحت و تدبیر صاحب بود و بود که خوشی او را عطا کرد و در حدیستی
امو و مصلحت خوشش و از باندگان بهره مند بود و در حدیستی هر قوم خوش بود و متوج عامه بود و در حدیستی

اندر دین شود و ملک او را احمی دادند و فرزندان او را از این که در حدیستی هر قوم خوش بود و متوج عامه بود و در حدیستی
بر او را بوی خوش بسیار و گند بود و او را از این که در حدیستی هر قوم خوش بود و متوج عامه بود و در حدیستی
دادند و نو اصنع نمایند و در حدیستی هر قوم خوش بود و متوج عامه بود و در حدیستی
و عاقبتش بخیر بود و در حدیستی هر قوم خوش بود و متوج عامه بود و در حدیستی
کار او را استقامت و از حدیستی هر قوم خوش بود و متوج عامه بود و در حدیستی
کند و بود و در حدیستی هر قوم خوش بود و متوج عامه بود و در حدیستی
پس او را مال بدست او را و در حدیستی هر قوم خوش بود و متوج عامه بود و در حدیستی
بود و در حدیستی هر قوم خوش بود و متوج عامه بود و در حدیستی
اهل بیت خوشش بود و در حدیستی هر قوم خوش بود و متوج عامه بود و در حدیستی
او و در حدیستی هر قوم خوش بود و متوج عامه بود و در حدیستی
زحل زمان شود و در حدیستی هر قوم خوش بود و متوج عامه بود و در حدیستی
اول زحل بود و در حدیستی هر قوم خوش بود و متوج عامه بود و در حدیستی
و در حدیستی هر قوم خوش بود و متوج عامه بود و در حدیستی
رسد و در حدیستی هر قوم خوش بود و متوج عامه بود و در حدیستی
زیاده میشود و عاقل بود و در حدیستی هر قوم خوش بود و متوج عامه بود و در حدیستی
او از آن حسن بود و از بهایم و کسب او را رنجی رسد اگر سدی مقرر در آن
شریفات یا بد و در حدیستی هر قوم خوش بود و متوج عامه بود و در حدیستی
مخافت اهل بیت خوشش کند و در حدیستی هر قوم خوش بود و متوج عامه بود و در حدیستی
و او را در حدیستی هر قوم خوش بود و متوج عامه بود و در حدیستی
و از ملک کرامت یا بد و در حدیستی هر قوم خوش بود و متوج عامه بود و در حدیستی
عیش و کارش خوی تر شود و عاقبت بخیر بود و در حدیستی هر قوم خوش بود و متوج عامه بود و در حدیستی
در حدیستی هر قوم خوش بود و متوج عامه بود و در حدیستی
یا بد و در حدیستی هر قوم خوش بود و متوج عامه بود و در حدیستی

از ترشح رخ و بلا چند و زیانی افتد از سبب زبور و جامه و در حد عطار و دلیل
خصوصیت بود و سبب خانه و ملک و ریاست و در رسیدن دوستان و فرزندان
و دلیل سستی در حد زحل و دلیل تندی و صواب بود و سستی کردن در کارهای
اصل و بی سستی و برآوردن حواص و تمامه برین و سخت و در حد حوش و دلیل صلاح
و کرامت بود و نجات از بلا و صلاح ترشح و آشنای بد آن و بسیار بی نرند و در
حد زحل و دلیل کثرت نمودن از بلا و از این کثرت بختی دیرینه و حذر کردن اعدا از وی
و موافق بودن سزاوار در حد زهره بهر سبب بود از زمان و ازین حیر و مناجات
و زن پارسا گویا آمد در حد عطار و دلیل صلاح بود و قدر دشمنان و تو انگری پس از
در وی و راحت رسیدن از عظم و سستی از سبب در حد زحل و دلیل صلاح
نجات بود در کارها و طوفان و دشمنان و تو انگری پس از در حد شتری و دلیل
سخت بود که دشمنان او را کنند و از کارهای بکاری احتمال کند و نوید از هر چه امید
دارد و در حد حوش و دلیل تو انگری بود و بقیه در کارها و دلیل سستی و بیروزی در آن
با نواهی از غنا و سستی و در حد زهره و دلیل زمان و بهلاک زمان که دارد و در حد
عطار و دلیل بیماری و خصوصیت و عزامت و هر اس و زمان بود و دلیل آفتاب
در حد زحل کارهای او مضطرب بود از شادی باند و و از اند و شادی که ترشح
که هیچ حال او را موافق نبود و در حد شتری و دلیل اندیش و از خدمت ملک و عظم و در
حد زحل و دلیل بود بر زیادت در مرتبه و ریاست و قوه و سخا و انجالی و در حد زهره
و دلیل نویدی بود از کارها که از کار زمان که او را موافق بود و در حد عطار
و دلیل قضاء حوائج خاصه در سفر و شادی از کارهای پوشیده و زیان از کارهای
اسکار و دلیل زهره در حد زحل کارهای او زود تمامه شود و زایل گردد و در حد شتری
زن با وی سازگار نبود و سوز بود با حوشین بد میگفت و کارهای مسلک که او را زیانی
دارد و در حد حوش آشنای سستی کند و در حد حوش می اندک کند و کارها در حد و موافقت
کند و سبب بود در ترشح و فرزندان و موافقت بسیار دارد و در حد عطار و هر کار که کند

مستعد بود و در سستی از آن منفعت بود و دلیل عطار و در حد زحل و دلیل صلاح
و خیر بود و در کارها و مالک در ملک برآید و در حد شتری و دوستان بسیار دارد و مناجات
از سبب این مناجات و سستی و سوز بود و در حد زحل و دلیل سستی بود و کارها و سستی از کتاب و
حساب و در حد زهره و دلیل او نیکو بود و کارها و باطل و در سستی صوف بود و در حد شتری و دلیل
آشنای کارها بود و در حد صلاح و دلیل سستی در حد زحل ابتدا کارهای بروی و ثواب بود و در حد زهره
از جمله سستی و طبعات زحل و در حد شتری و دلیل صلاح بود و در ابتدا و تحمل شد و در حد زحل
و دلیل سستی و توانم بود و معاد است با سبب سستی و سستی و کارها در حد زهره و کارهای
آشنای بود و از آن سستی باید و در حد عطار و سستی و ثواب بود و در حد زهره و کارهای او مستقیم
و لامل احکام بودن کواکب ارسوت خود و در حد زحل و دلیل از غنا و خوشی حکیم عالم
بود و معلوم دین و او را از سودا باوقات رنجی بود و علم اخلاق نیکو و از در کارها
او را دوست و از غنوت او از حال بود و آشنای و سستی و سستی بود و خاصه که صاحب
طالع بود و سستی بود و در حد شتری و نیکو حال بود و به سبب سستی و در کارها و در حد زهره
و سستی و در حد زهره و سستی بود و با دشمنان او را موافقت بود و بود که در حد زهره و سستی
بیکر و بهر دود و در حد حوش که زراف کوی و با نکادت بود و سستی و در کارها و سستی و سستی
باشد و در سبب و نیا اند و کین بود و بی سستی و ترسان از سستی و سستی و در حد زهره و سستی
مندی و در حد زهره و سستی و از موافقت او را بسیار رسید و عاقبت او مرگ بود و از سستی
عاقبت و در حد زهره و سستی و سستی و سستی و سستی و سستی و سستی و سستی و سستی و سستی
ملاکش از زهره بود و یا از استقامت و در حد زهره و سستی و سستی و سستی و سستی و سستی و سستی
کودکی را برین کند و با دشمنان چهره مخالفت کند و او را در حد زهره و سستی و سستی و سستی و سستی و سستی
و بود که بیماری و سستی و سستی و سستی و سستی و سستی و سستی و سستی و سستی و سستی و سستی
عطار و سستی و سستی و سستی و سستی و سستی و سستی و سستی و سستی و سستی و سستی و سستی
بود و بود که کثرت زبانی بود و در حد زهره و سستی و سستی و سستی و سستی و سستی و سستی
از جمله و دلیل کوتاهی عمر بود و سستی و سستی و سستی و سستی و سستی و سستی و سستی و سستی

در خول خانه و با مردمان بوی و عطر را از خود اندک کرد و در از خود بود و خانه را با و بسیار بسند و در خانه
مشتهی از عطر و اشرف دوم بود و محبوب بود و در خلقت و شاد و محبت و مال بسیار
یادیدین سبب در خانه خرج ازین بزرگواری و خط بود و اگر در وقت بود و نیز بی بی خانم و هر دو
در وقت باشند و در برج بزرگ مسقط بود و بر لشکر و لشکر بایان و در خانه آفتاب حضرت و یلوه خراج
بود و لیکن بار بار در آن و فرزندان و در وقت خوشان و فساد کند اگر زنی بود باید و بار بار در آن
و شوهر فساد کند و در خانه زهره بزرگواری و دوست دارد و فاضل بود و او را از عسل نهالی
و مردمان ملوک بود و مردمان ملوک و در محاطت بود و از ایشان مال بسیار باید و در خانه
عطر و در کارها بر دست کند و دلیل مساح و علم استنباط بود و علم نجوم و ادب و مستطاب
بود و در خانه مال ماز غیر است بوی رسد و بود که افعال سلطانی کند و او را نند و موافقت
بسیار بود و عاقبت بود و مسیح در خانه زحل یکو بخن بود و مال و در بر رتف
کند و خوشتر از آن که از او از وی مسیح باشد نداشت رسد و کسک بود و در خانه مشتهی بملوک
و اشرف محاطت کند و ذکر جیل بود و او را در میان خلعت در خانه خرج لشکر بی بود و کارهای
بزرگ کند و او را از آن بی رسد و از ملذی سعد و از محبت السبته بود و در خانه آفتاب
حال مادر و پدر او بد شود و از منزلت خوش بیفتد و ویران است شرم بود و کار او از آن پس
و اشرف بود و در ملک او بود و در خانه زهره زنی بد را بر زنی کند و آن زن از آن خوشتر
سری بود و بدشای میل و در زنی خویش میزد و فرج و محبت بود و بکارهای خویش و بود و زنی را
زنی کند که شرف از تلخ باوی تلخ کرده باشد و در خانه عطر و ادب بود که صاحب علم و
تکلیت و زبیر که عید الفوز و لب او را در حلال بود و از عمل خوش نام نیک قلب کند و بیاید و از نام
نیلو زنی میزد و و بلاها بوی رسد و در خانه که حافظ و زبیر بود و از معیشت او را انعامی رسد
و در کشت بود و دلیل آفتاب در خانه زحل چاری رسد که علاج او شود و در ملک
بسیار مال و نیلوتر از آن که خدای ضیاح ملوک او را کند و در خانه مشتهی جز نداند و شود
مال بسیار در دست او و بهر دلیل سلطان ملوک بود و در اعمال خطی کند که از محبت ملوک او را
و قی و مضافی بود و نیز دلیل خلقت و در خانه خرج آن که در مساعدم بود و او را از آن پس بیاید و بهر آن

رسد و بیکل معاش او میگو بود و خفاظ کارهای خوش بود و در خانه خوشش و او را مهری بود رفیق
و صاحب جاه و مرتبه شوخ و عاریت بسیار کند و زناید و در خانه زنده بگوروی بود یا کانی یا معبر
و خواهرهای غیب او از خانی تنگ دینی رسد و ساری در خانه عطار بود و یا شکر یا قالی کوی و یا قاضی
و او را از مواد سودا و کوشی ساری بود و کربت بسیار دارد و در دهانی ماهر بود و در خانه کبریا
رسد و یا یکی فائده یابد و از غنبت و عطا و میراث دارد و در بوی رسد و از زنان ملوک قزاق
یا پدر و مس زنده در خانه زحل بازن محرم خد کند و اگر بنده بود یا یکد بانو و او مروق بود
و خداوندای و میر و از جهت زنی مال بد و آن زن را دوست دارد و در خانه شیری
مال و جاه و میراث یا پدر و زنان او را از وی نیک فتنه و تیار و اوقاف جهودان و اهل بیت
دارد و تالی بدشان گستاند و در خانه مرغ شش و هیکش بود و بلا و عجب بند ازین جهت گشتیم
الطریق نباشد و از جهت زنان گفت و بلا بوی رسد و کثیر کان و بند و زان کان برانی کند و عطار
صحت نباشد باز زنان شش محالست او با کثیر کان بود و در خانه آفتاب صفت الفصیح
بود و یا محارم فساد کند و از سر رسد و یا شاکوی از ادا شود و کثیر کان برانی از برانی کند و محارم
نشکر و کثیر کان بوی زنی کند و در خانه خوش و بیکل شادی و فرح بود و در خانه او باشد با زنان
و علوم اخلاقی و الحان نیک شناسد و او را در ابتدا احوالی علی صغر العید و در خانه عطر ارد
باز زنان شغلست افند او را یا خدمت زنان ملوک کند و ازین هر دو قبل خدمت و ملاکند
و بود که عجب پس بود یا عطر یا پنه فرود کش و در خانه ماه خدمت زنان ملوک کند و از خدمت
افغان مقام یا بد و بر وجه شاد و باشد و ازانی جهت خصوصیت کشد و جانور بود که در
عرب کند و بیکل عطار و در خانه زحل او را از کوشش یا از زبان دینی بود و میسک را
از آنجه در باطن او بود و قوت نبود و از اسرار دم گشت کند و بدن سبب بلا باشد و بود
که عالم بود و جرم و حساب و خداوند دین و عبادت و علم و عقل بود و بود که کاتب بود
یا قالی کوی و در خانه شیری کار دین و بیکو دای و تدبیر بود و بود که قضایا کند و یا خطیب
و صاحب مرتبه بود و در خانه مرغ شش و هیکل تدبیر بود و نیز تمام و یکین در فرخ زن و علیل النبا بود
و سواد در درج نهار و از زنان پاک نزار و دو صفت او هم در سبب بود و بود که مزار با

انا افكر العباد اعترف نفسي بنسبتي الى الله تعالى من جميع ذنوبي واستغفر الله من جميع ذنوبي واستقرت بانه سدينا
وسمعه السديد وكرمته المرحومين الخلاوة والعلية السلام واعصاه بالحق واجابه بالهدى واخذوا به الايمان واقتدوا به في كل امر صالح
والله اعلم بالصواب

[illegible]

۱۰۱

کتاب خطی بود و در پیشانی آنجا که زبان بود وجود بود از جهت کتب ری بوی رسیده بود
 سیرت بود و در تمام و در خانه کس مال پدر زبان آن در دهجی مرانی بوده بود و در کتب سیرت بود
 و تیسر شتری در خانه زحل در سیلا و خنای از نال و غیره خود را سی یازده و بعد و غیره غلط اعداد
 بود و در سیلا و نال رو زکار او میانه بود و در وقت آورد و بزرگ دست آید و از اجای بک گفت
 و این در وقت در خانه خوش سولود و خوشی مستحق نباشد و تکف دل و ضعف دلی بود و ترسد
 که من گوید و در خانه مرغ امری بود از امر او چه و زود در شش کار با او خوشی و در مرغ با نظر بود
 از این بزرگ سولود که سیلا می بود و در خانه خانک با امر او و باب سلطی و در دست باشد و اگر
 در وقتی بود یا مانی الوتری و در جمل مرغ باوی نبود و نیکیت و بسیار مال بود و خاصه در سیلا
 بخاری و در خانه زهره زنی بود که او را بدیاری کند و بود که زنی ششای یا معلم زنی کند که بدیاری
 استیلا دارد و اگر سولود زنی بود و در تعلیم و در نال خود نال خشی و در چه باید و در خانه غلط رود
 که مانی بود یا خاصه زنی و علم و غلط دوست دارد و در ولایت زمان باید و در جمل سولود
 اخلاق بود و در خانه زنی که در سیلا و در خانه بود و بسیار مال از بزرگان خشی یا بد خاصه در
 سیلا و در خانه و در سیلا و در خانه زنی و در وقت و یا استیلا بود و در کار با او هم کار
 که اینک که علم کند اما مالی دارد و در خلاف کند و برادران بیش از وی نرسند و عاقبت کاشانه
 و در خانه شتری سیرت و بزرگوار بود و دلیل سواری و ریاضت بود و لشکر و کسب و بزرگوار
 پیاده از مثل فرمان و بعد خاصه که ستری یا نال بود و مرغ و در خانه خوش مرگود و معروف بود
 و بزرگ و مبارک در کار و در سیلا و در خانه شتری و در خطوب بود و او در اعطای نهانی بدیاری
 و از این معنی که در خطوب در سیلا و در خانه شتری بود و در خانه آفتاب و دلیل اسلام دارد
 و بزرگ بود و عاقبت بود در شش یا معده او را با آفتاب در خطوب و در خطوب میرد یا در شش
 را شکند و در خانه و ستره زنی بود و بسبب زمانه که اینک که اینک خاصه که در میزان و بعضی
 از زمان او میرند و بعضی را طلاق و بعد از آنست زمان بیخ و بلاست و در میزان از آفتاب
 یا از آفتاب او را ریسی رسد و در نال شش و فاسق بود و در خانه خطوب و کاتب بود و ولایت
 داند و بود که در علم کلام میرد و در کتب و سید و بخل کلام و در میان مردم بعد و حکمت نیز دارد

ca

و خانه عطار و ملک سخن و عفت بود و لیکن میل او بطریق شریک بود و علوم دینی
و حکمت و شریعت و خانه قری و شرف بود و خاصه که در اوقات بود و لیکن توانگری و طهار
پرست می براید و لایلی لولک در خانه طالع به تسویه خانه را گوشه باید و است
در حل در طالع عقیق و طلم بود خلق بر وی اخلاق دارند از کفار میزد و دوم در خطوط
خوشش توانگر بود و در سیم او را برادران باشند برادر از وی هم در چهارم مادر یا پدر در حالت
طولیت او بهر در در یک ملک و زن آن چند در ششم صبی الزاج بود در هفتم در کوفی زن زن
در سیم او را تا کافه بهر شش در نهم میباید میافزود در دهم مادر بود در سجدات بود در
دوم بر قوی بود و در دوازدهم در سیم او میباید که در طالع نیک است بود
در است کوی در دهم میبوی و قری و زنی و در ۳ او را از خویشان شادی بود در ۴ از پدران
و ضیاع صفت یا بر و میراث از جانی نبرد و رسد در ۵ بوزن در ششم صبی الزاج
بود در ۶ زن آن شاد و خاشد و در ۷ میباید از ایشان ۸ مال یا پدر و میراث از جانی که نبرد و رسد
از سفر و دین و علم و است یا پدر و بود که کند و در ۱۰ اصل سلطان کند
از دستان دوزی نبرد و کوا میباید او را و شود ۱۲ از اعدای و غم بیند است
در طالع یا صفت بود اما اقبال چند از آن خصوص ۳ مال یا پدر و میراث او بود ۴
میان او و خویشان خصوص بود در میان او پدر و پسر و نخی بود در ۵ و زن آن او بزرگ شوند
و پسر خود در دست مزاج بود ۶ خصوص بود میان او و زن او و زن او دست دارد
در ۸ کتاب یا در آتش ملک شود ۹ مال یا پدر از آن جانی که نبرد و رسد
در ۱۰ از محبت مادر او و عمل سلطان بر میزند ۱۱ بر میزند و در ششم بود در ۱۲ دائم
مسافر بود و دلیل آفتاب در طالع تو انگر و مال دارد بود و محرم اما محرم بود و خاصه که در مزاج
سوانج و آتشی بود در ۳ در ششم بود در ۴ خوشی او را و دکن از زن در ۵ بر زن
میر و خود یا پدر در ۶ او را فرزند کمتر بود در ۷ او را بسیار عقلت بود و مالی در ۸
زنی غریب داشت کند در ۹ میان اصل اقارب میر و در جانی که نبرد و رسد مال یا پدر
در ۱۰ صادق احلام و البر و یا بود در ۱۱ او را بسیار عقلت بود و مال و در ۱۲

نعت حاجتم بود و دلیل در طالع یا کینه و لباس و پاک نفس بود و خلق او را دوست
دارند در ۳ مال یا پدر در ۴ او خوش را دوست دارد و خوشان و برادرش در ۵
مادر یا پدرش در کوفی نبرد در ۶ روزگار خوشش که دارد و او را فرزند بود در ۷ یک چشم
او می بود در ۸ زن که از خویشان در ۹ از جای بلند شده در ۱۰ از اینجا که نبرد و
رسد مال یا پدر در ۱۱ از برادران و زنان خانق و است یا پدر او را و نام بود که بدانی
دو معروف بود در ۱۲ از دستان مال سلطان بهر میباید در ۱۳ سستوران دارد
اما بعضی بزبان روده و از آن خصوص کند عطار و در طالع نیک بود اما بدست و
بلوغ بود و بدخوی در ۲ مال یا پدر از تجارت در ۳ خواهر آن و برادر آن دارد در ۴
مال و میراث یا پدر از مادر و پدر خوش اما عفت کند در ۵ بلوغ و است یا پدر و پسر
شاد نشود و در ۶ عقلت و یا دارد و زن و شد و اسیر میر و زن و حبس در ۷ بر زن و
فرزند شاد نشود در ۸ چند و حبس میر و در ۹ میباید مسافر بود در ۱۰ زن یا نیک
و نه مسافر و اگر قوی حال بود عقلت کند و در خوشش برادر بود در ۱۱ روزگار حاجت
کند در ۱۲ حال او میباید بود عقلت عالم و عقلت بود در ۱۳ مال عقلت کند
در ۱۴ او را خواهر و برادر بود اگر پدر و زن و میر و در ۱۵ از مادر و پدر و در ۱۶
او را فرزند آن باشند در ۱۷ او را عقلت بود در ۱۸ بر زن کند در ۱۹ صالح بود در ۲۰
از مزاج چند و چه آب شود و بهر بسیار میزند در ۲۱ در مزاج زن و پسر بود در ۲۲
بامه جوان زن که نیک و عقلت بود و یا پدر و نیکوی کند در ۲۳ در زن و نیکایی بسیار بود
و خوشش خوی باشد و در دوست دارد و اندک مال بود و دلائل بود خداوند آن
عالم و خانه از کفار و شاه صاحب طالع و طالع مولود را می بود و اصل خوشش در ۲۴
مستاق و کرم بود در ۲۵ خوشش مصلح دارد و او عقلت ایشان بود و کسر بسیار کند در
۲۶ نیکو کار بود یا مادر و پدر و از ایشان بلامند در ۲۷ بر مزاج او بوزن در ششم شود
و بسیار دستان دارد در ۲۸ کار نیکو کار و خدمت ملک کند و بود که طبیب و صاحب شرف
باشد یا بر طاری در ۲۹ بسیار خصوص کند و زن از او نباید در ۳۰ ضعیف دل و عقلت

و کثیر الاغنام بود در ۹ و علم بخش کوید و مقام نمکند در شهر و تپه که ولادت انجام بود و باشد
 و ستم در سو بود در ۱۰ در گاه سلطان بود و سلطانین مقل بود و با ایشان زیید
 در ۱۱ نیکو خلق و بسیار دوست بود و فرزندان زیادت منفی ندارد و اندک
 فرزندان بود در ۱۲ بدست و بدست بسیار و ستم باشد و بروی ظفر یا بند صاحب
 ماست و در طبع مال یا بدی ملک در ۱۳ معیشت وی از وجه معروف بود و اگر
 کس خاطر بود مال را کند کند در ۱۴ از اسفار نزدیک و از خویشان مال یا بدی
 در ۱۵ از آقا و اجداد مال یا بدی از ضایع و حال بد را نیکو بود و وطن او نمود و ماند
 در ۱۶ از زمان و خصوصیات و جدا یا مال یا بدی و سلاطین در ۱۷ از بدگمان و خدنگاران
 و سواران و از آرزو یا منفعت یا بدی در ۱۸ هر روزی بود از حجت زمان و معاملت در ۱۹
 از سلاطین و علی سلطان مال یا بدی در ۲۰ از دوستان و تجارت و سلف مال یا بدی در ۲۱
 از فرزندان و اسب و کارهای نایبی کردن و کارهای ناو اجابت مال یا بدی در ۲۲
 و همیشه مال او بدی و بدی صاحب مال است در طبع مهره اقرار بود و ایشان از وی
 شایع یا بدی در ۲۳ با خویشان خصوصیت کند و از ایشان رخ بزند در ۲۴ او را خویشان معروف
 باشند و او را از ایشان بدی و نعمت بود در ۲۵ خویشان مال یا بدی بدست فرو
 گیرند و او را زیادت نصیبی ندهند و او بدی ن حاجتمند بود در ۲۶ او را خویشان باشند
 در غایت و ستم بسیار کند و ایشان را فرزندان خلف باشند در ۲۷ برادران و خویشان
 با وی خصوصیت کند و غواصی او جویند در ۲۸ بعضی از خویشان او زن او خویش خلق
 دهند و او را از آن فرزندان شود و ایشان را بدی سبب عداوت باشد و در او بود
 خوشی زن او را کم کند و بجز احمد در ۲۹ خویشان او پیش از وی میرند در ۳۰ خویشان
 او بدی باشند و زود میرند و بود که خویشان او در سمرقند کنند در ۳۱ وکیل مرک برادران
 و ممالک محاسن بود در ۳۲ خویشان او را از اهل و دین باشند اما بوی نسبت
 دادند در ۳۳ خویشان با وی خصوصیت کند و ایشان را اجاره و ولایت و مساعدت کند و
 بروی دست یا بدی صاحب رابع در طبع مهره اهل پیش خویش بود و معیشت

۲ از سواران یا بدی
 بود و مال پاک ندارد
 ۹ نصایح خرد و سلاطین
 در از سواران و غلامان
 مال یا بدی در ۱۰ ص

ایشان از جمعی بود و مادر و پدر او را دوست دارند در ۲ پدر او را دوست دارد
 در ۳ پدر او را دوست دارد و برادران او را دوست دارند در ۴ بدان معروف باشند و از
 جاد و حمت بود در ۵ برادران تو اکر و معروف باشند و ایشان را فرزندان باشد و خاندان
 ایشان مدتی یا بدی خاصه که روح ثابت بود و صاحب رابع سکود در ۶ پدر او اجداد بود
 عتیا باشند در ۷ آقا و اجداد او از شهر می معروف باشند اما زیادت در جاد و ممان او و
 بدی خصوصیت بود در ۸ پدر او بدی بود در ۹ بدی اصل و غریب و سواران و در کس بدی
 بدی بود در ۱۰ پدر او بدی معروف باشند و ملک شناس در ۱۱ پدر او غریب و بدی بود
 و زود میرند و بعد از ترک او را نام خیزد و مردمان نیک او تفریب کنند در ۱۲ برادران خویش
 باشند که از خان و مان افتاد و بدی و حال ایشان میان بود صاحب خاص در طبع
 نمود و ابراهیم باشد خلف بجای ایشان نیک نکت بود خاصه که در برج مذکور بود و ملک
 در ۱۳ او را فرزندان بود که پدر در کف حمت ایشان زیید در ۱۴ او را فرزندان بود هم نام
 برادران او و از سوز و زنی می باشند در ۱۵ او را بدی باشند و از ایشان شادی
 بخیزد در ۱۶ او را فرزندان تو اکر باشد اما عیب نیک بود در ۱۷ او را فرزندان بدی حد در
 ۱۸ نقشه فرزندان او عیب ناک بود و با او خصوصیت کنند و از ایشان رخ بزند در ۱۹
 مالت زیان آید و فرزندان کس که فرزند آید در ۲۰ فرزندان او غریب است و بدی را از
 ایشان بدی یا بدی در ۲۱ فرزندان او کون یا ناقص باشند و دشمن چشم فرزندان او
 خویشان او بود در ۲۲ فرزندان او ساری یا نقضی دارند که از آن ممالک شوند صاحب سادس
 در طبع چهار کون بود و غلامان کس و آن او ممالک شوند در ۲۳ از دست بدگمان خویش زیید و از کار
 سوزان در ۲۴ خویشان او را نقضی و عیب بود و علی بدگمان و خدمت کند در ۲۵ او را فرزندان بدی
 و در سب او بدی بود در ۲۶ فرزندان او بر زبان آیند و ایشان را نقضی و عیب بود در ۲۷ او را دوست فراموش
 بود چون خداوند طالع بوی ملائکه در ۲۸ بازمانده او را نقضی است کند و بروی بیانه کس در ۲۹
 حمت آید بود و در غایت چهار کون و از آن رخ بزند در ۳۰ در غایت چهار کون و بدی ناقص
 خود در غایت در ۳۱ از سلاطین بلا و رخ بزند و ایشان رخ بوی باشد و در ۳۲ برادران

و مردمان مخالفت کند **در ۱۶** او را دشمنان بزرگ باشد اما بروی دست نیاید صاحب صلاح
 در طالع مستحق بود و زمان بوی رعیت بسیار کند و بر خیم دست باید **در ۱۷** مال سبب
 سزاوارت بر زبان او و زمان او میزند **در ۱۸** خوشان او زن او را بر زن کند اما خوش
 طالع کند **در ۱۹** از اهل هست خویش زنی با رسا با جنت زنی کند **در ۲۰** زنی را خواهر کند که نزد او از
 وی کمتر بود و سبک حوی بود **در ۲۱** با کنیزان و زمان بی هنر شایسته کند و سبک بود **در ۲۲**
 زنی با رسا هم گفت خود را بخواند اما او را دوست ندارد **در ۲۳** میراث زن با وی افتد
 و او را زنی مالدار بود **در ۲۴** زنی غریب کند و او را دوست دارد **در ۲۵** زنی کند از لشکریان
 سلطان و از وی نیکی چند **در ۲۶** زنی کند که او را دوست دارد و از وی صلاح نیاید **در ۲۷**
 زنی بی اصل کند و از وی رخ چند صاحب تمام در طالع خوی عزاج بود و بسیار
 اندیش در حواج و متاع خویش **در ۲۸** مرزوق بود از نواریش و از کارهای که در آن
 مال طلب کند **در ۲۹** اندک خوش و نود و خوش آن او خدمت کند شرف **در ۳۰** بدویش
 غریب بود و اندک عمر و ناقص **در ۳۱** فرزندان او خواند و میزند و ای باید از او تا باشد
 از باب عقل ملاطفت **در ۳۲** از مالیک و سوز و زنی سوز بود **در ۳۳** صحیح المزاج بود و سزاوار
 سهل بود و مرک او با سالی بود **در ۳۴** بدینست و بدینعلی بود و در عزت میرد و در حال
 او در است سلطان جهان بود **در ۳۵** باز سبک بود و طبعی نه طبعی و خلقی بوی ترب کند و تر و خ با خوش
 سازد **در ۳۶** سبک روح و بداعت و نود خداوند تاس در طالع با کنیز نفس و سبک اعتقاد بود
 محبوب میان انجمن کنند سینه های نیکو **در ۳۷** در سوز و زنی کند و مال یا بد **در ۳۸** خوشی او
 زنی غریب کند و با شتری شوند **در ۳۹** بدو را چای سینه ای بود و در عزت میرد **در ۴۰** او را
 فرزندان بدو نه در شهر او و بدین خوشی او بود **در ۴۱** مرزوق بود از بنده و سوز و زنی
 نیکو و عینت بوی افتد خاصه که کوکی سعد بود **در ۴۲** خویش بود و در سوز او را قطع افتد و در
در ۴۳ اندک سوز باشد و ستم الطریق **در ۴۴** خوشی او زن کند و از اهل هست سلطان باشد
 و با رسا باشد **در ۴۵** از رسا و خوشی او را بود **در ۴۶** به معاملت بود صاحب خانه در طالع بی
 سببی احوال سلطانی کند و مساعد افتد او را و با دوست و جاد بود و از مادر روزی کند

میراث زن بوی رسد
 فرزندان خوشی را
 دوست ندارد و
 در ص

بود و حاصل که یک سعد بود **در ۴۷** از انوائ سلطان مدد نیاید **در ۴۸** خوشان او اندک باشد
 و ای باشد و مدد و سبب و سبب **در ۴۹** معروف بود از اهل هست بزرگ بود **در ۵۰**
 فرزندان او چنانک باشد و با نقص بود و از سلطان فرزندان او را ملایم **در ۵۱**
 اندک گدا بود و گاه کل روز کار بکار و گدا کرد و از اهل کائنات او را خدمت کند **در ۵۲** زنی از
 وی بزرگوار تر بزی کند **در ۵۳** دوست و جاد باید در جوانی **در ۵۴** در سوز و عزت رخ و بلا باشد
در ۵۵ بزرگ و کلانی بود و اندک هر کاری بکار کرد و از سلطان بستاند **در ۵۶** دوست را
 از وی نیک افتد و فرزندان او را عالی بدست **در ۵۷** خود بود از سلطان بستاند و او را
 احوال ایشان و او را از ایشان بی رقی رسد صاحب حادی عشره در طالع معطر بود
 و نیکو حال و با سعادت بود **در ۵۸** از و دوستان مال و دوست باید **در ۵۹** برادر آن
 و خوشی او معروف باشد و مرزوق از مال دنیا در جوانی **در ۶۰** حال بدو آن نیکو بود
 اما اندک عمر بود **در ۶۱** فرزندان غلب باشد او را از اول عمر تا آخر عمر در مال و نود بود
در ۶۲ بد حال و بد سعادت بود و اندک خیر **در ۶۳** او را زنی بسیار بود که از وی مال و نود نیاید و
 دوست یا بد و فرزندان حاصل آید او را از وی **در ۶۴** معروف بود و بود که تجارت
 کند **در ۶۵** در عزت خرم بود و او را سعادتی مساعدت کند **در ۶۶** حوی و قاعده
 باید در جوانی اما سعادتی نبود **در ۶۷** بسیار خیر و نود بود و سوز و زنی باشد و امید باشد
 و قاعده **در ۶۸** اندک خیر و کم سعادت و اندک دوست و فرزندان دشمن بود صاحب مالی
 عشره در طالع بدینست و بسیار دشمن بود و دشمنی بر وی معطر باشد که در او از و هم
 جدی باشد و زحل در دلو سکود که این دلالت معین بود و در **در ۶۹** بد حال بود و کار را
 که کند زنی کند و مردمان او را بلند به نوارند **در ۷۰** خوشی او با وی خصوصت کند
 و حال ایشان بد بود **در ۷۱** میان او و بد نصرت افتد و سزایی که ولادت او باشد
 خواب سوز و زنی خوشی کند **در ۷۲** حال فرزندان بدو و بعضی تا بد است و بد
 ایشان را با زنیاید و چارگون بود **در ۷۳** خود بود از مالیک و سوز و زنی **در ۷۴** با زبان

از دستای فیضی و جوی
دوستان شیشه بار و جوی
اشنود بر بدک بود
ص

دستار مال و حتی بسیار کفاح و اندک فرزندی بود و در بذر میگو عبادت و لیکن روزی که
معاذین بسیار احسان بود با حق و از خیر و اخبار او را نصیبی بود و در داغ سفت و در
و با کفایت بود و هر کلام که منافع یا بد در سود بسیار مال و محبوب بنزدیک خلق و جدا
بود و در حق محبت او در محبت بود و اندک رفته بود و جنگ دوست دارد و اگر خواهد که
چیز شود او را نشود در حقیقت و چند توکل بود و بسیار خفا و هر چه از نو کند مقدم و از فکر
و با کفایت بود و خود میگوید دست و نیکی کرد و او را با ما و در خوشان و دوستان چون
بود بطن الحوت خون فراغ الموعود و حکم او دارد و امر اعظم احکام کو ایک در وجه
در کتار تنگ و پس با حق رسل در وجه اول از حق میگوید و مال بدست آورد
و از سوادان و سوز رخ چند و از میان عمر تا آخر آسوده تر باشد اگر زحل سکود بود در وجه
سیوم خون سکود بود مال بسیار بدست آورد از غل سکن و در مقامی غنا در وجه اول
و ملا چند تنگ و سی و سی و عمرش اگر نخوش بود او را رخ و جلا بد رطل در نور در وجه
اول صاحب خانه بود و از تجارت و مساعده روزی میزد بود اگر نخوش بود از بازگشتانی
رخ و جلا رسد و او را راحت رسد و در راه قطع افتد و نانش بریان آید و از سوادان
زمان او را نصیبی بود و در وجه دوم او میان بود میان عمری بسته بود و اگر زحل نخوش بود با مردم
خفا صحت کند و با او را رخ رسد و مال او هیچ بخاند و در وجه سیوم بد و نادرش گاش و شود و از
ایشان آسایش یابد و هم چنان از کارهای دیرینه و عاقبت او نیز بود و در کتار او را
مال و بدست آید و اگر نخوش بود از هر چه که منفعه یابد در وجه اول بارانی و نوتیج
بود و معروف میان مردم او را از تیریه او بداند و در وجه دوم دلیل مشا و رت رسد و
اشراف باشد و دلیل کسی که اقربا باشند و ایشان را قوت و غلبه باشد خاصه که سکود بود و
در وجه سیوم سکود در احوال از آبادان جدا بتر بود و بزرگوار و معروف و مشهور و از اسرار
دانش بهره یابد و نیکی کند باشد و اگر نخوش باشد در ویش بود و او را نکبت بسیار رسد و در وجه
اول از سرخان زاهد بود و او را دختران باشد و این وجه دلیل کثرت اولاد بود و نیکی است
بود و لهو و سماع و دولت دارد و مهند و با حق بود و اگر نخوش بود دلیل نکبت و در

۴۰
را در اول عمر انیسه
برج و کعبه و در وجه دوم
عاشق صحیح

زیر

وزین و اگر نخوس بود حالش یانه بود در غایت بلا و کینه جز از کانی کانی امتثال
کند و در وجه سیرت عاقل باید و با مروت و دیانت بود و نیکو تپه و در میان عمر و روح
و راحت باید و مگرش بر توبه و خیر و صلاح و آسانی بود و در وجه سیرت و دیانت
بود و به اهل و دلش دست و مال بنانی یا غنی و صاحب عز و دولت و اقبال بود و
چشمش بر زن و زنی نشود و اگر نخوس بود کمال دلی گدازد و در نور و در وجه اول
شکوه و سخن و در وجه صلاح و نیکو سیرت و از جهت فرزندان رنج بیند و او را بعضی از
فرزندان یار با و خصوصیت کند و او با کسی خصوصیت نکند و در وجه دوم خوب بود در
دعا و بهار و نمودن و بسیار خصوصیت و در میان عمرش کار مکنه نکند و در وجه
سیرت به بود و اگر نخوس بود و اگر سکود بود و تپه بود در میان عمر و در وجه اول
عقل و در وجه بهار و کانی بهی بسیار کند و معروف و فخر و عالم و با ادب بود و او
و خصوصیت بسیار افتد و تپه او نیکو بود و در وجه دوم بهیشت او از خود دست برد
شیع و از در بند بود و در وجه سیرت و تپه او نیکو بود و با اهل و دولت و
شود و بعضی بسیار دارد و دیانت و مطهر و امتثال این بود و در سلطان
در وجه اول حرم و زنی بوی مایل بود و دیانت و بزرگی بود و اگر نظر اندازد و مگرش
نخوس بود و کثرت زمان و بزرگی بود و هرگز سبقت نبرد و تیار کار و دستان دارد و کتب
نظر و در وجه دوم سکود و ادب و عینیت بود و جو اند و نیکو سیرت و بوی قوم زمان و در
بیانه عمرش موافقت بود و در وجه سیرت و تپه او نیکو بود و با اهل و دولت و دیانت و
ریاست و خیر بودن عاقبت و اگر نخوس بود از جهت زمان رنج چند اما از دیگر
کار با جبهه بهر مینه بود و در آخر عمر میل شریف سکون بود و در اسرار و در وجه اول مهربان
بود و صاحب خیا و مستغلات و تزارع او تزارع بود و اگر نخوس بود و مملود را
مال و نعمت نبود و ممل و ممل و یک برک زنی بود و هر دو در حدت نزدیکی بهم
تپه بود و اگر نخوس بود و ستم کار و بقال مردم طبع دارد و دیانت سز و امتثال بود و در وجه
و مملو میده بود و میان خلق و در وجه دوم محکم و دیانت بود و در آخر عمر روزگار دارد

صفت و نعمت کند و عاقبت کار او خیر شود و در سیرت و در وجه اول و جبهه و ستم و مین و حسن
الانامل و الولد و صفا و عینیت و مشهور بود و اگر نخوس بود اندک مال بود و کار و خدمت ملوک
کند و فرزندان او بهر نزد مگر فرزند و عاقبت کار او بد بود و در وجه دوم سکود و ستم و
صاحب اولاد بود و اما بعضی از فرزندان زمان او بهرست او ملوک شوند و مال بهرست او بهرست
خیر کند و مستغلات بود و اگر نخوس بود و کار تزارع او تزارع بود و اگر تپه بود و در وجه
بود و سکود این دارد و بد آن دارد و در میان عمر رنج و بلا میده و در وجه ستم و سکود و ادب
و خود مند بود و دلیل توانگری و دیانت بود و مال یا بهر در آخر عمر و اگر نخوس بود و در بزرگی
عقل بود و او با مملو بهرست و با مملو و دیانت که مملو است و در وجه اول و در وجه اول
در وجه اول حدت ملوک کند و با کفایت و عقل بود و اگر نخوس بود و در وجه اول و در وجه اول
شاد شود و او را دنیا تنها میده و میانه عمر حال او بد بود و در وجه ستم و سکود و ادب
او از میراث بود و اگر نخوس بود و در حدت و مملو بود و در وجه ستم و سکود و ادب
بود و در وجه اول و در وجه اول و در وجه اول و در وجه اول و در وجه اول و در وجه اول
کند و اگر نخوس بود و در حدت و در وجه اول و در وجه اول و در وجه اول و در وجه اول
و خلق از وی سز و بوند و سکود این دارد و صید کند و اما اندک عقل بود و اگر نخوس بود و در وجه
عمرش کار نیکو شود و زین و فرزندان شود و او خوشان او بهرست و در وجه دوم شریف و نیکو
و معروف بود و از آن اشراف ملوک و اگر نخوس بود و کار نام و اوله ناقص بود و مملو شود
و قوم شریف و او از بالا بهرست و در وجه ستم و سکود و بعضی از مال املف شود و در وجه ستم و سکود
و دلیل بزرگی و در وجه ستم و سکود بود و معروف بود و ملوک و سلطان و در وجه اول
و عینیت و توانگر و مملو بود و اگر نخوس بود و دیری باشد که روزگار در رنج و مملو شود
و از سعادت شرف و از شرف و سعادت حال او که دان باشد و در وجه ستم و سکود
کند و او بسیار دارد و در وجه دوم باز کانی بود که سفر و با کند و تو انگر بود و اگر نخوس
بود و بلا افتد که از آن خلاص نیاید مگر بکند و در میان عمر بهرست و در وجه ستم و سکود
صید و سکود این نیکو و اگر نخوس بود و او بسیار دارد و در وجه ستم و سکود و در وجه ستم و سکود

و تفر و شش بود و در غربت رنج و بلا پند و خلق نابی خصوصت گفته و در کفر و عیش و شادی بود و در جدی
در درجه اول دشمنی کند و معروف بود و دلیل سزا داشت و در بلاد و نواحی گردید و با خوشن
و با دوستان کماله نیکو کردن و اگر نخوس بود دلیل حبس بود و دلیل بسیار دشمن و غش کش و
بدنه پیر بودن و در کار زمان او را کم کنند و بر وی بدگویند و در درجه دوم قادی بود شجاع
و بی کسی ستوده و مذکور و درجه سوم معروف است سلطان نوارش و شادی نیکو و اگر نخوس بود
دلیل حاجت و شادی و دل تیزی و از زن و فرزند کثرت رسیدن و در میان عمرش حال نیکو
بود و در لقمه عمر میانه و در درجه چهارم شرف و خیر بود و در اول عمر کار او بد بود و میانه
عمر بهتر و در دلو در درجه اول فرزند و نوجو و سفاقی و بر خلقی فرمان دهد و نه زن را
طلب کند بدست آید و زن و فرزند شاد شود و اگر نخوس بود از فرزندان اندوه کن بود
و بعضی از فرزندان او ناقص باشند و سزا بسیار کند و در درجه دوم شکم و ادیب و
فاضل بود و حال او نیکو بود در میان عمر و اگر نخوس بود پیری بود و در روزی اما فرزند
و دوستان بسیار دارد و به زنی مبتلا شود و از کار زمان جمیع نیاید و از ستوران بلا
پند و در درجه پنجم مال دار و خداوند زمین و ستود و محل و بود که سزا در یاد کند و اگر
نخوس بود رنجور بود اما زیرک و کافی و معاشرت شناس بود در درجه ششم
اول سزا در یاد کند و شاد با مال و ولد چون سن جوانی از وی در گذرد کارش نیکو تر شود و با
اشراف و ملوک محالطه کند و مرکب خویش نچیند و صاحب داد و ستد باشند در احوال
همچنین صداوند امر و نهی و اگر نخوس بود دشتی بود و در غربت او را فقر و مال نایابی
رخ بسد و در آخر عمر کار او بدتر شود و در درجه دوم همتی مال دار بود و اگر نخوس بود
مراض و مدبر بود و در درجه پنجم نیک نخت بود و از کار سلاج روزی مند و اگر نخوس بود
از سفر و لشکر بانی و محالطه بلا چینه و بدنه پیر و ناقص فهم و مردم او را ستانند و بد
گوی بود و در آخر عمر در محل در درجه اول لشکر کش و از ارباب سلاج باشند و اگر نخوس
بود بد عاقبت و در ویش و مرگش در جهنم بود که او را تیغ بکشند و در درجه دوم

هتري بود صالح الا بل و الولد شاد دل بهر چه سزا و خاصه در کفر و بر خلق تم کند و
زیرک و تیز خاطر باشد اگر نخوس بود چاری بود و بهر حاجت میرد و در درجه پنجم
فقر و کثرت بود و حقوق و کج و محام و بهر محاله بود و در ثور در درجه اول نخوس
و در کار بود و مال بسیار جمع کند و اگر نخوس بود سخن بد و غش گوید و پلید زبان بود و بعضی
از اعضا او پیرند و فرزند وی پیش از وی میرد و او را از آن بچ رسد و در درجه دوم
سزا بسیار کند و اگر نخوس بود عیتم و بگریزد از وطن و سفر در یاد کند و در درجه پنجم توانمند
و مستطه باشد اما معروف بود میدی و دشمن بسیار دارد و مرکب زن و فرزند پند و در ثور
سخت پند و اگر نخوس بود عاقبتش بخیر شود و در جوزا در درجه اول همتی بود
نیکو تدبیر و شاعلی زمان دارد و دلیل استشن جاکر و ستور بود و اگر نخوس بود محبسی یا
دید بانی یا جاسوسی بود در درجه دوم مذکور و محترم بود و شجاع و قوی و نیکو صورت
و میانه عرا و بهتر بود و اگر نخوس بود عاقبتش بد بود و با فقر و در ویش شود و در درجه
سیم از جهه زمان بایل بود و با کفایت بود و سفر نیکو کند و ادیب و فاضل بود و فرزند
در زند را نهایت دست دارد و اگر نخوس بود فرزند از سزا پس روزی مند شود و در درجه چهارم
در درجه اول دور کار شادی و راجه یابد و زمان را دوست دارد و در درجه پنجم
و او را زشت نامی حاصل آید از جهه زمان و اگر نخوس بود بلا عظیم میزد از جهه زمان در درجه
دوم تر و بر حسته و بی ثبات بود اما علم سلاج و لشکر ساختن اندکند و کسب است نیکو اند
اگر نخوس بود فرزند و مکار بود و عاقبتش بد بود و در درجه پنجم توانمند بود و مذکور و صاحب علم
و صفا عتقا و سفر با فایده بسیار کند و ملوک مغرب بود اگر نخوس بود فقر و تیغ و بسیار سزا
به فایده بود و بود که یکی یا رسول مدبر بود و در اسد در درجه اول دیر و معروف
و توانمند و تیز خاطر بود اگر نخوس بود کثرت و بلا پند و بایل و ولد شاد نشود و سزا
در یاد کند و بود که خدمت خادمان و زمان کند در درجه دوم غنی و مذکور و محمود البیاض
و صالح الا بل و الولد و سعید و معروف پیش ملوک و او را رنج و بلا رسد از ایل و ولد

و در میان عمر او اگر بخت رسد و عاقبتش بد بود و در وجه سیم از خدمت ملوک بود و استوار زبان
و از فرزندان اندوه دل و اما مال بدست اگر حسن العاقبت باشد و در آخر عمر کارش بلند شود
و در سینه در وجه اول خادم ملوک بود یا مؤذن است و ادبی فاضل بود و در ترک حسن انانی
والولد و اگر نخوس بود و در وجه اول زن و از وطن بگریزد و سزاوار کند و در آخر عمر مال
شود و از در شکم میرود و بود که از ملوک خلعت و کرامت یابد و در وجه دوم مانند زنان
بود و از ثمال انانیکت بود و در زن و فرزند او بکین شود و اگر سعادت بود حسن الزوج بود
و در آخر عمر و در میان عمر کارش نیکو شود و مال بدست آید و در وجه سیم ضرر بود اما مال بدست
آید و از ضیاع روزی نمیدهد و دلیل سفر بود و غربت و سستی بنان روزگار مانده بود و عاقبتش
بخیر بود و خاصه که نخوس بود و بهترین روزگار او در جوانی بود و در میان در وجه اول سزاوار
کند و سفر باشد که صحت و سعادت کند و مال بسیار بدست آید و خرج کند و در آخر عمر ایران
و برادران اندوه بکین شود و عا و لود دست دارد و اگر نخوس بود و بخی میزند از شهر حق
و بصیر بود و بر ابرار و جوین بود و بدستانی و باغ و بوستان ساختن و در جوانی عادل
و نصف بود و در وجه دوم مهربان و حقان بود و اگر نخوس بود از پیران بخی میند
و در زندان افتد و سزاوار کند و از وطن بگریزد و در وجه سیم عیار خون ریز بود
و اگر نخوس بود در میان عمر مال او را بقتضی میرند و زیر دست دیگری باشد و با
اعلی و ولادت شود دلیل در سر و امراض مختلف بود و بر شتر عریض بود و عاقبتش
بد بود و در غربت در وجه اول بهتری بود فاضل و در او بود که کجک کردن شلای شود
و علم حرب نیکو داند اگر نخوس بود شرم و همراض بود و دلیل نخوس بود از وطن و در آخر
عمر دروش شود و از هیچ کار بهر مند نیاید و در وجه دوم شرم و همراض بود و از خدمت
یا جنون باشد و بی زن و فرزند بود و مرکب او بد بود و بعضی از اعضا او پیرند و در وجه
سیم حریف است و در گری یا غش یا انگیستی است و کوتاه و از رزق العین و
ملف که بسیار بر جان و خدمت کند و در جوانی راحت و سعادت یابد در نخوس

در وجه اول ترخان ملوک بود و توانگر و معروف بود و اگر نخوس بود بسیار خصومت و
در وجه اول و سوسکه خواره بود و او را از ان کار رسد در وجه سیم با تیر و کتایت بود و مال
یا بد و عاقبتش بود و در آخر عمر بد بگیری و از پیران بخی میند و در آخر عمر از وطن پشند و در وجه سیم
در وجه اول بهتر و توانگر و دلیر بود و بر تاجیه مثال صاحب فرمان بود و اگر نخوس بود نام و شرف
بود و در وجه دوم شرف و معروف بود و اگر نخوس بود در آخر عمر مال یابد و اگر نخوس بود از اشراف و کبار
بود و کارهای بزرگ بدست وی بر آید و در آخر عمر مال یابد و اگر نخوس بود از اشراف و کبار
بخی میند و عاقبتش بد شود و در وجه اول در وجه اول بر زنان عریض بود اما بی زن و فرزند بود
و در بیشتر از عمر خوش نخوس بود و از زنان به بلارسد و در وجه دوم عادل و منصف بود
و از مردمان عا دافع کند و در میان عمر شاد شود و ولایتی و مرتضی یابد و در وجه سیم تاجری مال دار
بود و سزاوار کند و در آخر عمر مال یابد و اگر نخوس بود در غربت بخت یابد و در صورت
در وجه اول قهرمانی بود و سزاوار کند و اگر نخوس بود بی زن و فرزند بود و دلیل کرخت و هراس بود
و در وجه دوم توانگر و دگر بود و اگر نخوس بود در میان عمر از همه سلطانین در باور و خشنود
و از مواضع گمنام او را احقر از باید کرد و در وجه سیم از سواری و سلاح روزی مند بود و صلاح
الاعمال و الولد بود و دشمنان همه بر او دل میزد و صلاح العاقبت بود و اگر نخوس بود
عاقبتش بد بود **اما** در وجه اول اندک شرم بود اما شجاع و شرم بود
و بر آن معتدی و ریاست کند و در وجه دوم بخی و مین و مکر و کارهای بزرگ بدست
وی بر آید و در میان زنان بد بود اما خاک اندرین وجه در وجه سیم لطیف و ظریف
و محبوب بود در میان خلق و هر که او را بدست دوست دارد و در میان زنان منصف است
و بدست پیر بود و در میان مردمان در کار زنان مبالغه نماید و بدان سبب زشت نام بود و در
شور در وجه اول زیرک و صاحب خاطر باشد و اگر نخوس بود رانی و مکار و خاصه
و بلا میند و در آخر عمر خویش بسیار دم از وی با میند و در وجه دوم در میان کور مانند
زنان بود و عیوب بسیار دارد و غیور و با حمت بود و دلیل امراض و استقامت
بسیار کند و در میان عمر کارش بد شود و در وجه سیم دلیل سبک روحی و در اوقات

اوراد مایل و جرب بود و در جود آ در وجه اول قوی و غضوب و مذکور و با تدبیر و
 تدبیر نای او مبارک بود در وجه دوم غضوب و باقیست بود اما کار صاحب خدای و ستید
 برای خویش و بگو و طرب دوست دارد و عریض بود و بر شوی در وجه سیم شریف و خطیر بود
 و لهو و سماع دوست دارد و از اعمال و آداب رجوع داری یا بد و بلند مدت از او ان اندیشه
 بود و اگر کس بود دلیل تو کس بود و دشنام ده و بی شمس بود و دلیل اشغال و سوز بود و
 و اخبار دوست دارد و از اموال غبار دوری مند بود و روزگار خوشی و راحت کرده و اگر کس
 بود زمار و رفاه بود و بپایند از سوز دریا در وجه دوم فاسق و معجب بود و رعنا و حال و
 متردد بود از اندوه بشادی و بالعکس دلیل شجاعت و قوت بود و در وجه سیم ایل اندیشه
 و غم بود اما ان کس بود طرب دوست دارد و سماع شعوف بود و از همه غم خوردن و اگر کس
 رسد و چکار او ثابت بود و عاقبتش بخیر بود و اگر کس بود عاقبتش بد بود و چکاری
 در از کس و خیر و ضعیف رای بود و در اول چیل و بصیر بود بر کار
 و اسرار و در دست معامله و نیکو محالطت با مردم در دست رای و تدبیر در وجه دوم چیل و نیکو
 صورت بود و دستار از وی نیکوی افتد و آشنیدن و ناصح و داعی خلق و در آستانه
 عمر مال و نعمت یابد و زیادت شود همچون کس بود لهو و طرب سماع دوست دارد
 و در وجه سیم غضوب و بگو و صفایی بود و قوی و در آخر عمر او راحت و در وقت زیاده
 شود در سلسله در وجه اول حکم و ادب و چیل و چیل و صاحب نظم و شرف و اعجاز بود
 و در وجه سیم نعتی بود یا کسی که رای و تدبیر مردم به و روح نماید و در دست رای بود و عریض
 بر اصطلاح معروف و راحت کوی و در دست معامله و در آخر عمر از وطن اشغال کند و در میزان
 در وجه اول ثابت بود در کارها و لهو و سماع دوست دارد اما بصیر بود بر اسرار کارها
 - همانی و در آخر تنها بسیار افتد و در وجه دوم اندیشه بسیار کند در کارها و اگر کس بود
 صفایی و ذوق و ظالم بود و بر تنب و فاسق در وجه سیم بزرگ قدر و در دست مزاج و در کار
 در شادی و رفاهیت که دارد اگر کس بود شکل و صنعت زنان دارد و بود که سوز دریا
 کند و شری و بد معامله بود و در غریب در وجه اول قتال و فاسد و صحت بود

دوست سماع دارد و اول عمر او بهتر بود از آخر عمر در وجه دوم صبیح رای و ادب
 و خاسل و غیره و اهل سحر بود و بود که طیب و سماع بود در وجه سیم استقامت و ایثار
 خویش بر بخور بود و بسیار عظیم متلا شود و عاقل و فی شمس و اندک عقل بود و ایلان با
 که خویش را در ان افکند بکند دارد از چیل و نایاکی و در قوس در وجه اول
 چیل و حسن البینه و عاقل و طیب و اورا سودای مرغ بود از هر نوعی و بر اسرار
 مطلع بود و اورا بر سر مرضی و جراحتی رسد در وجه دوم ملوک طبع بود و از رو
 بال و چیل یکا کسان و صاحب لهو و شوات بود و اگر کس بود غمی بود
 و خویش در بلایا افکند که در ان خط بود در وجه سیم رزگوار و عظیم ان
 و الخطر بود و خود و عریض بر تصاد شوات و مال مردمان بدست آوردن
 و خداوند فکرت بسیار بود و عریض و تدبیر کار او دیگر می کند و در حد در وجه اول
 صبح رای و عظیم الخطر بود در کارهای خیر توقف بود و مذکور صاحب لهو
 و طرب و خویش جمد بود و او را چاری رسد در دماغ و در رانگته بود که
 مردم اذان بجهت مذ و در وجه دوم قوی بود در ذات و نفس خویش اما خود و
 و خداوند مرات بود و در وجه سیم عظیم بود در نفس خویش زیاده از مقدار
 حد خویش دارد و پیکره نفس و سوز و غریب دوست دارد و در دود و در وجه
 اول صاحب رطوبت بود و در طوبت بر مزاج او غالب بود و بود که اصلع و غمی
 بود و خوش خویش و اورا فرج و ثمنت بسیار بود و سواری و صید دوست دارد
 و از جنک و خصومت درجه یابد در وجه دوم زیرک صاحب خاطر بود و بود علم
 طلب داند و صبح افکند و عاقل و عالم و بر خلق بسیار بزم و عقل بجای ن دارد و خدا

در وجه اول
 در وجه دوم
 در وجه سیم

در وجه سیم سزا و اشغال بسیار کند از مکانی بکافی و جلد و کار ساز بود و مال
مردمان فرورد و خرج کند و بر خلق فرمان دهد و بنده و پرستار بسیار بود
در چند عمر او زیاده شود خاشاکش میکرد و دشمن بسیار دارد و در وقت
در وجه اول شوخ و عریض بود و در کار رمان و هیچ کار بردست و تمام شود
و خاشاک و خاشاک بود در وجه دوم سخی و مستعد بود و با خلق مخالفت کند و اینکه
و بسیار جزد و اما گناه بسیار کند و در سنا و عمر از با نکات باید و در
آخر عمر بسیار راحت و شادمانی بیند در وجه سیم بزرگ خویش بود و محبت
و با زمان مخالفت نکند و بسیار جزد و با غلامان معاشرت کند
نهم در محل در وجه اول چون نخوس بوی نافر بود او از امور خارج
روزی میدوید و کارهای در سنا ازین جهت بردست دی براید و مرض
بود و میل او مردان و از مردان بودند بزمان و ازین جهت بچ و بلا بیند
و بود که زنی نکند در محبت و اگر مسعود بود برای و تدبیر بود و کارها
بلند بار ای و تدبیر او براید و در طالع زمان اگر زن در وجه اول محل
بود بهتر از آنکه در طالع مردان در وجه دوم چون مسعود بود و به شتری نافر
با مسعودی دیگر تو اگر حسن الایمان بود اما عیال او بیش از وی میسر و
اول نکاح در نزدی در وجه دوم او پیش از زن میبرد و میانها و چون
اول بود در وجه سیم و اگر زن مسعود بود تو اگر مسعود بود اما از فرزند
روزی مسند بود و او را از زمان با رسا موافق بود و صلاح دارنده افتد و اگر
نخوس بود مرض و مخالفت قوم خوش بود و با بل خوش زندگانی نامحور
کند در نور در وجه اول در کودکی او را زن و مسند و از زن و فرزند شایسته
و اگر نخوس بود زنی مطربه بزنی کند غیر شریعت و هیچ آسایش نبود

او را از کار زن و در شهر زن بسیار کند و مال و فرزند و در وجه دوم محبت بخت بود و اگر کار
زنان روزی مسند و در غیبت زنی کند و او را فرزند نبود و مسند بسیار کند و زن او بسیار بود
و زن او پیش از وی میزند و در جوانی سبک کند و زن او زود میزند و در وجه سیم زن برده را
بزیاده بکشد و حسن الحال و حسن انزاع باشد و در فقر و اگر خوش بود عاقبت و بخت بوی مسند و غیبت
افتد و از زن و فرزند بچ میزند و در وجه اول تو اگر حسن الایمان بود مسند و
فرزند ای زن و در سنا بکند و در میان خود دوست و اقبال شد و اگر نخوس بود و در میان
او از ترنج زنی کند که میان این زن و فرزند او جانی افتد و زنی و در وجه سیم
باشد در وجه دوم ترنج او سنا بسته بود و او را با بل و اگر بخت مسند در میان و در وجه اول
شد و در زنی بکشد بزنی کند و در میان و ترنج او سنا بسته باشد که در فقر و اگر نخوس بود
فرزند دوست ندارد و از کار زن بچ و در میان و زن بچ و بخت بخت را بسته و اگر
در وجه سیم محبت و در فصل و حسن انزاع و حسن الایمان و در زنی با کفایت و کبریا
بکشد و در فقر و محبت بخت بود از زن بخت و اگر نخوس بود از زن بچ و در وجه سیم
و در فقر و در وجه اول بخت بخت بود و در کار زن بسیار کند و با صلاح و در حال
و بخت و صلاح دوست دارد و معاشرت و مسند بسیار کند و او را دوست دارد و در
بود بر زن اگر نخوس بود هیچ منفعت نیابد از کار زن و در فقر و در وجه اول زن

زنان منتفع باید بود که بکیرکافان و زنان فرجه را خلعت کنند در هر چه در دم زنی بکیر
جمیع منبت کند و متصل بود و این زن فرجه بر نه دی بود و از زنان بهره باید خاصه در افروخته اگر
مخوف بود خلعت کند بکیرکافان و در هر چه در دم بکیرکافان و در هر چه در دم بکیرکافان
ترنج بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان
او بود در هر چه در دم بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان
بود بر زنان اگر مخوف بود در هر چه در دم بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان
از جهت زنان در هر چه در دم بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان
تا خود را بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان
اگر مخوف بود در هر چه در دم بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان
زنان شریفه و منتفع بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان
و از زنان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان
مردود شد و بود بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان
در هر چه در دم بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان
بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان
از وی فرزند خلف منتفع شود از وی کند و در هر چه در دم بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان

بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان
بود اگر مخوف بود زنی بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان
دویم زن بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان
خوشتر بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان
زن و شوهر بود و از زنان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان
بسیار و زنی بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان
بود بر زنان در هر چه در دم بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان
کلیه او شادی و در هر چه در دم بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان
بزرگوار و از زنان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان
بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان
و از زنان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان
مخوف بود و زن بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان
صالحه و از زنان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان
زنی کامل کند که از شوهر دیگر فرزند دارد و از زنان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان
بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان بکیرکافان

و در کشتن بسیار دارد و مردان او را دوست دارند و چوب دست او را اگر نخوس بود
میگفت و صفت حال او به شش در میزان درجه اول صاحب سر و کت بود و در بری
بزرگوار بود که از آن کارها میزد بود و بود که صفتی و غافل بود و در فتنه و بزرگ و فرزند شاه
نموده اگر نخوس بود غافل بود و درجه اول در کت در درجه دوم غافل بود که از احوال بود
و استقامت از آنجا و اجاد برات باید و اگر نخوس بود از درجه و مرتبه و شش بنفید
خاصه در میان عمر در درجه سیم مال بسیار جمع کند و قوی برای او و جبهه و مادی الاطعام
و متعین امر معروف و نهی و فرزندش دختر و از فرزندش بود و غافل بود که در
بر نزدیک خلق و بود که عمل فتنه و حکومت کند اگر نخوس بود و کین فتنه یا غافل بود
فرزندش در درجه اول خود بود اما شمع و مبارز بود و غافل بود و بود که در اول
از درجه سیم بود که طبعی بود و بر اقرار شمع بود و وقت بهاک بود که در
سبب و دو مرتبه در درجه دوم شمع را برای بود و از آن و کین شمع فتنه بود و در کت
بود و در امری بود بر قوی و اگر نخوس بود درجه سیم و فتنه و در او بود که در حسین بود
و بود که اشتغال شغل و اشتغال آن کند در درجه سیم بود و طبع و طبع را فتنه و کت
دارد و در نزدیک ملک معروف بود و صفت از درجه و مرتبه بود و کین شمع و اگر نخوس بود
و لیل فتنه و شفق و اگر میانه بود و کت شمع بود و در درجه اول بود

در کت

نیکو روی و نیکو میاست بود و او را مرتبه و غنی بود و بزرگ و سلطان و عارف بود بسیار
کشت و صفت و شعر و ادب و اگر نخوس بود بر خلاف این بود و در درجه دوم علم ریاست
نیکو داند و مردی صلب و متحرک بود از جهت سفر و فایده و شافع بسیار میزد اگر نخوس بود بر خلاف
این بود و در درجه سیم خداوند حفظ از مال و زن و کس و مردان و اگر نخوس بود بر خلاف این بود
و در درجه دوم و بی کس و مردان و کت بود و در حال بود و از کس و شمع و شمع و شمع و کت
هکات بود و شمع و درجه اول زن بزرگوار و زنی کند و غافل از وی خبر یافتند
و در جوان و کدی کت کت بود و قبول بر نزدیک بزرگان و اگر نخوس بود بر خلاف این
بود و در درجه دوم او را کت رسید از صاحب سلاح و او را سفر و فتنه و کت
و بی صفت و حال او میانه بود اگر نخوس بود بزرگ و بود و در درجه سیم کت
و از احوال او میانه بود اگر نخوس بود از احوال سلاح او را کت رسید
در درجه اول بزرگ و فرزندش دختر و او را ضایع و غافل بود اگر نخوس بود
زنان و بزرگان بگرام شمع و بر شمع کند و از این باب او را کت رسید
و مرغ دوست دارد و کس و کت و اشتغال آن در درجه دوم بسیار و صفت بود
و نیکو کار در میان غافلش شد دل بود و خداوند امر و نهی بود بزرگ و اگر نخوس
بود در کار و حله و زبان این در درجه سیم و در کت بود که سفر و کت کسی که امیری

یا نه لطفی کند و اگر منخوس بود او را با نام رسد از دنیا و آب و به حال بود قمر در حوت
 در و جبر قول قمر که بود و حاکم بر دنیا و آرا آنها بود که خدمت خصیان گنند و اگر
 منخوس بود هلاکت او اناب بود و بر بسته خوشن خلق جابر خود بنیزد و از جمع المفاصل او را
 بر یکی رسد در جبر جیم مالی باید از غربا و به نزدیک امر احترام بود و سب هلاکت و
 قضا و شهورت رزان بود و اگر منخوس بود از شمع و لیس و از افتخار رسد و بسته
 از بیم و بر سر اند شیری بشیری و از نری غنزی میگزیرد **فصل** اگر زحل
 بشرف یا درجه شرف بود مولود با قوت بهیبت بود و بلند نام اگر نری بود مالی
 عظیم و ولایتی باید و بر قوم و پیش منوی بود و اگر مریخ بود اندک جنگ بر روز بود
 و بزنی معهود و از زمان روزی اند اگر آب بود حکیم و عالم و بزرگ بود و در دینی
 دانی بود و فرزندان روان او به ممانعت گنند و عیسای فصل معروف شد اگر
 زهره بود بزرگ و طریقت و سب بار علم و بسیار فرزند بود اگر عطارد بود عالم
 و حافظ و نیکو سخن بود و جایی غریب دارد و در از دست و بزرگ
 نام بود تا زنده بود با حرم و جاه و سمت بود اگر قمر بود عقل و عالم
 و حافظ بود و یکی ولایتی باید **فصل** اگر زحل در مبطوط بود یا
 بر درجه مبطوط اندک علم و اندک مال

مال و به حاصل بود شیری پیش تر و اگر منخوس بود او را فرزند بود مرغ یا زنگ بود
 و بود که دزد راه زن بود و اندک علم بود شمس عاری بسیار کند و اندک مال
 و از ایل و دولت سادی نه چند زهر اندک علم بود و بود که بخشی بود یا سگونی در لته
 صیبا عطارد جابل و سینه و ابده بود و سوز بسیار کند و به تدبیر بود قمر خیر و
 مختلط العقول بود **فصل** بود که اگر در و بان خوش زحل در اسد به شرم و بی وفار
 دوزخ بود نیز یک خلق و به شب سرطان عمر در بلاد بگفت بود و او را چاری بسیار
 بود و اندک مال بود شیری در جوزا در میلاد نهاری اندک مال بی علم بود و شب
 در سنبله چاری بسیار بود و شارق افتد میان او و خوشن او و دایم در غربت
 بود و دوزخ و نیز خلق دزدی به نام کند مرغ غرور در نرانی تحت دل و یکی بود و سوز
 بسیار کند و شب و نور بسیار خصوصت بود و لوطی یا رانی و بسیار سوز و اندک مال
 آفتاب در لیلی و نهاری در در کو بخیل و اندک خیر و بسیار چاری و در زمین غنات
 و نیز یک دشمنان تمام بسیار کند رنح بروز در حمل خلف و زانی بود و هر روز
 او را شری و بلا می رسد و بر دی تسان گویند و او را نام به بود در میان خلف و دروغ
 و در میلاد شمس عزت و لوطی و خلف بود و با ایل میت حکومت کند بهت و در کار
 حبس بود عطارد بروز در حوس قتل العقول و بسیار شر و اندوه کن بود و در
 حوت او را زنده دیدی رسد و از ان علت رنجور شود و بهت بوا سیر متذکر
 و با شالی این علت که او را در اسفار بود قمر در جدی در طالع شیر تا قمر
 و نیز که پیش بود و ایل او او را دشمن دارد **فصل** در احکام **سب**
 سیم السعاده و صاحب او دلیل بود بر حال سعادت و شب از قمر تا آفتاب بروز
 از آفتاب تا قمر میگذرد و او را طالع بری از منخوس و تحت الشعاع بود و

مسعود بود و در هیچ المزمع و نیکوترین بود و اگر بر خلاف آن بود ضعیف المزمع
 تحت الشیخ باشد از سلاطین ریح چند و اگر سعدی بوی ناطر بود یا صاحب
 او تنم و توانگر خوش زندگانی بود در دوم مسعود و بسیار مال علی ریح
 مال بدست آید و از اسوال سلطان روزی مند بود و اگر صاحب کوکب سعد و نجیب
 بوی نظره ارد قوت او روز بروز بدست آید و اگر نجوس بود بد جان و
 المعیشت باشد و در ۳ مسعود سعادت فخرش از باشد اگر صاحب عاشر باشد
 ثانی عشر ناطر بود او امیر حبیب خندان بود و اگر نجی باشد در ثالث بود
 خورشان او هلاک شوند اگر مان صاحب سیم تحت السباع بود و مولود را خواهر
 و برادر بود در حکم اگر مسعود بود و صاحب او هم مسعود بود و لیک امت بود در
 منزله خورش و عزیز بود و نزدیک در و پدر و سواد عالیشان و اگر نجوس
 بود تربیت بد باید و حال او پدر بد بود در مسعود حال فرزندان نیکو بود
 و از بدایا روزی مند بود و اگر نجوس بود فرزندان او تباها شوند در ۴ حال بود
 بد بود اگر نجی نظر دارد او را به مذکی گیرند و اگر سعدی بدین نجی نظر دارد
 از بزرگی نجات یابد اگر صاحب سادس راجع بود تربیت نماید در ۵
 تروج نیکو بود و از زمان خیر یابد و اگر نجوس بود او و صاحب نجی
 نکند و بد نام بود میان خلق و صومات بسیار کند و اگر تحت الشیخ باشد
 سیم و یا صاحبش نکاح نهانی کند در مسعود صاحبش در زوق بود و از
 سوارش و اوقات و اشغال این و اگر نجوس بود کار نکند که در این سیم
 هلاک بود اگر صاحب طالع راجع بود و یا نجوس عمر و توفیق بد بود در ۶
 مسعود و صاحبش سوسه بسیار کند اگر صاحب طالع در تاسع بود و صاحبش
 کند که هرگز با وطن نرسد و متدین و با ورع بود و اگر نجوس بود در ۷
 عزت و کدایی کند و بدین در ۱۰ مسعود صاحبش غلام در ۱۱

خوش و بد

بود و صاحب او از آن جهت بود و اگر نجوس بود تربیت بد و نخت بود و چند آنکه عمری
 نخت می فراید و در ۱۱ اگر مسعود بود عزیز و گرامی بود و نزدیک است و مردمان
 و نیکو معیشت بود و اگر نجوس بود خوار بود و شش و دستان و در ۱۲ سیم و صاحب
 نجوس بدست بود و اگر صاحب طالع راجع بود مولود عزیز باشد و اگر صاحب سیم صاحب
 نجوس بود یا صاحب راجع مولود خوشتر است و اگر نجوس مرغ بود خوش را
 با کهن کند و اگر عطار در جمل مرغ بد و خود را بیاورند **سهم الغیب** دلیل این
 و در ۱۳ بود و صاحب سیم السعاده لیک معیشت و تربیت است و اگر سیم الغیب مسعود بود مولود
 قوی دین و پارس بود و هم او ستانند و اگر سیم مسعود بود و صاحب او نجوس نیکو
 ظاهر بود و حیث الباطن بود و اگر سیم الغیب نجوس بود و صاحب او مسعود و بر مولود
 بهتر از ظاهر بود و اگر سیم الغیب در او ناه بود قوی حال خاصه در مرغ ثابت مولود
 ثابت بود و دین و عشق و کد دارد و او را در این معیشت بود اگر خداوند سیم الغیب
 راجع بود از دین خوشی اشال کند و سیم الغیب در طالع مسعود قوی دین و زر و صاحب
 خاطر بود و در ۲ مسعود و پاک سیرت بود و سیرت او سیرت ابرار بود در ۳
 ظاهر السیر و پارسا بود و کفایت در کار دین و دنیا و اگر نجوس بود او را ششها
 افش و در دین و خلق بدین راه یابد و در راجع شل طالع بود و پسته از عواقب
 اندیش کند و در نجی مسعود او را فرزندان باشند و پارسا و محترم از جهة دین و
 که دارد و اگر نجوس بود و معیشت فرزندان او بد بود و در سادس ماته دوم
 در ۴ مسعود بود و اگر نجی بد بود و در من زمان دین دارد و اگر نجوس
 زمان بد باشد و در خلاف مذبح او در ۵ حقش بود از کار در که
 و در ۶ حقیقتا کند نیکو و خیرات اندیشه نجوس و عاقبت و توفیق هم و
 و من غیر یابد تاسع و صاحب او مسعود و مقبول بر اسم او مطلع بود و زیاده است

بر روی پوشیده نشاند و زاید بود و اگر محسوس بود به اعتقاد بود در عاشر نیز یک
 عقیده بطن در باب سلع و فرمان عرمتی باید از جهت حق و علم و محسوس ملاچند از
 جهت مذنب و دین و در یازدهم هر چند عراو زیاده می شود اعتقاد او در سیم
 اگر مسعود بود غیر و یکی باید از دین و مذنب در دواردیم مسعود مقلد بود و اگر
 زیاده میلی بدین و مذنب نبود و محسوس بود و اعتقاد اگر هم انجیب طرح
 محسوس بود این کس بران مذنب تعصبت کند و فتنه انگیزد خاصه که مرغ با سهم در
 تاسع یا ثالث افتد اگر شتری مسعود بود انصاف طلبد و در وی تعصب مذنب نشود
 و اگر شتر وی بر سهم انجیب عطا و بود بود مذنب نیز آن دارد و هر جا که رود با مذنب
 آن طاعت سازد و اگر سهم در نامزد بود در اصل محسوس یا در رابع او را به مذنب اعتقاد
 یکشنبه **سهم المال** در طالع رابع و عاشر قوی عالی بود مشکوالت بود و هرگز
 تسمی دشت و در ویش شود و هر چند بزاد در آید حال آنکه او شتر می شود و اگر محسوس
 خلاف این بود و در سابع مسعود ارضیومات از او اجزایید یا بدو در عاشر از
 سلطان یا در رابع ارضیای و عقار و آباد و در ثانی زیادتی قوی نکند
 مگر بر صاحب بیت المال باشد در سیم از خوشی آن منافع مال یا بدو در خاسر از
 به این و تحف در سادس از بهای سده و شتر و طب و صاحب منافع یا بدو سابع
 از مواریث و اقارب و اشالی آن تاسع از اسفار و یکین بعضی بر یان آید و او در
 بشود و در افخر در ویش شود و حالش بد بود و در یازدهم از دوستان مال با بد
 و در ۱۲ دشمنان مال او بر یان آید و ثوابه کند **سهم الاخوة** در طالع بود و شتر
 و خاضکترین خواهران و برادران خویش بود در رابع و عاشر و سابع و ثانی
 باشند اما در عاشر در از غیر نباشد که عاشر یا ثالث است خاصه که صاحب ثالث
 در وسط السما بود در رابع مولود با خوشی آن دشمنی کند اگر صاحب ثالث با سهم

اول ربح رابع بود بهترین خواهران و برادران بودند در میان بود از میان
 و چون در تقویر ربح بود کمتر بود و سهم الاخوة در یازدهم و نهم و پنج باشد او نهم
 دلیل موافقت بود میان مولود و خواهران و برادران و در یازدهم سزایا کند
 خوشی آن و اگر مسعود بود غیر یا بدو در سیم و سهم الاخوة در ثالث برادران مولود
 قهبا باشند و اگر در تاسع بود خوشی آن او در کسوزن کنند زیرا که صاحب ثالث است
 اگر خاسر بود او را خوشی آن بسیار باشند برادران و در سیم کمتر خدمت کنند در ثانی
 و ثانی خوشی آن او بوی حاجتد بود و عیال را باشند اگر سهم الاخوة در ثامن
 بود قوی حال و صاحب او قوی بود و در طالع شهادتی دارد خوشی آن مولود میراث
 او بخورند و میراث مولود بدین رسد و اگر محسوس بود خوشی آن و سابع باشد
 زیرا که ششم سادس ثالث است اگر سهم در ششم بود و محسوس خوشی آن او قوی
 باشد که خدایت و کار بندگان کند و سابع شود و اگر در یازدهم مسعود و طالع او قوی
 حال باشد و شهادتی دارد و طالع خوشی آن علی ناسندیده که بر درگاه سلطان
 چون عاری و عواری و اشالی این **سهم الایم** مسعود دلیل صحت پدر بود و
 بر سهم در اوتا بود بر مولود نرک و معروف بود اگر صاحب رابع در ویش بود
 پدرش خداوند فرمان و بر نرکوار بود سهم الایم در طالع مسعود پدر را جانی علی
 زیرا که طالع عاشر رابع است و در دوم پدر را دوستان بسیار بود و در سیم پدر را
 پنج رسد زیرا که سیم در یازدهم چهارم است و بود که در زندان و درخ افتد
 و در پنج دلیل در ازنی عمر پدر بود آنچه آنگاه اخلاص در آید خاصه که صاحب طالع
 بدین دلالت کند در سیم دلیل سفر و حرکت و فتنه بدین بود و بودن پدر
 از ابل علم و دین بود که سادس ثالث رابع است و بودن پدر در از سیم
 دلیل آن بود که پدر کو تا به عمر بود و مولود از وی زیاده برنج نباید اما در سیم

و معروف باشد و در نهم چار زون بود در بار دوم کوتاه عمر و در هشتم رابع است
 در دوازدهم بر سر صلیب رکنه **سهم اول** در طالع مولود را مادر می شناسد بود
 فرزند را مهر بان دارد و در دوم در از عمر بود تا فرزند در دنیا بپندد و در نهم
 بهر یابد و در سیم چار زون بود اما در از عمر در رابع بود که مادرش شود و دیگر
 کند بدون از پدرش در پنج کوتاه عمر باشد در ششم در سفر بود همیشه در سابع
 مسعود خاصه که از آفتاب او را در کاه ملوک و سلاطین اندن و شدن باشد
 اگر صاحب طالع بوی و صاحب او مسعود بود و فرزند در حرمت مادر و پدر
 زید در هشتم معروف بود و در از عمر **سهم اول** در طالع مولود نجات
 فرزند دوست دارد و فرزند از دست بود اگر او را فرزند بود فرزند او در غایت
 بود اگر صاحب سهم که آن صاحب طالع مولود دست خوی بود فرزند او را
 دین و در حرم بود زیرا که طالع تاسع حاصل است و اگر محسوس بود بر اعتقاد
 باشد در دوم فرزند او برادر کاه ملوک باشد و سلطان استقام دارند زیرا که
 دوم طالع عاشره حاصل است و اگر صاحب او مسعود بود مترکات پدر بدیشان
 رسد و اگر محسوس بود آن مترکات پدر بدیشان نرسد و مال تمام کند در
 سیم اولاد از اعظام و عفات و اقارب پدر متاع یابند و در رابع فرزند آن
 بسیار دشمن باشند و بنام اخدا باشند یا بنام اخوان اگر صاحب سابع
 مسعود بود سر اجداد بدیشان رسد و اگر محسوس بود علایع و عیوب
 سهم اولاد در سابع صاحب او مسعود سری اگر محسوس مولود را فرزند آن
 باشند که در علم و مبالغ ستوران زندگانی کنند یا از خانسان و کینهزکان
 و بود که طلیب بود و صاحبک چار کند در سابع مولود را فرزند آن باشد که
 مادی حکومت کنند و مولود زن کند که نیک و بی چون فرزند می بوده باشد

و در نهم چار زون بود در بار دوم کوتاه عمر و در هشتم رابع است
 در دوازدهم بر سر صلیب رکنه **سهم اول** در طالع مولود را مادر می شناسد بود
 فرزند را مهر بان دارد و در دوم در از عمر بود تا فرزند در دنیا بپندد و در نهم
 بهر یابد و در سیم چار زون بود اما در از عمر در رابع بود که مادرش شود و دیگر
 کند بدون از پدرش در پنج کوتاه عمر باشد در ششم در سفر بود همیشه در سابع
 مسعود خاصه که از آفتاب او را در کاه ملوک و سلاطین اندن و شدن باشد
 اگر صاحب طالع بوی و صاحب او مسعود بود و فرزند در حرمت مادر و پدر
 زید در هشتم معروف بود و در از عمر **سهم اول** در طالع مولود نجات
 فرزند دوست دارد و فرزند از دست بود اگر او را فرزند بود فرزند او در غایت
 بود اگر صاحب سهم که آن صاحب طالع مولود دست خوی بود فرزند او را
 دین و در حرم بود زیرا که طالع تاسع حاصل است و اگر محسوس بود بر اعتقاد
 باشد در دوم فرزند او برادر کاه ملوک باشد و سلطان استقام دارند زیرا که
 دوم طالع عاشره حاصل است و اگر صاحب او مسعود بود مترکات پدر بدیشان
 رسد و اگر محسوس بود آن مترکات پدر بدیشان نرسد و مال تمام کند در
 سیم اولاد از اعظام و عفات و اقارب پدر متاع یابند و در رابع فرزند آن
 بسیار دشمن باشند و بنام اخدا باشند یا بنام اخوان اگر صاحب سابع
 مسعود بود سر اجداد بدیشان رسد و اگر محسوس بود علایع و عیوب
 سهم اولاد در سابع صاحب او مسعود سری اگر محسوس مولود را فرزند آن
 باشند که در علم و مبالغ ستوران زندگانی کنند یا از خانسان و کینهزکان
 و بود که طلیب بود و صاحبک چار کند در سابع مولود را فرزند آن باشد که
 مادی حکومت کنند و مولود زن کند که نیک و بی چون فرزند می بوده باشد

و در تاسع مسعود و در نهم مولود پارسا باشد و معروف بخیر و اگر محسوس بود او را
 اولاد عاق باشد که کارهای ناشایسته کند در عاشر مسعود مولود را فرزند آن
 باشد که خدمت و کار بندگان کند و در حادی عشر در نهم مولود خصومت کینه
 و قاتل باشند خاصه که صاحب سهم محسوس بود در دوازدهم دلیل اندکی فرزند بود
 و آنچه بود باید خصومت کند و اگر صاحب خامس محسوس باشد مولود را فرزند بود **سهم**
المصر در او تاد اگر محسوس بود مولود کارهای پیوده کند و اگر مسعود بود کارها در
 ابتدا بنیان آرد آنگاه بصلاح بازار کند و در دوم مال مولود بزبان آید و در سیم
 حش را چاری در پنج بود و در چهارم پدر رنجور بود و در پنج فرزند او را چاری و در شش
 بود و در ششم دلیل مرض بنیانی بود و در هشتم رکش بود و در نهم بدین و اعتقاد
 بود و در یازدهم دوستان او فاین وی شغف باشند در دوازدهم دلیل فو دشمنان
 و طغیان ایشان بود و در ششدهم در حجه اثان **سهم اول** در طالع اگر مسعود بود
 روح او باستانی بود و کار زمان او را نود میسر شود و اگر محسوس بود او را ربح
 رسد در دوم مسعود زمان بسا اصل خواهد وی نسبت ال و میراث ایشان با وی رسد
 و اگر محسوس بود از تزویج ربح و بلا پند در سیم زمانی را خواهد که خوشان او باشند
 یا برادران او آن زمان را بزنی داشته باشد و اگر محسوس بود با زمان نکاحات کند
 که او را بجای خواهد باشد در چهارم زنی از اقارب خویش بزنی کند و بود که او زمان بزنی
 کند که خاوندان سلطانیان باشد و اگر محسوس باشد با مادر زن فساد کند در عاشر مسعود
 زمانی را بزنی کند که از وی کینه باشد و روزگاری با وی نخوشی گذرانند و اگر محسوس بود
 با دختران زن فساد کند در ششم مسعود کینهزکان را بزنی کند و یا زمان عیب ناکر
 و اگر محسوس بود کینهزکان دیگر از آن زن کند و زمان غریب را در هفتم تزویج او
 باستانی بود و اگر محسوس بود ربح و کفایت و شدت بود و در هشتم ربح پند از جهه زمانی

و در نهم چار زون بود در بار دوم کوتاه عمر و در هشتم رابع است
 در دوازدهم بر سر صلیب رکنه **سهم اول** در طالع مولود را مادر می شناسد بود
 فرزند را مهر بان دارد و در دوم در از عمر بود تا فرزند در دنیا بپندد و در نهم
 بهر یابد و در سیم چار زون بود اما در از عمر در رابع بود که مادرش شود و دیگر
 کند بدون از پدرش در پنج کوتاه عمر باشد در ششم در سفر بود همیشه در سابع
 مسعود خاصه که از آفتاب او را در کاه ملوک و سلاطین اندن و شدن باشد
 اگر صاحب طالع بوی و صاحب او مسعود بود و فرزند در حرمت مادر و پدر
 زید در هشتم معروف بود و در از عمر **سهم اول** در طالع مولود نجات
 فرزند دوست دارد و فرزند از دست بود اگر او را فرزند بود فرزند او در غایت
 بود اگر صاحب سهم که آن صاحب طالع مولود دست خوی بود فرزند او را
 دین و در حرم بود زیرا که طالع تاسع حاصل است و اگر محسوس بود بر اعتقاد
 باشد در دوم فرزند او برادر کاه ملوک باشد و سلطان استقام دارند زیرا که
 دوم طالع عاشره حاصل است و اگر صاحب او مسعود بود مترکات پدر بدیشان
 رسد و اگر محسوس بود آن مترکات پدر بدیشان نرسد و مال تمام کند در
 سیم اولاد از اعظام و عفات و اقارب پدر متاع یابند و در رابع فرزند آن
 بسیار دشمن باشند و بنام اخدا باشند یا بنام اخوان اگر صاحب سابع
 مسعود بود سر اجداد بدیشان رسد و اگر محسوس بود علایع و عیوب
 سهم اولاد در سابع صاحب او مسعود سری اگر محسوس مولود را فرزند آن
 باشند که در علم و مبالغ ستوران زندگانی کنند یا از خانسان و کینهزکان
 و بود که طلیب بود و صاحبک چار کند در سابع مولود را فرزند آن باشد که
 مادی حکومت کنند و مولود زن کند که نیک و بی چون فرزند می بوده باشد

و صاحب او در ربع دیگر بود نه در خانه خوش و نه در ولایت خوش عمل کند سهم الاغ
 در ربع صاحب او در ربع دیگر بود را در دستان باشند نه از شهر و وطن او سهم الاغ را در
 ربع صاحب او در ربع دیگر بود را در دستان باشند نه از وطن او و قوم او که اعلم
فصل در احکام سهام دیگر سهم رطل این را سهم الاوقات و البیض خوانند از درجه
 رطل یا درجه سهم السعادة و شب بخلاف این دلالت کند بر غلط و بعد غور و بر هر چه
 ضایع شود و بزرگترین و دلیل حال در که بود و دلیل زمین و ضیاع و دستان و بکل دنیا
 مردم بینگی و بی دلیل سری بود و بجات از پنج و حبس اسعاد و نکوست این سهم
 بین معانی دلالت کند **سهم المشتري** روز از سهم الغیب که بر تا مشرتی و شب
 بخلاف این و این سهم دلیل بود بر غر و غلظ و نصرت و عواقب ستوده و صلاح و طلب
 و ایمان و اجتهاد و در کتب و طلب عدل و قضا و راستی و نای مساجد و امید و هر چه یاد
 میرسد از خیرات **سهم المرفوع** روز از درجه پنج تا درجه سهم السعادة و بر قلب این بشت
 دلیل تدبیر و دلیری و شجاعت و قوت دل و محار و مکر و خدایت بود سهم الزمین
 بر روز از سهم السعادة و تا سهم الغیب و شب بخلاف این و دلیل محبت و الفت و رغبت
 و نکاح و تزویج و امثال این باشد از سعادت و نکوست این سهم بر این معنی دلالت میکند
سهم عطل و در روز از سهم الغیب تا سهم السعادة و شب بخلاف این و این سهم دلیل کار
 و درویشی و بسیار صوم و قناعت و صفای و بی و شری بود و پیری و استغفار و علوم
 مخفی طلب کردن کند و قوم کشته اند که سهام این کواکب بر روز و شب از انخاب
 میگیرند تا بوضع قمر و از درجه ان کواکب می افکنند معنی سهم رطل از مقوم رطل و
 برج از مقوم برج و برین قیاس اگر سهم الحیوة قوی حال بود مسعود دلیل داری
 عمر بود و تن درستی و شادکامی اگر نحوس بود دلیل اندکی عمر و بیماری و اندیشه بسیار بود
 سهم الاغاد الطالع موافق باشد با سهم زمره اگر این سهم و خداوند او قوی حال بود

مرود نیکو صورت و درست فرج و برین سهم توان دانست که بماند اگر در دم صاحب
 در سهم مستولی بود یا مادر ماند و اگر زهر و فقر مستولی بود بخان و اگر مادر لیل بدرضا سبت
 دارد بخان یا مادر ماند و سعاده این هم دلیل سلامت بود جوارح را و صحت بدن یافت بود از
 اموا و اگر نحوس بود یا خوش و کران جان و عاری بسیار بود اگر خواهی که شایسته سعاده
 و خیر بدانی اندر آن طالع که کوند یا پرسند بنگر اگر دلیل در او نادر بود بخل و ثبات
 و قیام بود و اگر دلیل نایل بود و والی و فساد و اگر نحوس بود ثبات این چیز بکرم و برج
 بود و اگر مسعود بود ثبات او در سعادت بود سهم المنطق و العقل دلیل نظم و تمیز و دروغ
 و عقل بود اگر این سهم مسعود بود او ناطق و با معرفت بود و اگر برج بدین سهم ناطق بود تمیز
 خاطر و زیرک بود سهم المال دلیل ثواب و سعادت و عذاب و قوام ابدان بود اگر مسعود
 بود دلیل اسایش بود و این معانی بیهیسی یا بد سهم القرض اگر نحوس بود مستولی
 بروی خطی دارد در طالع یا در بیت المال مال او را بیشتر با و کم تلف شود و اگر مسعود
 بود بر خلاف این بود سهم القسط این دلیل ضربه بود که مردم در سالک و شوارع یا بد اگر
 فراخوش کند اگر مسعود بود و مستولی بروی ناطر چیز یا بد در راهها و از آن ثواب
 یا بد و اگر افتاب ناطر بود دیگری چیزی کلمه باشد باز یا بد و اگر خلاف این بود
 و نحوس بود سوسه چیز و زرو و امثال این می افکنند و ضایع مکنند و سهم الاخوة
 در برج کثر الولد بود بسیار برادران دارد و اگر در برج عقیق بود اندک بود سهم
 موت الاخوة از انخاب گیرند تا درجه وسط السما و از طالع بیکت در بر و قیاس
 که انشا الله سهم ثالث رسد یا مستولی بر ثالث یا از ثالث بد بخار رسد یا انبسا
 سالی این سال دلیل مرکب خواهر یا برادر بود اگر سهم الاب مسعود بود دلیل درازی
 عمر پدر بود و اگر نحوس بود دلیل کوتاهی عمر او باشد سهم موت الاب برگاه
 که پیشتر از طالع بر سالی بر جی می رسد یا مستولی بروی یا از طالع و بی طالع

اگر اسند

مشری یا غیره

الکواکب بود

و مستوی بر طالع در آن سال دلیل مرک بود یا مرک کسی که بجای پدر بود سهم الاصل و
 احکام او خون احکام سهم الاب باشد سهم الاصل و الحسب اگر مسعود یا خراب
 صاحب عاشر بوی فطر بود ببطر مودت مولود شرف الاصل بود و نسب او را بچگونگی
 طعن نبود و اگر این سهم ساقط بود مختار بنحس و ارباب او نداد بوی نیکو نبی اصل و
 مطعون النسب باشد سهم القارات و الضام چون مسود بود مولود را از دهقانی
 بضمینی تمام بود و اگر محسوس بود از عمارات او را برنج و زبانی سهم الفلاطه مسود دلیل
 اشعاع بود بدوخت شستن و دهقانی و اگر محسوس بود از این جهات او را زبان افتد
 سهم العواقب الامور اگر صاحب وی در برج مستوی الطلوع بود محسوس بود مولود را غنا
 کارها بدو بود و اگر کمی سقیم الطلوع بود و یکی در برج معوج الطلوع در عواقب امور و
 اختلاف و اختلاط بود بسبب قرار بران برج افتد که صاحب سهم در وی بود یعنی که اگر
 صاحب سهم در برج مستقیم الطلوع بود عاقبتش خیر بود سهم الولد اگر در برج کثر الولد بود
 مولود را فرزندان بسیار بود اگر در برج قلیل الولد بود مولود اندک فرزندان بود اگر محسوس
 بود در برج کثر الولد باشد اما بچیزند و قرار نیابد و ارمسان آن سهم با صاحب
 او میان صاحب او تا بوی نکر در برج عدد و فرزندی بود **سهم عدد و فرزندان**
 نکرند تا سهم در کدام خانه است و صاحب او در کدام خانه بعد و چند آن برج که میان
 مرد و مولود فرزندان بود و بروج و جسدین را که در میان افتد و فرزندان حساب کنند
 و بعد و کواکب که در میان سهم و صاحب وی باشد سهم عدد و فرزندان و می باشد اگر اولیا
 فرزندان بیشتر کواکب نزد و بروج نزدیک باشد فرزندان ازین بیشتر باشد و اگر داده باشد
 فرزندان داده بیشتر باشد **سهم وقت الولد** اگر مشتری محرم با نظر ثلث و شمس
 و ترس و خفا بیدین سهم پیوندد **فرزند بود در آن وقت** چون مولود با نوح بود و نوزاد
 اگر سهم در برج مذکور بود **فرزند پسر** بود و اگر در برج مؤنث بود و دختر بود و اگر صاحب

طالع و صاحب فخر و ارباب ثلثات ایشان و این سهم و صاحب او در برج بسیار فرزند باشد
 سالها که کجک خداوند سهم بگیرد و چند آن عدد مولود بود حال پسران و سخاوت و
 و تزویج و علم ایشان از سهم الولد اندک گیرند و حال دختران و سخاوت و تزویج و علم ایشان
 از سهم الولد انانیت گیرند و بچیزند و در هر سهم و خداوند آن ایشان و او نداد و با نوح و با نوح
 و خداوند وی در وی باشد بر قدر سخاوت و محبت مرد و سهم حکم پسران و دختران بکنند اگر
 سهم پسران مسود تر باشد پسران کمتر از دختران باشد و صاحبش قوی تر و مسود تر باشد حال
 دختران بهتر از حال پسران باشد و الله اعلم سهم آنک که بداند که فرزند در شک مادر زست نماید
 اگر این سهم در برج مذکور افتد مولود مذکور بود و اگر در برج مؤنث افتد مولود مذکور بود و اگر
 خان باشد که بیوز خداوند خانه قرار از ترششان کنند و بر طالع افزایند و نسب قرار از خداوند
 خانه ترششان کنند و بر طالع فرزایند آنجا که آن سهم افتد حکم کرده شد و این حکم در فرزند نادر است
 باید که وقت این سوال حالی از شعاع با سطرلاب معلوم کنند و از آن طالع و داده خانه طالع را
 بتسویه معلوم کنند و تقویم کواکب آن ساعده در آن را بچیزند پس نگاه این عمل که گفته شد بکنند
 از نرس و ما کی فرزند خبر دهد و الله اعلم **نزد و ما کی** فرزند در شک مادر طالع وقت
 در شک کنند و تسویت خانها و تقویم کواکب اگر روز بود خداوند خانه ماه را که داده نقیض کنند
 و بر طالع افزایند اما اگر طالعی تو بخانند که آن طالع از آن دختران است یا از آن
 پسران چون این عمل بکنند و آن سهم در برج مذکور افتاده باشد طالع پسر بود و اگر در برج مؤنث
 بود آن طالع دختر بود و الله اعلم **سهم المرض** اگر مسعود بود بیماری مولود اندک بود و اگر
 محسوس بود بیماری بسیار بود و اگر سهم مسعود بود و نه محسوس خمس که کاسی بیماری برسد
 تا دانه **سهم العیبه** اگر مسعود بود از بینندگان خیر عیبه و اگر محسوس بود و بچیزند عیبه که
 سهم در برج معوج الطلوع افتاده بود و در برج کثر الولد مذکور بسیار باشد و در برج اندک
 ولد یا عیبه اندک بودند و اگر سهم بندهگان در برج افتد بنده را بفرزندی قبول کند و بر قدر سخاوت

و نخواست حکم آن کند **سهم الا ساری** اگر سهم راز داشتیم آن در ملکات مسعود بود و خاصیت مسعود بود بخانه یا بد از بد و نوب و اگر او صاحبش ساقط بودند آن طالع مولود را حبس نمود و اگر خلاف این بود و نخوس بود مولود زن یا پارسا مصلحتی نکند و اگر نخوس بود مولود زن نداشتند و سلیقه نکند **سهم التزوج الرجال** اگر طالع زن بود و سهم تزوج او مسعود بود شوهرش تنگ بود و اگر نخوس مردی بد بود حال باشد **سهم المکر** و الخداع النکاح اگر قوی حال و مسعود بود مولود زن از نامزدی پید و مالی آید این بخود حاصله که آن مرغ جیل و مکر بود چون مرغ مرغ و دخل و اگر بر خلاف این بود آن اورا بفزینند و مالی و بخورند **سهم العجز** اگر مسعود بود و در خانه شتری بود و بسیار نکاح بود از حلال و اگر نخوس بود از حرام و اگر صاحب سهم العجز ناط بود به سهم التزوج و طالع مردان مولود با زنی زنا کند از بعد زنا بکلیت بخوابد **سهم عقاب المراه** اگر در برجی ثابت بود و مستولی بوی ناط سبطی مسعود و مسعود بود ناط زن یا پارسا بود و اگر در برج دو حبسین بود و مسعود و پارسا بود اما هم رادوست دارد و اگر در برجی متعلق بود و نخوس یا پارسا بود و از آن مرغ و یا پند اگر سهم التزوج الرجال و النساء هر سه که بروز و شب از درجه زهر کینه تا درجه سهم طالع و طالع میکند و نخوس بود مرد و زن بکلیت مرد و رسوا شوند و اگر در نخوس بود زحل و آن سهم نخوس بود مولود هرگز زن نکند **سهم وقت التزوج** چون شتری بدین سهم بودند دلیل تزوج حلال بود **سهم حلیت التزوج** اگر مسعود بود تزوج او با سانی براید اگر نخوس بود این بسیار رسد بوی و عاقبت آن تصدق و صلح آید **سهم الا قرآن** اگر نخوس بود با خوشی زن دوست بود و از آن منافعی یابد و اگر نخوس بود بر خلاف این بود **سهم الهو** اگر در او تاد باشد بسیار حصوت بود اگر نخوس بود آن سهم از آن حصوت حرمت و مالی یابد و اگر آن مسعود بود و خلاف بود اگر آن سهم باشد و نه در طالع افتد مولود حصوت مردمان نکند و قاضی بود و اما آن **سهم الموت** اگر نخوس و صاحب نخوس بود و سعاد ساقط بودند مولود عاقبت بد بود و او را بکشند و اگر سهم الموت مسعود بود و جدا و دمسجد بود و سعاد ناط نداشتند

حکومت

نیکو بود **سم الکواکب القماری** این سم را روزی از درجه خد و نذ طالع گیرند تا
بقر و شب خلاف آن و بر طالع زیادت کنند اگر این سم در برجی متطوع الاغضا بود
مخسوس اورا کشند یا بعضی ازو بیزند اگر خد او ندان این سم خد او ندان من با
خد او ند طالع بید که مخسوس باشد اورا ناکاه شدند **سم سنده الحرف** اگر این
سم یا صاحب او یا صاحب طالع یا سیلاب بید که روزی بود در بسیار پجاری و بکت
در پنج دند و شرف ملک بسیار رسد و اگر اشیا طالع یکسال بدین برج رسد
یا بدین سم یا صاحب سم این سال همه خوف و بکت بود و اشیا هر یک سال یک
برود **سم الوه و طالع البشیر** چون تیسیر این سم برج طالع رسد و اشیا طالع
این سال یا طالع رسد این سال هم خوف بود اگر این سم مخسوس بود و در برجی نشاند
بود و موجود در همه عمر در برج و طالع بود **سم السفری** اگر این سم در برج یا جایی بود
بود اگر سفر یا کند شایع چید و اگر مخسوس بود برج و طالع این **سم السفری البی**
اگر این سم مسود و در برج خلکی بود در سفر بر خشکی کردن متاع یا بد و اگر مخسوس بود
بے منفعت بود و در برج پند **سم الودع** اگر این سم یا صاحب طالع بود یا با
سیلاب بود موجود یا رسا بود و اگر اول او حسی یا ظری باشد هم دلیل و دوع بود و اگر
بر خلاف این بود غاسق بود **سم السلطان و البقرة و النفر** اگر استولی برین سم
بود و متاع یا صاحب طالع بود و هم سم مسود بود و موجود بدجله دشمنان ظری یا بد **سم**
السیاده و مرقین **سم النخس** اگر این سم یا صاحب او مخسوس بود موجود حاصل
الله کرد و اگر مسود بود موجود نزد که سلاطین و ملوک معروف باشد و حاجی و عین
یا بد اگر این سم یا کوئی افتد در وسط السما موجود را ولایتی و ریاستی مساعدت کند
سم الحید و الشریط اگر این سم مسود بود و ماخذ او ند طالع محج بود موجود خدمت
سلطان کند و یا لشکر باشد **سم علی الشفان** اگر این سم یا صاحب او مسود یا

[illegible]

مولود مروق بود از اعالی سلطان و روزی میزد بود و اگر این سیم در هر روز از او سنبه بود کار می کند
بدست خوش که ملک و سلاطین بدان حاجت باشند و اگر مزاج اولاد عالی بود از آن نال باید
سیم العمل باید سیم و انچه است این سیم دلیل بر کوی و کیا گری بود و اگر در برج انسی دلیل خاص
و امثال این بود و اگر در خانه عطار بود و در برج دست بود **سیم الشرف** اگر در وسط الساعه بود
جاء عریض باید و همچنین اگر با شتری در نوح سیم افتد بسعاده این سیم دلیل محبت بود **سیم الملك**
والسلطان اگر این سیم صاحب و سعاد بود مولود مهوری بود و زکوة که ملک تولی و قبول کند
و بنواید او رجعت نماید **سیم العقل و سید العزیز** این سیم دلیل بر محبت عوام و در مشکلات
کار را بود اگر محل فوق الارض بود و شتری برین سیم نافر بود این سیم استنباط علوم کند
برای و دانش خوش خاصه که قمر و سیم العیوب سود باشد **سیم العلم و الحکم** اگر ز محل شتری
نظری منوال از زمین سیم صاحب طالع نافر بود این سیم علم و ستود بود و اگر عطار نافر
برین سیم مولود خداوند تجربت و معرفت بود تمام در کارها و معروف بدان **سیم الفیاض**
این سیم اگر در دینی بود و عطاره و زمین برین سیم نافر بود مولود تواریخ و اخبار که دشمنان
غایت نکوداند و او را نوازد یا بود خاصه که در خانه زمین بود و اگر خلاف این بود از
احادیث که دشمنان می ندانند **سیم خبر الحی** **سیم الباطل** اگر این سیم در دینی بود و در
برخی سیم الطلوع و ثابت خبر راست بود و اگر این سیم زایل بود و در برج معوج الطلوع افتاد
بود این خبر باطل بود **سیم المدبرین** و الوزراء و السلاطین اگر این سیم خداوند او نوی
حالی باشند و در او تاد صاحب طالع مکرر بود و در او تاد و سعاد نظر دارند و خوش
ساقط باشند مولود زیرک و تیز خاطر و قوی طبع بود و بود که در اوست کند یا در هر کوی
یا خارج شتانی و زرا و سلاطین و کارهای بزرگ بدست او بر آید **سیم المعاده** و المردین
فی الناس اگر این سیم صاحب خوش بود مولود حامل الذکر بود و اگر مسعود بود نزدیک
سلاطین و ملک معروف بود و او را جامی و مرتبتی بود و اگر این سیم با کوی سعاد در وسط الساعه

افته خداوند ولایت و ریاست و بر کوی کرده **سیم العمل باید سیم و انچه است** این سیم
دلیل بر کوی و کیا گری بود و اگر در برج انسی و اندان بود و اگر در خانه عطار بود
جواب دست بود **سیم تجارت و الشری و البیع** اگر این سیم صاحب او مسعود بود مولود را
از تجارت و بیع و شری نکو آید و اگر خوش بود و نفع چند بدین جهت **سیم الدین باید سیم**
اگر این سیم صاحب او صاحب طالع امتزاجی دارد و مولود را در ممالک خوش خبر قرار
نموده و آن کار تمام کند و مجد بود و اگر مردم را کای پیش آید اندکی نداند که آن کار
کریه یا اگر در فی طالع وقتان سلبه کیر خوان سیم معلوم کند که این سیم با سعاد باشد
ان کار شاید کردن و اگر خوش بود از کسند **سیم الرجا** اگر مسعود بود و تاد که از روی
مایل کرده و اگر خوش بود خلاف بود **سیم المحبت فی الناس** اگر این سیم با مسعود بود
یا در خانه مسعود مولود محبوب بود و نزدیک خلق و اگر با خوش بود مولود شری و بخان
بود **سیم المعروف فی الناس** اگر بر شترین یا بر شت افتد بود با مسعود بود
مولود کواج مردمان قیام نماید و کارها مردان ر دست کند و آسار را مراد حاصل آید **سیم**
الحج اگر مسعود بود صاحب طالع هم مولود را نواح بود در پیشه کارها و مطالب او پیشتر
میسر شود باسانی و اگر بر خلاف این بود بر خود و بر دوستان نامبارک بود **سیم الشوق**
و الحکم علی الدنیا اگر مسعود بود خاصه شتری مولود شوق خوش را خلوت دارد و اگر
سبح خوش بود شوق بر روی ستولی بود **سیم الاصدقا** اگر این سیم صاحب او مسعود از دوستان
خیر یابد و دوستان او وی **سیم خیر النفس** اگر این سیم صاحب او مسعود باشد شتری
کست و روی و علم بود خاصه که این سیم در برج اجاز باشد و اگر خوش بود عبوس و ناخوش زنی
بود **سیم الاضطراب** این سیم توان دانست میان مرد و عیال شوقی بود یا دشمنی اگر این سیم در
عیال و کوی در برج بود و در دیگر طالع در برج که ان سیم صاحب یکدیگر باشند مثال این باشد که
که در طالع یکی در سنبه بود و دیگری در حوت میان ایشان منادات بود **سیم انجم و کسره و انچه فی المیزان**

اگر این سهم صاحب او مخرج باشد بسم السعاده مولود در منزل خودش تنعم بود و سخن و جوانی
 و سخنهای لذیذ سازد و خوشتر از بود و اگر نخوس بود خلاف این بود **سهم المولد و المذموم**
 اگر این سهم شتری مسعود بود مولود هر کاری که کند نزد یک خلق مشهور شود و او را بدان می
 گویند و اگر نخوس بود هیچ کاری از وی نستانند **سهم المذموم** بر ترس یا متاع طالع بود
 و صاحب طالع مولود بسیار دشمن بود اگر بر خلاف این بود اندک دشمن بود **سهم الشقاء**
سهم البطلان را سیر بر انداختن سیر بطلان نخوس رسد دلیل کثرت بود در آن سال و اگر
 بسود رسد دلیل سعاده بود در آن سال **سهم الفروسیه الشقاء** اگر برسد پس مرغ یا
 بود مولود علوم ریاضیه و سوارانی بگوید اند و او آب سلاج و شمش و نیزه بکار داشت
 نیکو اند **سهم النجاة والشفقة** اگر این سهم برسد پس شتری یا مرغ نوید یا در پوت نخوس بود
 قوی حال بود و قوی دل و جنگی و قتل **سهم الممنون که الاحیاء** اگر صاحب طالع بود یا
 با که خدا در سرج رطب مولود غلیظ و ایمن و با عطار بود یا با مرغ و یا عطار
 و مرغ بر وی ستولی بود خیف بدن بود **سهم المکر و الخداع** اگر این سهم صاحب او مرغ
 مخرج بود یا صاحب طالع مولود خبیث و صاحب خداع و مکر بود و دای و اگر مسعود
 بود از آن منفعت یابد و اگر نخوس بود از آن بلا بیند و اگر عطار و یا مرغ بود بدین سهم
 بود مولود بحیل و لغیا کثید و در دزدی و شکار بود **سهم موضع الحاح** اگر مسعود بود او صاحب
 او هم سود بود خواهی او بودی براید اگر خلاف این بود ویر تر براید و این سهم از انواع مہم
 بکار دارند که بدانند که ارجح جنس است بدین سهم و دلیل طالع منعم شود **سهم الضرورة**
و تاجیر انواع اگر این سهم صاحب او با زحل هم بود و با وی اتصالی اندام مولود که مال بود
 و هیچ حرکت نکند الا وقت ضرورت و در مال کی و اگر صاحب این سهم دلیل مال را منحوس کند
 مال و سبیل کا بلی زبان آید **سهم النجاة** اگر این سهم را در او تاد و مایل الوند باشند مسعود
 بود صاحب طالع شکافات کند بر همه کارها اگر نخوس بود سهل دارد شکافات خیر است

و نیکو

و نیکو کردن **سهم العمل الخیر** اگر این سهم صاحب او متول بود در برج ثابت
 مولود حق دوست دارد و دوسته طرق عدل و انصاف و حق سپرد و اگر در برج
 متقلب بود نخوس حق قی نکند و اگر در برج متقلب بود و مسعود حق اند و در آن
 کار نکند و جمله این سهام که در طالع بکار دارند بشما سهم آید اگر این سهم یا کمتر یا بیشتر
 در یک برج افتد و در یک درج حکم هر یکی بخلاف حکم دیگری بود و دیگر دلائل مایل بر آید
 کرد و احکام حکم کتبه **فصل ششم در احکام اشیاء عشره کوکب و ارباع و احکام**
نظر کوکب یکدیگر در وقت ولادت و احکام راس و ذنب اشیاء عشره
زحل در طالع غنی و مکرم و محترم بود در دوم بسیار مال بود و خلق اختلاط دارند و او را
 در سیم او را برادری همتراز بود در چهارم مادرش یا پدرش در حال کودکی او بپزند
 در غم فرزندش بپزد و در ششم تن درشت باشد در هفتم اندر کودکی زن کند در سیم
 مرکش بر بود در نهم سفر بسیار کند و در دهم بدخوی باشد در یازدهم متغور باشد
 در دوازدهم هم متغور بود **اشاء عشره سیری** در طالع سکنت بود در دوم خداوند
 مال بود در سیم از خوشان شاد میزند در چهارم از پدر و ضیاع مصف یا بد
 در غم فرزند آن بود و هدا یا یا بد در ششم از سبغ و حدت کاران منافعی یا بد
 در هفتم کار تزویج بر مراد او باشد و ساک و در ششم از جای که نه دور رسد
 میراث سردار و مال زمان بد و رسد در نهم از سفر و علم نیکو یا بد در دهم
 عمل سلطان کند حاصه که شتری قوی حال بود در یازدهم اسد ما و فاشود و
 نیکو بود و دوست دار یک دل دارد در دوازدهم از اعدای و بلا بیند
اشاء عشره مخرج از جلد و ستور و سلاج منافعی دارد در دوم از تجارت
 مال یا بد و از جلد در سیم با اقارب حصول کند در چهارم از ضیاع و در پنجم
 پند در غم فرزند آن ناسار کار را باشند یا خود نمود در ششم بکار نکند

۱۱ اندیش بر آید
 در ۱۲ متور شوند
 دشمنانش

که او را از آن ضرری بود و قرآن افساب و زهره اگر شرفی بود بر روز دغی بود
بش بود و شام و محبت یابد از خلق و نیکو عمل و تیر پیر بود و قرآن افساب
با عطار و مو بود و حکیم و ادیب بود و دیر و محاسب و مضبوط و نیز دیگر
خلق ارادت و علم عز و جاه که عطار و مستقیم بود و شریف و ریاستی بزرگ
یابد و بر جماعتی زمان ده بود و فاضل تر آن بود که عطار در صورت و حدود
خوش بود و قرآن افساب و ماه اندک عمر بود و ادر اصل کونا کون بود و
بصره بود اما اگر از تمارنه در گذشته باشد دلیل ولایت و عز و جاه بود و شرف
و جمع مال و ذخایر و عمارات بنا ما و الملک و نواید یافتن از سلطان
بودن کارها او را استقامت و کار مردم بر دست او کشایش بود و قرآن
زهره و عطار و حسن العمل بود و زنان پارسا کنه و دانی سبب بر و نعمت
کشد اگر در طالع باشد قوت و مال زیاد شود و از زمان منفعت یابد
عطار و زهره بعید النظر و ادیب و فصیح و کن ده روی بود و یک زمان
با و پائی ندارند که حریص بود بر زمان بیکانگان و زمان خوش ترا
دوست ندارند و اگر در خط خوش باشد و لیکن که اب بود و بر سر طریق
ثابت نه ایستد اگر سعود پیش نظر بود مادر او عاقله بود اما بخل طاعت
مردی مبتلا شود اگر درجات قدر از درجات عطار و بیشتر بود یعنی که قدر از
عطار و در گذشته بود فاضلتر شلث کو ایک زحل به شلث شتری قوی
و حکم بود و ضیاع بسیار دارد و بود که علی سلطان کند و امن ملک بود و
نزدک نسب اگر عطار و پیش نظر بود ادیب و عالم و دواقف بر اسرار اما
از اولاد اشخاص و برخورداری نیابد زحل شلث مرغ متبل و مخد بود و
کارها و چهره معروف و خواهران و برادران که از او بزرگتر باشند محبت یابند

زحل شلث افساب رفیع الجاه و الخیر له باشد و معروف بود و مردم
بروی شای فراوان گویند و درند که فاضلتر بود و از هر زمان شای پند و
عز و یار عزیز و حکم بود **زحل شلث زهره** سخن کوی و پاکیزه نفس
و با نیت و رفاقت بود و مینات روی نیکو دارد و کریم بود و از دوستان بهره
تمام یابد اما متوهم و شنان مبتلا شود که بد و حسد برند **زحل شلث عطار**
عاطل و روی رای و نگو نظر بود و ثبات قدم و در کاری که کند طریق نیکو میسر کرد
و پاکیزه نفس بود و بود که نجم بود یا کاتب استوفی یا مسند س متول بود **زحل**
به شلث قمر بزرگوار بود و مال بسیار بود و از ملک و ایا و تخمه یابد و اول
عمر میراث یابد و مردم بوی شای بسیار گویند و با اشراف محالطه کنند اگر قمر
زاید النور بود و در حساب ناقص زیادت نیکو روی بود و بی آله بشود و مبتلی
شود بشر جامع از احصاء **شتری به شلث مرغ** شک نجات بود و مقدم قوی با
و نیکو نه پیر و کرامتی و مترقی یابد از بزرگان **شتری به شلث افساب**
دلیل بر صلاحیت ترویج بود و فرزند و غیر در خوشی و راحت که اشش **شتری**
به شلث زهره مجرب بود در دل خلق و نیکو صورت و مینات و نیکو لباس و حافظ
و زبرک و از جهت دوستیان جاسی و منفعتی یابد و از زمان نیز منافع یابد **شتری**
به شلث عطار حکیم و فصیح بود و صاحب رای و تدبیر بود و از اتران خوش
قدم گردد و بسندیده اهل و شهر خوش باشد و متواضع بود و در وی هیچ صفت و حاجت
نمود **شتری به شلث ماه** معروف و زبرک بود و در شرف زمان و خلق بروی
شاکتند و ولایت داری کند و میرت او نیکو بود چون قمر زاید النور بود **مرغ**
به شلث افساب خداوند او را مرد و لوانی و جاه بود و رفعت و چون شتری

داشتن ناظر بود مکرر و مکرر بود **مرح** به تثلیث **زهرج** متاقل و پیر و مرکب
 و غنی و متول در زمان بسیار دوست دارد که آنرا تحمل و متداری بود و بر
 خلق بسیار فرمان دهد و زنی صلح با جمال خواهد اما جنبش الغرض بود **مرح**
به تثلیث عطارد حافظ و منطق و کارکنده از غنی و علم بهر یابد و عالم
 بود بجنومات **مرح** به تثلیث **ماه** در سلاطین و قمر ناقص النور خیر و منفعت
 و شادی یابد و معانی او روا شود و اگر شتری بوی ناظر بود خمر و خمر بزرگ و
 و ولایت و در سیلا و روزی در زیادت نوز بختی بود او را در نین و چارگی کشد
اقباب به تثلیث قمر دلیل ریاست و بزرگواری بود حامیه که قمر زاید بود در نور و
زهره به تثلیث عطارد و سیکنی و متول بود و عینا روح و متول و شریف عالم بعلم
 و مستقی و علوم ادیان و پاکیزه لباس بود و دربان بر خلق **زهره به تثلیث و**
تندیس قمر عالم و حافظ و حکیم بود و علم از خاطر و طبع و شش استخراج کند و علوم روز
 کنند نیکو اند و نظرت پس کمتر بود از اثبات و صیغ **ترج زحل و مشتری**
 مالش نقصان ببرد و در کار او کردن بود و بر سج او را قرار بده و سج کار کند
 که بروی و مال بود و مال را بکشت رسد و مال بدرد آن تباہ کند و بزبان آید
 که غرض زحل شمال بود **زحل ترجیح** چون در عاشر بود بود و انکار و عاشر
 شود و عاشر یکا شد از یکم و سات غلیظ و مال بدردش تباہ شود و خوشان او زنی
 بگیرند و بود که از جای بلند منفعت **زحل ترجیح اقباب** چون زحل در عاشر اقباب
 بود و مال که از بر اقباب و عاشر بدست آرد تباہ شود و خوشان با وی خصومت کنند
 و کار او خیر بود و اگر اقباب بر عاشر وی بود چارگی و بلا کشد و کوتاه عمر بود و او را
 بهم بود از علت جذام و فاجع و اشال آن و سیئت او بد بود **زحل ترجیح**
 چون زحل در عاشر او بود بزبان بدستلا شود و ارش آن بیج خلق نیاید و رج

و با چند ایشان و اگر زهره در عاشر زحل بود زنا پرست و غریز نفس او را بدست آید و بکر را بدست
 و از زحل در رج عطارد چون زحل در عاشر بود اقباب و بکشت و با چند و بکشت بکشت
 غنوی مبتلا شود و در زبان او آفتی و بدیدار کشتش اگر عطارد در عاشر زحل باشد
 این طالع لغایت محسوس بود و اگر سعدی ناظر بود صغی از نین نخوت دفع افتد
زحل ترجیح قمر چون زحل در عاشر قمر بود کامل بود و رج و با چند و مال دارد
 بزبان آید و مسان او و در خصومت بود و اگر قمر در عاشر زحل بود مرکب در شش
 بود و سعادت و عداوت متلا شود و مضاض بود و مادر او دشمن دارد و بود که
 مادر بدست وی تباک شود و بزنی سلیطه که او را دوست دارد متلا شود **مشتری**
به ترجیح مشتری در عاشر مرج کرامت و منفعت یابد از ملوک و برین تبار
 بود و بود که شمش و مصور بود و شرفی یابد باز تلف کند هر آنچه بدست آورده
 باشد اگر مرج در وسط السما مشتری بود نیز خاطر و قوی حال بود و مرج بر
 طلب معیشت خوش و لیکن مالش هر روز در نقصان بود و از عمل سلطان گشت
 رسد **مشتری ترجیح اقباب** پدر او شریف بود و زکوار اما دروش بود
 و بخت افتد و از وطن خوش اشغال کند و در آن مبتلا شود و اگر مشتری در
 عاشر اقباب بود مادر و پدر او عز و شرف یابند و او بر خلق بسیار رجحان
 دارد و همه از او پدر و مادر خیر و منفعت یابد

مرح **مرح** چون مرغ در عاشر زهر بود بد بود و علم خوش در عداوة قوی می کند
 و در آن مثل شود و از زمان آفت پند و بلا و چاروی صعب کشد و اگر در برج مثل
 برین شکل مولود بخش بود یا جلقی و تزویج او بد بود و بدان سبب غنا بسیار حاصل
 او را و اگر طالع زنی بود آن زن فاجره بود و اما آن نوزمان دارد اگر نمره در
 عاشر مرغ بود و خوشی نهایت بنانه ارد و از علامت خلق کمتر بود **مرح**
عطار **مرح** در عاشر عطار در مردم بادی در مانند و همیشه روزگار در صورت
 که ابد و ساعه و غار بود و شرانگیز و خصومت جوی اگر عطار در عاشر مرغ بود علوم
 و علوم دقتان باشد و خبیث النیة و الکفر و محار و کجاری بود **مرح** **مرح**
 اگر مرغ در عاشر قمر بود مادرش در و شش و پوه شود و بود که مولود دوانه شود و بود
 که ستواری شود در مدرسه یا در صومعه اگر قمر در عاشر مرغ بود مادرش به قدر بلوغ
 و در و شش و بد حال باشد مادرش و برهمنی که بنا می گویند و در حله مادرش از زبان
 خلق شنود مرغ بود **افاق** **مرح** **مرح** بالموک و اشراف محال که کند و ازین
 خیر و منفعت یابد و چون سعدین اگر در آن نظر دارد و قزاید النور بود و اگر شش
 نظر دارد دلیل کوتاهی عمر و زندگانی بد بود و اگر خوش نظر دارد و شتری بقر نظر
 ندارد قوی و جلد بود در شروشه و بلا جستن **زهر** **مرح** **مرح** حسن النطق و
 المعیثه بود و از خاطر خوشی چه نا استخراج کند و او با جاعتی موافقت کند که او را
 از آن موافقت بد افتد و اگر خوش نظر کند او را بلایی عظیم رسد از مری که سن

آن بود حداله کند یا از جبهه زمان **عطار** **مرح** **مرح** چون سود و برین
 ناظر بود دلیل حسن و ادب و رای و فکرت بود و آداب و صنعت و دست
 نیکو و اندوشتناسد و بود که علوم میااست شناسد و علوم کارزنا
 و رعانی اب و علم و پیری بحسب مواضع بروج و دیالکتیک و بر طالع اگر
 خوش بدین نظر دارد بسیار نهای مالی افتد و بر او قوی دشمنان
 و حاسد آن قصدی کند و بود که بحسب متلا شود و تنگ معیشت باشد **زحل**
زحل **زحل** بد حال و اندک عقل و تدبیر بود و از جبهه قز زهر مرغ و بلا
 پند و اگر زحل در طالع بود و شتری در سابع حال او در اول عمر بد بود
 پس جاه و منزلت یابد و بعد از آن اگر شتری در طالع بود و زحل در سابع
 برادر همتش هلاک شود و از دشمنان بلا و بری چند **زحل** **زحل** **زحل**
 در و شش و بد معیشت بود با فاقات بسیار متلا شود و نکته های عظیم و مراض
 بود و هلاک او برود و بود و اگر در برجی رطب باشد طالع بود یا صیاد
 ماهی و از علوم میاه و قتی داند و از سورا مزاج بارد هلاک شد و اگر در
 بروج سباع باشد یا در بروج ذوا بره قزایم از سباع و استوار او را
 افتی رسد **زحل** **زحل** **افاق** **زحل** نظر شتری در شش بد حال بود و کسب
 دست حاجت باشد و زمین بود و مادر و پدرش هلاک شود و مرکب او
 و مرکب پدرش بد بود **زحل** **زحل** **زهر** فاسق و فاجر بود و او را
 امور دشواری بجل تمت به بجل امانت بود که زن بکند اگر زنی پوه کند
 در و شش و چارگون بود و از زمان شادی چند **زحل** **زحل** **زحل** **عطار**
 زبان او را افتی بود و ناخجی او دشوار توان فهم کردن خاصه که
 در بروج میایی بود یا در برجی صورت **زحل** **زحل** **زحل** **زحل** مال پدرش

این بود حداله کند یا از جبهه زمان عطار مرغ مرغ چون سود و برین ناظر بود دلیل حسن و ادب و رای و فکرت بود و آداب و صنعت و دست نیکو و اندوشتناسد و بود که علوم میااست شناسد و علوم کارزنا و رعانی اب و علم و پیری بحسب مواضع بروج و دیالکتیک و بر طالع اگر خوش بدین نظر دارد بسیار نهای مالی افتد و بر او قوی دشمنان و حاسد آن قصدی کند و بود که بحسب متلا شود و تنگ معیشت باشد زحل زحل زحل بد حال و اندک عقل و تدبیر بود و از جبهه قز زهر مرغ و بلا پند و اگر زحل در طالع بود و شتری در سابع حال او در اول عمر بد بود پس جاه و منزلت یابد و بعد از آن اگر شتری در طالع بود و زحل در سابع برادر همتش هلاک شود و از دشمنان بلا و بری چند زحل زحل زحل در و شش و بد معیشت بود با فاقات بسیار متلا شود و نکته های عظیم و مراض بود و هلاک او برود و بود و اگر در برجی رطب باشد طالع بود یا صیاد ماهی و از علوم میاه و قتی داند و از سورا مزاج بارد هلاک شد و اگر در بروج سباع باشد یا در بروج ذوا بره قزایم از سباع و استوار او را افتی رسد زحل زحل افاق زحل نظر شتری در شش بد حال بود و کسب دست حاجت باشد و زمین بود و مادر و پدرش هلاک شود و مرکب او و مرکب پدرش بد بود زحل زحل زهر فاسق و فاجر بود و او را امور دشواری بجل تمت به بجل امانت بود که زن بکند اگر زنی پوه کند در و شش و چارگون بود و از زمان شادی چند زحل زحل زحل عطار زبان او را افتی بود و ناخجی او دشوار توان فهم کردن خاصه که در بروج میایی بود یا در برجی صورت زحل زحل زحل زحل مال پدرش

بعضی از برادران او مملک شوند و پدر او را آفتی رسد و بعضی از دشمنان طغیان
 دارند و کجفت بود بکجفت و در حضرت ملوک علی کند و اگر مرغ در عاشر بود یا در حادی
 عشر عاقبتش بد بود و کله شش تیره گردد و اگر مشتری در طالع بود و مرغ در
 طالع و مخفی بدش آن ناظر در اول عمر صاحب فاقه و صاحب حاجت بود و مملکت آن
 خوش متلا شود و اگر در برجی متقلب بود بکجخت مبتلا شود از منزل خوش و مال
 پدرش تباه شود و بود که کینه کار را زنی کند یا زنی ناکس او و اگر زمره و مرغ
 و عطار و مشتری نظر دارند فساد کار را بود و اگر زمره مشتری بود در طالع و یا مرغ
 در طالع بود و مشتری در طالع با مرغ عینه اگر زمره مشتری نظر بود و هر دو هم
 ناظر باشند کاتبی عظیم یا عالمی بعید النظر باشد **مرغ اگر در طالع بود** و مبتلا
 نهاری بود و او را از آن برج نصیبی شود و زحل بوی ناظر آفات و امراض رسد و او را
 و پدرش مملک شود و او را فرزند شود و همچنین در موالید زنان بد بود اگر مشتری
 نظر دارد صاحب بود و حسن الحال و اگر در طالعش بود و مشتری در طالع بود
 و زحل در رابع مادر و پدرش مملک شوند رفو و او جنبش خویش بد حال بود
 و او را افکاری رسد اگر سیلا و سیح بود بهتر بود خاصه در برجی مونس و مشتری بوی
 ناظر بود و اگر در ثانی بود از طالع بعضی از مال او تباه شود و اگر اقیاب ناظر بود
 بدتر بود و اگر زمره با مرغ بود در عاشر یا رابع مال و عیش بزبان آید و اگر مرغ
 در طالع بود یکی از نیرین بوی ناظر میان او و مادر و پدر هر دو ای افتد **زمره در**
طالع یا در وندی دیگر یا بایل الوندی شرقی زیا صورت و پاکیزه اطراف
 بود و نیزه یک خلق سستوده بود اگر عطار و مرغ بوی ناظر بود خانه بود
 اگر زحل نظر دارد زنی پدر را بزی کند اگر عطار در جزا بود و سولود امیری
 بود و منزلی و حاجی یا بد و سبب علم محترم بود خاصه که عطار در طالع

خلیه دارد و اگر مرغ در ثانی عطار بود از برج طالع مال دارد و در غف کند
 اگر در طالع بود و زحل در ثانی او بود عاقبتش بد بود و سبب زنان تنگ شود
 و اگر در طالع بود و زحل در عاشر خوب زنان در آن بود و سفر بسیار کند پیش
 عمر باز بوطن آید و در مسکن خوش ممکن بود اگر در سیاد مردان بود در وسط السما
 در برجی مونس و شوازی بکار او راه یابد بود که مخفی بود و اگر در طالع بود و زنی
 ناکس نیست کند اگر در رابع بود در برج مذکور مبتلا نهاری بود و مرغ از عاشر ناظر
 بود و زنی که بزی کند مملک شود **عطار در طالع** یا در عاشر شرقی یا در مایل الوندی
 در برج متقلب و بیرون معروف بود و یا خفای بود و اگر در برجی مونس بود و یا کسی و
 زنی بیاید از جنه زنان اگر زمره با وی بود در طالع با وسط السما معنی بود یا عمر
 مرغی بزرگ یک خلاق اگر مشتری مادی بود صاحب کرامات و مینوار بود اگر در
 برج طالع بود و متقلب نکوتر بود اگر مرغ بوی ناظر بود کار زمان و او را آن تباه
 شوند و اگر در وند الاض بود و جوس بوی ناظر بود در وند کذاب بود و ساحر
زمره در طالع عاقل و نکو منظر بود و بکجفت و با همتان مخالفت کند و مبر را بدو
 حاجت بود و بر قوم خوش ممتی راند و زنگانی دراز بود و زنی محشم کند و اگر
 سعدان ناظر باشند به ثلث و تسدیس آن سعادت نماید اگر خصال آن
 ناظر باشند بکار و اگر در چهارم بود سفر بسیار کند و دلهای برنش بر آید و
 بدشوازی زندگانی کند نظر خوش آن معنی از بدیها زیادت کند و سعود
 بدیها بکار و اگر در هفتم بود محبت میان بود و نام پدر بر وی افتد و مال
 یابد و اگر اقیاب باقی بود زنان بسیار کند تا فرزندش مخالف وی بود اگر
 مشتری و زمره بطر مودت ناظر باشند سعادت نماید و اگر خوش طر
 باشند خوشتر از زیاده کج نظر ملک و اگر در عاشر بود نام مردار بود و زمره

یا در مایل الوندی

از بواسیر و اورام و اشال این **در سیر اسد** دلیل نکاح زشت بود و زیاده از ط
 شہوت بود **در سیر سنبله** سمران دلالت کند که در اصل گشتم و بران سبب شہوت
 حاصل آید **در سیر نمران** بسیار اندیشه بود و آفتی از آتش بوی رسد **در سیر غریب**
 دلیل بود که در سن سال دروغ بسیار گوید و نکاح و شہوت وی زیاد شود و باز آن
 بر سبب مخالفت کند **در سیر قوس** اندر امور صلاح و بی گشت و زنی رسد اورا
در سیر جدی نکاح بیشتر تا خوشان کند و زنی بوی رسد **در سیر دلو** دست نمک بود
 و اعمال خیر بسیار کند **در سیر حوت** از مواضع آب ریخ کند و الله اعلم **الحکم**
کوکب وقت تحویل در صدد یکدیگر رخی در حد خوش علی سلطان کند و با خداوند
 مراتب شرف است کند **زحل در حد مشتری** مالی در فتنه بدست وی افتد و قدرش
 زیاد شود و از در چشم رنجور باشد و میان او وزن دوری افتد و خوشان اورا
 اندک بایه بچی رسد **در حد مریخ** زمان نرگوار کند و سبب زمان اند و بکمی شود
 و بعضی را از خوشان او را آئین رنجی رسد **در حد زهر** از در شکم رنجور باشد و از
 زمان رنجور شود و پدرش چار شود پیر زنی بدوستی کرد **در حد عطارد** از زمان
 رنجور شود و بعضی از فرزندان او سببی سوزند تا از چیزی می مژدند **مشتری در حد**
زحل مالی دیرینه بدست افتد و نفقه و خرج بسیار کند و سبب فرزند رنجور شود و در خوشی
 پنهانی اورا علی رسد **در حد خوش** مال و بنده زیاد شود **در حد مریخ** چاری
 رسد بوی و منفعت و بعضی از زمان وی رنج میمند و پیر با وی احسان کند **در حد دلو**
 اعمال خیر کند و مال و جاه زیاد شود **در حد عطارد** چاری رسد و طلب علوم
 کند و مال پدر تلف کند و عاقبت کارش خیر بود **مریخ در حد زحل**
 خوشان او را رنج رسد یا ویرا خوشی عزیز نمیرد و زنی غریب کند **در حد**
مشتری مالی زیاد شود از جهت بدایا و شہوت افتد و سفر کند و پچار شود

و ان مذکور

وزن ناماسته کند **در حد خوش** از حد چهار پارخ میند و شہوت کند و او ملوک طیر
 باید **در حد زهر** بروی شاگویند و بزنان ناپارس و عبت کند و ارشانی باید
 و به عبت شود و از آن رنج بکند **در حد عطارد** دشمنان روی بسیار شوند و بدان
 سبب رنجور شود **حکم آفتاب در سیر حمل سال** در آن حد که در اصل صده باشد
 در ماهها چون در حد زحل افتد مال زیاد شود و در حد مشتری خوشدل شود و در حد
 صورتی افتد **در حد مریخ** نکاح زیاد کند **در حد عطارد** از طغیات عطارد رنجور شود
 رنج در حد خوش علی ارجه سلطان کند و پاک فی بخشند و خداوند آن دن خالط کند و پاک
 زندگ کند و حال میان او و اهل او تباه شود و جای سر آن آبادان کند **در حد**
 چیزی از در وی بوی رسد و علی در بخش رسد و قدرش بفراید و در میان او و زنان دوری
 افتد و برادران متهم را بگوید رسد **در حد مریخ** به ارجه زمان و مال در آن زمان
 او رنجور و برادران او را آفتی رسد از آئین و از دیگر گونه قیام **در حد زهر** سنگ و شیشه
 او را در وی رسد و معنی بود که فرزندش نبود و فرزند غیر چار دوست دارد و زن را زودتر
 شود و پدر را بگوید رسد **در حد عطارد** از جهت زمان و فرزند غم رسد و با سبب کنی
 کند و با نرگوار شہوت کند و چیزی از وی مژدند و شازعت بسیار کند **مشتری در حد**
زحل عذاب بندد و مال و در آن و زمان فایده باید و نفقه و شہوت بفراید و ارجه
 فرزند و تنگی رسد و علی نهانی رسد و اگر سود بود جا و مال بفراید **در حد خوش**
 و بنده کن بفراید و فرزند آید و تجارت کند و خانه زهر و عبادت اختیار کند **در حد**
مریخ چاری و مریخ و زنان رسد و خوشی و اجزاحتی و از خوشان مکر و می رسد و پدر را
 دوستی بفراید **در حد زهر** کار نایک میزند و ناید و صلاح زمان و عبت بفراید
 و تجارت و برادران را مال افزون شود و هر کار که آغاز نماید تمام شود **در حد عطارد** و علما
 آموزد و مردم او را اگر ای دارند و برن و فرزند غم کرد و دوش و علی رسد و مال بفر

زبان آید و عاقبت جمع بود و گرامی بود و نیز بهتر آن **در حد زحل** برادران و
 مکر و وسوسه و ترس و باشد که یکی و مال پران بریان آید و باقی غریبان دوستی کند و خوش بگذرد
 و زنی عیب کند و رنج بسیار بود **در حد مشتری** مال فراوان و رتبه ستاند یا بدیه یا بد
 و صورت بد و نالانی بود و سفر کند و تجارت مکر و بی و صورت رنج و دشمن سازد و با
 دشمنان مخاصمه کند و اگر سعود از بهتر آن ضرات یابد و از چهار یا مان فایده بیند و دم
 شود **در حد زهره** نام نکو برگیرد و با بعضی از خوشی می جمت کند و بر زمان ناکبار
 حبس بود و از آن مال و نمیکند و از زنان بخش فایده یابد و باشد که سفری کند یا
 شغلت **در حد عطارد** دشمنی یزاید و غم و اندوه سلطان و زن و فرزند و علقه از
 گرمی و علقه از گرمی و یا با یکی برید آید و اگر سفر کند نه نیک آید و سوز کند بدو و خود و اگر
 مسعود و خوش از دشواری برآید و نیکویی کند **در حد زحل** باز زمان پارسا
 و پر مخالفت کند و بعد از آن برنی کند و صورت بود و از بلغم چار شود **در حد**
مشتری شاد بود و خواهد یابد و از بدایا بهر کرد و بر خوشی دست یابد و با
 زنان اشراف مخالفت کند **در حد زحل** با مادر و پدر مخالفت کند و کجای زادت کند و
 سبب زنان دشمن شود و بلغم و طبع و شادی مشول شود **در حد عطارد** بلغم و
 طبع مشول شد و بن و فرزند شاد شود و زیادت برید آید اندر سبزه و علم و سبزه
 را معصوم کند و با علما زیاده اختلاط کند **در حد زحل** خوشی اولی که می
 رسد و زنی آید و سفری یار کند و مال دست برست که و از زبان خانی
در حد مشتری کتب خواند و بر اقران دست یابد و با اشراف و ملوک دوستی کرد
در حد زحل رنج کشد و بغیرت افتد و از زمان رنج دل شود و مالی یابد و با
 درد آن و مال فساد شست و خاست کند و در حد زهره از زنان شادی بیند
 و بهر طریقی مشول بود و با علما دشمنی بود و در حد خوش شاد دل شود
 و با علما و حکما مخالفت کند و مخفی با خادمان و خصیان و اهل سز و ادب و

در حد زحل و زهره
 با پدر اختلاف کند
 و کجای زاده کند و سبب
 زنان دشمن شود و بلغم
 و طبع مشول شود

در حد زهره زیاد شود و نه گاه که در آن سال آن کو اگر در وقت تحویل برین حد و دیر رسد
 آن آثار حاصل آید **در حد زحل** سبب زمان رنج دل شود و اهل بیت او از محلی
 رسد و اندر علوم باریک نظر کند و در حد مشتری چنان و مشول بود و بعضی از فرزندان او
 چار شوند و با اشراف دوستی کند و قولش مقبول بود و بر دشمن دست یابد و در
 رنج دشمنان کرد و دیشمانی عود بر تبارها و بر ستوران مشول شود و با خوشی شازعه
 کند و در حد زهره شاد شود و سبب سازد و مالی نفع کند و با زنان و خاست کند و در
 عطار در علم صنون و عزایم رنج بر د و در علم حکمت و کتب ریاضی و هندسه و اشال این
 کند و خواند **احکام که اکب در خانه های یکدیگر** این را اقامت است که یک باشد که تا قرب
 دو سال و نیم در خانه بماند و آن زحل است و مشتری یکی و رنج که و آفتاب یک باشد
 تا مل کند تا هر یکی یکدام وقت از آن برج پرون شود و بوقت تحویل در اول برج باشد
 یا میان بود یا آخر برج در خوردان ران دلار کند یا استقصای تمام فیک تا مل کند
بودن زحل در خانه مشتری با اشراف و ملوک دوستی کرد و در خا و رنج کار آید بسته بود
 و بد دل شود و بسیار رنج و اندوه کشد و در خانه آفتاب از تحویل نهاری دلیل زیاده مال سواد بود
 و در لیلی چار شود از طوبت در خانه زهره باز زمان پر و ناپارسانه و یکی کند و سبب زهره
 رنج دل شود و در اول که زرش پیرد در خانه عطارد علم باریک طلب کند و بر اشراف
 و رنج و یاری بوی رسد در خانه قمر چار شود از زاده بلغمی **در حد مشتری** در خانه مال یابد
 و بسیار اندیشه بود و کارهای نهانی کند و حضرت بوی رسد مشتری در خانه خوشی مال و شاد
 یابد و به اشراف زندگانی کند و همارة مشول شود در خانه رنج بر روی شاویند و سعادت یابد و با
 لشکریان نشست و خاست کند در خانه آفتاب شرف و بلند یابد در خانه زهره سبب
 سازد و با اشراف دوستی کند و خداوند زینت و سزا شود در خانه عطارد علم و سبب
 مشول شود و بر روی بخیر شاویند در خانه قمر فواید یابد و بر روی شاویند و مشول آید

و اگر کار کند از آن حضرت حاصل آید در حد زحل
 و مشتری با اشراف و ملوک دوستی کرد

شرح در خانه فصل در کار و اعمال تمام کند و پدرش را بداند
و برادرش را رسد در خانه مشتری باسبب و مال و فواید باشد در خانه خوش
بود و بزرگ آتش و بخور شود در خانه آفتاب و گرمی بر روی افتد و آستینها
مقطع عصب بود از اعضای دی و بدش را علت رسد در خانه زنی عالمه بخوابد
یا با زنی که نش و خاست کرده باشد زنگالی کند و پیاوستد سبب در خانه عطا
مکان باشد و باقیم و زمین باشد و با خصوص محال کند در خانه فقر در علم
بازید نکرد و بر اعمال به دیر باشد و بکسی بوی رسد **افساب** بکرد در
مبادی سال چون موضع اصل ولادت بود **زهر در خانه زحل** زنی پیر کند و بدان سبب
و بخور شود در خانه مشتری مال و قدر زیاد و از زنان اشراف بهره یابد علی الخصوص
که طالع یابی بود در خانه مرغ پیاوستد و با کینه گان تست و خاست کند و سبب زنان
صومت کند در خانه آفتاب بزرگان حریص بود و بدان ویرا بدکیند در خانه خوش
بزرگان شاد شود و لهو و طرب کند و از علم خویش بهر یابد خصوصاً در تحویل شبی
در خانه عطارد بار و سنا لطف کند و از علم خویش بهره یابد و شهادت و رزق در خانه
قرنهای حریص بود و بروی پستان کوبند و سبب زنان و بخور شود **عطارد در خانه**
زحل اندیشه بسیار کند و بدکان باشد در خانه مشتری با قضا و ایم
محال کند در خانه مرغ روز ناهار نور نبیند و حری در خواهد و بدان سبب زنی یابد
علی الخصوص که طالع نهاری بود در خانه آفتاب از علم وی زیاد شود در خانه زهر
دوستان و مال زیادت شوند و بملایم و حساب علم با یک شمول شود در خانه عطارد
در کتب مشکل نکرد و اشراف باور دوست شوند در خانه قمر با قومی محال کند
که اهل ادب و علم باشند و آنچه مراد او بود حاصل آید و روا بود که سوزی کند و از آن سفر
شادی بیند **قمر در خانه زحل** او را از وجع الکلیس رنجی باشد چون تحویل شبی باشد این اثر

پشته کند در خانه مشتری بود و روی شاگویند و روا بود که با محارم نجاست کند
در خانه مرغ با دشمنان محال کند و نیز خشم بود در خانه آفتاب قرض کند و از
علة نداسد و بخور شود خصوصاً از برج در خانه اهره در کار زمانه مبالغه نماید
دل باشد در خانه عطارد در فهم و تمیز زادت شود و بزرگان رغبت کند در خانه خوش
یا بد و بهر از اعمال سبطانی خصوصاً در تحویل شبی **دو در تحویل شبی خانه زحل**
خانه زحل اگر طالع تحویل با برج اشما طالع برج طالع اصل بود
زحل در وی بود بدل بود و به اشراف محال کند و از مکانی مکانی اشغال کند
و اگر مشتری بود خوشدل بود و قدرت و منزلت زیاد شود و زنی کند که ویرا فرزند باشد
و اگر مشتری بود از آتش و حرارت رنجی رسد و نیز خشم بود و اگر آفتاب بود قدر
و جانش سوزاند و عمل سلطان کند و از بهر برادران غمگین گردد و اگر زهر بود در با
زنان محال نماید و از اشراف محظوظ باشند و زنی دیگر کند و طعام بسیار خورد
و مال یابد و اگر عطارد بود با سلاطین معرفت افتد و با علما اختلاط کند و بروی
پستان کوبند و بدشمنان دست یابد و از در حرم و سر بخور شود و اگر قمر در وی بود
از جبهه نایب و مکاره مضمون و محوس بود و ملکوت نزدیک شود و اگر تجارته کند
بهره یابد و اگر دانش در وی بود با اشراف محال کند و زنی دیگر کند و بدان شاد
شود و صمان او بسیار شود و اگر دین بود مال تلف کند و در بخور بود و اندر قومی
حسد کند و در گنجایی رسد و از بیماری بجا بیند **مرغ اینها با طالع تحویل**
برج دوم اصل زحل زحل در وی سکه مشتری بود و دوم بدو جمع شود و سبب مال و بخور
شود و چون مشتری در وی بود مال یابد و اندر بنده و دستور زبانی بدید آید و اگر
مشتری بخوس بود رنج بیند و اگر مرغ در وی بود اعمال بد کند و بار و سنا
صومت کند و مال نفع کند و از وی چیزی بدزدند و اگر آفتاب در وی بود

از مال پیران سفت یابد و از دیگر خانه ها نیز بدست آرد و در وجه سفتی که اگر
 زهر در وی بود از در دیو مالی بوی رسد و سفر کند و ارمال وی بعضی سبب نان
 بزبان آید و اگر عطار بود بکبت و روزنامه نویسد و در تنگ شود و از جاکت
 و مکاتبت مالی کسب کند و از همه زن و فرزند مالی یابد و از در دسر و کوش و کوه شود و اگر
 قدر وی بود سبب مال قدیم رنجور شود و اگر چیزی کم کند باز یابد و اگر در اس
 وی بود حتی نو و در خرج بسیار کند و اعمال سلطان کند و بادوستان شاعت کند
 و اگر ذنب در وی بود مالش کم شود و ازان قبل رنجور شود **و چون برج اشهاب طالع با طالع**
تخیل برج سیم اصل بود زحل در وی از خوشان رنجور شود و از در دسر و سفر و اما بوی
 ممتد شود و علوم و حکمت طلب کند و اگر شتری در وی بود دین و حکمت و در زد
 و بر وی شاگرد و اعمال نکند و اگر مرغ بود میان از خوشان او شاعت بود
 و خصوص و معنی از خوشان وی سفر کند و اگر افساب در وی بود علی نیکو کند در کار دادن
 سعی نماید و اگر زمره در وی بود شرف وی زیاده شود و نکاح پنهان کند و اگر
 عطار در وی بود در علوم رنج برد و از موضع نیت و اگر قمر بود از رسل و پادشاهان
 بهره تمام یابد و از زرگان آسمان اما رنجی از حرارت و خوشان بوی رسد و اگر اس
 بود بر خوشان ممتد شود و مالش از رانده ای سال بد بود و اندر آفرینتر و اگر ذنب بود
 حال او از خوشان بدتر باشد و اندر علم **و چون برج اشهاب طالع تخیل برج چهارم**
اصل بود زحل در وی کارهایش در پیش رود و پر غرور و اندیشه باشد و رنجی
 بوی رسد از سبب بنیاد بعضی از خوشان و اگر شتری بود زیاده ای چهار پایان بود
 و مال بوی رسد از جایی که بوشد و زرش با گیرد و اگر مرغ بود او را بر وی شکی
 یا جراحی باشد و از سبب و بنای بلند احتراز باید کرد و اگر افساب در وی بود
 علم در مانع وی برید آید و از همه نیکان مصرت بود بعضی از مال پیران آید و اگر زمره بود

از خوشان سفت یابد و از دیگر خانه ها نیز بدست آرد و در وجه سفتی که اگر
 عطار بود باناک ن محاط کند و سفر کند و اگر قمر بود با خوشان خصوصیت کند و از نشان
 نظریابد و از خوشان در رنج دل رنجور شود و اگر اسب بود اشغال کند و سفر و زیاده ای مال و رنج از
 در چشم و اگر ذنب بود دلیل عاری و مرکب بود **و چون برج اشهاب طالع تخیل برج سیم اصل بود**
 و زحل در وی بود اندک فاسد کند و مال یابد و در تنگ شود و هر یکی که کند بران
 مکانات بیاید و اگر شتری بود از مال و رسل بهره یابد و فرزند زیادت کرد و
 دشمنان را بر مراد بیند و اگر مرغ بود از جهت فرزند رنجور شود و از حرارت بیمار گردد
 و از بالای نیت و اگر افساب بود مامور آن و خداوندان تحت دوستی کند و از
 غرور و از چهار پایان با اندوه و غم بود و اگر زمره بود رنج بسیار کند و با غرور
 نشیند و بر دین و شرع استحقاق کند و عشرت کند و فرزند شاد شود و اگر عطار بود
 علوم مند پس و صاحب و زرد و زنی جمال بدست آرد و بر دشمن نظریابد و اگر قمر بود غم
 حوز و بدختران شاد شود و از سفر رنج بیند و اگر اسب بود خصوصیت کند اما قمر و
 منزلت یابد و اگر ذنب بود از فرزند رنجور شود و از سفر اما از بنده و زردستان شاد
 باشد **و چون برج اشهاب طالع تخیل برج ششم اصل بود** و زحل در وی بود تخیل کند
 و محتاج و فقیر باشد و فرزند از وی بدی بیند و از در دسر رنجور شود و مال تباه کند و از
 بنده رنج بیند و بود که بیمار شود و اگر شتری بود اهل صلاح را دشمن دارد و مال پر
 تلف کند و پادشاهی آرد و اگر مرغ بود از موضع بلند رنجی بوی رسد و از بنده رنجور
 شود یا زردستان و اگر افساب در وی بود از ممتد آن مکر وی رسد و پیر راغ و مکر وی
 و اگر زمره بود با افساب خصوصیت کند و از در دسر و زنان رنجور شود و از در
 بلاست و اگر عطار بود از در چشم بلاست و چیزی از وی بدزدند و از زندگان و زنان
 رنج بیند و اگر قمر بود خدمت نیکان کند و از پای رنجور شود و از سفر سفت بیند و اگر اسب

از حال به حال یک رسد و اما از بالای بلند خفته و اگر دین بود از نیکان و عاقبت نپایان
 رنجور شود **خون مرغ اشیا طالع تحویل برج ششم اصل بود** و زحل در وی بود رنجور باشد
 از دور و دوست و دشمن بر وی مشکویند و در زندان اردی رنج مینند و اگر شتری بود
 قدرش بخراید و در زند بیداید و اگر مرغ بود سفر کند و چار شود و از زمان دل
 مشغول باشد و اگر انساب در وی بود از مال غایب یابد و هماری بود و زنی نه بر
 جای کند و چار شود و از پدر زانی رسد و مال پدر را بر زبان ارک و اگر زهره بود
 پر آکنده احوال باشد و اگر زنیان و بزرگان را فرود دارد و از وی آفتی مردم شود
 و اگر عطارد بود اندر قدر و علم زیادت شود و با علما ن مخالفت کند و اگر قمر بود خواب
 نیک میند و بایر و عا در خلاف کند و اگر اکسل بود بزنان شاد شود و مالی یابد
 اما طبع کند و اگر دین بود زنی ناکس بود و مردان بسبب رنجور شود و آفتی بوی رسد
خون مرغ اشیا طالع تحویل برج ششم اصل بود بعضی از دشمنان وی ناکس شوند
 و صورت کند با خویشان و سفر کند و زنی غیب کند و بعضی از کارهای خوش بزبان آرد
 و اگر شتری بود چار شود و بر وی اردی گویند و اگر مرغ بود درج بسیار کند و
 دشمن را براد دل بند و اگر کس که نیشانی شود و اگر انساب در وی بود اندر بسیار
 کند و از جایی بپندد و بعد را در وی رسد یا چشم را و اگر زهره در وی بود شراب
 بسیار خورده و بعضی از موطن ویران کند و جو اخی رسد ویرا و اگر عطارد بود
 چار شود و خدمت ملوک کند و چیزی از وی بدزدند و اگر قمر بود رنجور بود و رسد
 اما خبرهای خوش شنود و از صورت بهر یابد و اگر اکسل بود سفر کند و
 چار شود و دشمن را بر آید و دیند و اگر دین بود رنجی عظیم بوی رسد **خون مرغ**
اشیا طالع تحویل برج ششم اصل بود و زحل در وی بود علوم دی زیادت
 شود و خواها بپند که تعبیر راست آید و یا زنیان صورت کند و اندر سفر رنجبا

خوبی است اگر شتری بود شاد شود و مال و سفر شاد شود و دشمن را بر آید و دل
 بند و اگر انساب در وی بود پارسی و سرکاری زیادت شود و اگر کار در صورت کند
 و اگر مرغ بود با زنیان صورت کند و ننگ ل باشد و از سفر استغفار یابد یا از جایی
 به دور رسد و از زنده بهر یابد و با ملوک مخالفت کند و اگر عطارد بود خواب نیک
 علوم بعینه و از محلی بلند خفته و اگر قمر بود بالکریان نشست و خاست کند و شاد بود و مال
 خوش و مالی بوی رسد و بنده زباده شود و اگر اکسل همین حکم دارد و اگر سفر بهر یابد
 و اگر دین بود از سفر رنج میند و **خون مرغ اشیا طالع تحویل برج ششم اصل بود**
 و زحل در وی بود ضیاع دارد و از زانی بلند خفته و اگر شتری بود در وی مالک ملک
 کند و مال تباه کند و اگر مرغ بود از زنده و زنیان شکل شود و اگر انساب در وی بود بزرگ
 یا به ارجه بهتران و مال جبر این زیاده شود و اگر زنیان در وی بود بزرگ قدر شود و یا
 زنیان نشست و خاست کند و اعمال ملوک کند و زنیان و نجل و بنده سازد و اگر عطارد
 بود علم زیاده کند و بهر یابد و در شمر طری یابد و اگر قمر بود قدرش بخراید و دایمی بود
 و بزنده و سفر شاد شود و مالی یابد و اگر اکسل بوی غل بزرگ کند و مالی یابد و دشمن
 طری یابد و از اسافل رنجی یابد و اگر دین بود از غل سلطان رنجی بوی رسد
خون مرغ اشیا طالع تحویل برج ششم اصل بود و زحل در وی بود زنده پیشه گیرد
 و در دشمن طری یابد و اگر شتری بود علمی یابد و زن کند و وی پسری آرد و با اثرات
 نش و خاست کند و تن درت باشد و اگر مرغ بود بزنان شاد دل شود و سلاح
 و ساز و جوب سازد و عمل سلطان کند و موضوعی از بنای خود غراب کند و اگر انساب
 در وی بود قدر و جاه بخراید و ارجه بهتران و بهتران نام نیکو کند زیادت و اگر زنیان بود
 جاه و قدر زیادت شود و بهر و طری شغل شود و بنده و پرستار زیاده شود و از
 برکان بهر یابد و تیر خنوا شود و اگر عطارد بود از بزرگان بهر یابد و اسود
 آورد و شود از زنیان و مردان و اگر قمر بود از مال و تجارت و سفر بهر یابد

و اگر چیزی ضایع کند باز یابد اگر اسهال بود دل شود اما سبب فرزندان زنجور
 شود اگر ذنب بود خصوصیت کند و با ملوک مخالطه کند و از غربت نجات یابد و از
 مکاره **روح** **اینها طالع تحویل روح و اندام اصل بود** و زحل در وی بود بر
 سر حص بود و هیچ کارش تمام نشود و بر دشمن دست یابد و از سفر بر میزد و اگر
 مشتری بود قوی بود بی کینه و مال فرخ کند و سفور کند و بسیار اندیشه باشد و اگر
 مریخ بود اورا بت آید و چاره برسد و از ناکسان زنجور دل بود و قدر زیادت شود و اگر
 آفتاب در وی بود چاره در وقت بود و در ستاره می کند و پدر را کم و می و زبانی برسد و اگر زهره
 در وی بود سبب مال و زمان و اعمال بسیار زنجور دل شود و از سفر بر میزد و اگر عطارد
 بود بد شت بود و دست فروستی گرفتار شود و اگر قمر بود غریب شود و از ناکسان
 برخی بوی برسد و زنجور بر او اتفاق شود اگر اسهال بر میزند و اگر ذنب بود اورا دشمنان
 با ناکند **احکام رسیدن روح** **اینها طالع تحویل روح طالع اصل و دیگر با خون**
کواکب در وی نمود رسیدن طالع با اصل دلیل صلاح نفس و قوت مزاج بود و دوم سبب مال
 زیاده شود بسم زنجور دل شود سبب چاره برسد و دوستان با وی دشمنی کند و زمان آن
 بگذارد و دشمنان و باریخ نماید و از آن قبل خور شوند بخم دوستان زیاده شوند و از ملوک
 بر می یابد و زنجور شد و دل باشد بششم چاره شود و خوشی و دوستان با وی دشمنی کند بستم
 زمان شاد شود و با غلامان شست و خاکست کند و از بعضی خوشی برخی رسد بششم مال زیاده
 شود و زنجور که کند مصیبت باشد از جهت نیت برخی بوی رسد و خصوصیت کند به نهم
 زده و مال و فرصت زیاده شود بدستم ساعتی باشد و ساعتی دنگ کند و مال یابد و از
 اشراف بر می یابد تمام سیاه از دوستان خرم و شاد شود بدواز دهم زنجور شود و
 کارهایش سست شود و مقاصد او بدستواری حاصل آید و در خصوصیت افتد **احکام فردا را**
کواکب آفتاب چون فردا در زمرک بود پدر را ناکند رسد و اندر اول و دوم از تحویل خط او شد

طالع را برنج رسد و دیگر دوی رهنم و خب و تجمل سازد و بهانه نهان سازد
و علتش قمر اعلیٰ بگویند و خیر ما ضایع کند و برنج رسد او را از در دسرخ
زحل خوشی او را برنج رسد و از در شکم رنجور شود و سوز کند و از آب برنجی رسد
بوی مشتری مال و ضایع زیادت شود و از بلندی سفتد مرغ زنی کند و خون
از سبب بیماری یا جراحتی و برنجی رسد او را **درد در شش** با ابله و دلشاده
شود و بزرگ روشن چشم شود عطار مال نفع کند و از نوایس برنجی بوی رسیده
فراق بسیار یابد و از در شکم رنجور شود رطل رنجور شود و سوزی کند و دور وارش
انگی بوی رسد مشتری قمر و جواهر زیاده شود و از در دسرخ رنجور شود مرغ سوز
کند و خلج سازد و جاشود **درد در زهره** شاد شود و زنی کند یا جادو بیت
آرد ششی زنی عیب کند یا گنجر کی فود و دیر افزندی باشد عطار مال ضایع کند و اندر
سوز رنجور شود ششی از دشمنان بگریزد و از بسیار خوردن رنجور شود قمر با اشراف محالطه
کند و دوا بود که زنی کند ششی مال جمع کند و از در نخات یا بد زحل رنج و مشقت یابد
ششی دوا بود که زنیش پیر و زنی پارسا کند مشتری مال و جواهر و سلامت جمع شود
ششی یا سده کدشته باشد مرغ رنجور شود و باخونان صورت کند و زنی رزاک
کند آفتاب بیمار شود و بهتر شود و قدر یابد و زنی کند یا رس **درد عطار**
یکی یا بد اندر نهمه سال و با فر سال رنج کشته و سوز کند و بیمار شود و بر وی دروغ گویند
قمر تنگ زندگانی بود و بیمار شود زحل دوستان را دانه شود و زنیش سار شود
و دوا بود که پنهان دسوز کند مشتری مال کسب کند و باناکانی محالطه کند
مرغ یا کتره از خوف صورت کند و سوز کند و دمان سبب رنجور دل شود آفتاب دوا بود
که رادر معشرش پیر و شادی و فرح زیاده شود و زنی برادر زنی کند زهره با مردمان
دشمنی کند و با زبان دوستی کند و در زنی بدید آید و دوا بود که پیر **درد در قمر** احوال
مخلف دارد و با زبان صورت کند و سوز کند و دمان سببی تن درست باشد

زهن اگر در پنج بود
خلاص ماند و عجز
حکمت روشن شود

با سادۀ دخل با ملوک با مقرران صورت کند و چار شود از چهار سالی که بوی رسیده و پنج پند
مشتري عقل سلطان کند و مال و بنده زناده شود شش از خند ملکان بهره تمام یابد
مخ مال تبا کند و حکمش باشد و در سوز رنجور شود و عا قفس خیر باشد شش از
در سوز و چشم رنجور باشد و چیز نال روی مژدند انخاب ماحلق نمکوی کند وزن و
وزند او را رنجی رسد شش عار شود و از حال کالی بگردد و سوز کند و فم و خاطرش
نبر شود **فردار راجل** با محکم بود و از سبب زمان رسوا شود و مال تبا کند و چار
شود شش نزد ملک روز بود مشتري ملوک او را اگر ای دارند و گنبد که خود و سوز
کند و چار شود و رو بود که زنی کند مرغ در حال بود و درین سمت از چهار پای یا آرا
بند نیستند و چار شود و آفتاب مراتب ترک یابد و در سر کشد و بنده بوی گواهی دروغ
کند و دشمنی اران وی میرود و علت نهانی دارد و در رنجاند عطار و سوز کند و رنجور شود و
چار شود و از آن سبب اند و باین شود و پال خوشن شاد شود و تر عکس و چار شود و وزند
هم چار شود و سوز کند و تزویج دیگر سازد **فردار مشتري** ارجای بد کالی نیک اشغال
کند و سعاده یابد مرغ از سلطان رنج پند و مال غن کند و پیری بود و در انخاب
عقل و فضل و بزرگی وی زیاده شود و منترا اهل امت خوش شود و پیری و پرا بود
انواع مخالفت کند با ملوک و از آن سر دلی و مکر شود و مالی یابد و سوز کند و دشمن
ملک شود و پیری یابد او را عطار و یکو خلق باشد و از سبب رنج بوی رسد و یا از
بام خانه پیغند و چاه و حرمت زیاده شود و عقل سلطان کند و از در آن رنج بوی رسد
فردار مرغ با دوستانی مخالفت برزند از و از فرزند رنجور شود و دشمنان او را
کار از آن او نیکوتر باشد انخاب دشمنان خوشن با وی مخالفت کنند و چار بوی
رسد و فرزندش میرد و از آن پیغند و زهر بلامی
مشغول باشد و از در آن چیزی یابد و تر محسوس شود و بنده از آن وی میرد
و یا رنجور شود و راجل با بوی رسد و زیا نه افند و یا در بوی بوی رسد

مشتري

مشتري و در این سالی که بوی رسد و در شش خلق یابد و مرغ در بوی رسد
انباری بکشد بود و در آن راس کشف بود و مال یابد از جهت زمان و بنده خود
خود از آن بکشد و از فرزند عقوبت پند و چار یما کند و رنجور و دامیل و
ایمانی آن و الله اعلم **احکام اتصالات فردار راجل** تر عا رنجور و دخل چون برود
سعد باشد صیاع که اسباب رما ده شود اما دیگر کارها فرودسته شود ششتری مال
رما ده شود و خوش دل و خوش طبع باشد مرغ بر اشغال و سفر مرغ و اسباب
حب دلا که باغبان چاه و حرمت و برکت بفرماید و ملوک شرف یابد و روا
بود که رنجی بوی رسد و بزرگ دکل طبع کند و خوش دل گردد و روا بود
که زنی خواهد و عطار و علم و فضل زیاده شود و علوم سامی حاصل کند **فردار**
و حکمت راجل زیاده دانی اندر مال و چاه بید آید ششتری ممت و عالم بود و طغز
یابد مرغ کار را رود و آلات غروب تعبیر شود باغبان که ملوک اثرات
نواخ یابد مرغ خوش طبع شد و بزن و فرزند شاد شود و عطار و علوم
کتب و حساب شغول باشد **بر مرغ و عا** راجل صیاع و در مقامی استخوان باشد
و روا بود که سوز کند ششتری بزرگی او زیاده شود و در شش خلق یابد اما از رنجی
خالی باشد و سوز کند و سعاده یابد مرغ دلالت کند بر حرمت و کارهای شش میانه
بوی باغبان طغز و کرامت و شرف یابد مرغ دلالت کند بر حرمت و کارهای شش
میانه بود بر مرغ مالی و مروت زیاده شود و سبب سازد و دمان سبب رنج
پند و عطار و عقل و منطق زیاده شود و از آن بهره کرد **اتصالات فردار**
چون خوش بود و تر رنج و آفت کشد از معامله و از دشمنان
ششتری از اشرف غم و رنج کشد و مالی غن کند و بزرگ رنج و وقت کشد و روا
که او را دخی رسد باغبان از حقه ملوک رنجی بوی رسد و چار بوی رسد و یا بد

مرئیه از جهت زمان و در زمان دلکب باشد سطره از جهت کف و کوی و محل ریحی
تسلسل و شل ریح سبب شل ریحی بوی رسد و دروغ گویند مگر شل ریحی
کشد و جاده و حرمت نقصان بدیدد مریخ بوی رسد از جهت زمان و جوشان و
پایه بوی بود او را بر زهره حامل اندک و در جای و بد حال باشد و از جهت زمان ریحی
سود سطره از دوستان و اسفار ریحی بوی رسد **از ریح و شل ریح**
ریح کشد محاصرت قوی و چاری و دروغ گویند مگر شل ریحی
و عکس باشد مریخ سبب نقصان ریح میند و دروغ گویند و دروغ کشد زهره و حوت
و ریح کشد از جهت سلطان سطره از زمان ریح میند و سفر نامو افی کشد و از ریح
و نکبت ریح کشد و حوت میند ریحی شود **ریح و شل ریح** قاسم سعد و حوت
و شل ریح سعد دلیل سعاد بود اگر شل ریحی حوت بود قاسم سعد و حوت
قاسم سعد و شل ریح سعد اندر شد بود اما عاقبتش بخیر بود قاسم و شل ریحی و عادی
و عاکت و قاسم شل ریح را بیکر تاز اصل ولادت سعد بوده است یا خوش اگر قوی
بوده باشد از اثری بیشتر بود و اگر ضعیف بوده باشد بر خلاف این باشد قاسم
و شل ریحی هم دلیل عاری و ریح بود و بدیدد پیر بود و سودا بر طبع و غالب شود اگر
خوش باشد شل ریحی باشد اگر شل ریحی باشد کار مایه مراد بود او را و از جهت آبا
و اجداد گاه با درین ریحی آرد اگر شل ریحی بود از جهت برادران ریح میند و عاکت
رسد اگر افساب شل ریحی باشد از جهت نجات یا بد اما دلیل مرکب بود اگر شل ریحی
بود دلیل تر بود و در این ریحی باشد و بعضی از زمان و در زمان او پیر بود اگر شل ریحی
عطار بود از ریحی کان ریح میند و از علوم و حساب و غیره از تجارت اگر شل ریحی
قر بود بسیار ریح و اندر شل ریحی بود دلیل مرکب بود اگر قاسم شل ریحی بود و شل ریحی
زحل بد حال دیر کار و بدیدد پیر باشد اما اموال با بد و چاری کشد و دلیل مرکب باشد

اگر قاسم شل ریحی بود و شل ریحی بود و دلیل سعاد بود و اگر مریخ بود قاسم
و در این ریحی بود اگر شل ریحی بود و دلیل سعاد بود و اگر مریخ بود قاسم
و در این ریحی بود و میراث یا بد اگر شل ریحی بود و دلیل سعاد بود و اگر مریخ بود قاسم
و در این ریحی بود و کار شل ریحی کدراند و اگر عطار باشد از علم صنعت یا بد و از تجارت و قدیر
راست کشد و مریخ از آن ساد دل شود و اگر قاسم شل ریحی باشد و شل ریحی و خوش
طبع اگر قاسم مریخ بود و شل ریحی زحل چاری و ریح و حوت کشد اگر شل ریحی شل ریحی
و دلیل شل ریحی و ریح و حوت باشد از کار یا اگر شل ریحی هم مریخ باشد دلیل ریاست
مرتبه سوار باشد و حوت و میراث و اگر افساب بود از جهت پیر یا کار ریحی و درین
ریح میند یا از جهت ملوک و از آنش و عواید ریحی شود خاصه که ترس باشد یا بد و چار
شود و اگر شل ریحی ریح بود از ابل دولت ریحی شود اگر عطار بود از لذات و از
شلات ریحی شود و ضیقت شود اگر شل ریحی قمر بود دلیل سعاد و امراض بود و دلیل
بد کشد و از رسولان ریحی شود اگر قاسم ریح بود و شل ریحی زحل از زمان کاره
کیر و کار مایه و شل ریحی شود و از بیماری زمان ریحی شود اگر شل ریحی شل ریحی بود
راحت و شادی میند از ارواح و اولاد و اگر مریخ بود مرکب بعضی از زمان و ریحی شود و ریحی
بود و شل ریحی و مریخ میند اگر افساب بود دلیل ریاست و در ریحی و اعمال نیکو بود و حار
که در سودا باشد و اگر مریخ شل ریحی بود دلیل تر بود و شادی و یافت مراتب از جه
ملوک و اگر عطار شل ریحی بود دلیل باشد بر یافت مراتب از قبل ادب و هنر و فضل
و علم و شادی از زمان میند و اگر قاسم شل ریحی بود از ابل میند و خوشی زنی را بر می کشد و از زمان
شادی میند و مال و جاده زیاد شود و اگر قاسم عطار بود شل ریحی و حوت و شل ریحی شل ریحی
در ریحی و کمال بود و اگر شل ریحی شل ریحی بود از علم و ادب و چار ریحی یا بد و اگر مریخ

شریک بود کافی بکند و چاره کشد و در وعه گوید و اگر آفتاب شریک باشد ریاست و شریک
 باید بر تو خورشید را میگوید و مال زیادت شود و اگر زهر شریک بود از زمان شود
 شود و در کار مملو و طرب گذارد و قراضه بر آید و اگر عطارد بود از ادب و حکمت
 شایع یابد و خیرات و اگر شریک عطارد باشد ادب و فهم زیاده شود اندر علم و ادب
 برج کشد و کارها میگوید و الله اعلم **فصل در نظر کواکب بر اوضاع اصل و شمس** اصل
 طالع خویش موضع اصل نکند به ثلث یا تک پس رنج بیند از دشمنان و چاره کشد و اگر بود از
 خویش نکند بدتر باشد و چاره کشد و اگر رنج نرخل می کند و یا بدین مراضع بیم
 بدارد باشد و چاره کشد و اگر زهر نکند زحل اسان تر باشد اگر شریک
 موضع اصل نکند بدتر است در شریک و جاه و دولت زیاده شود و بزرگدوشن چشم شود
 و زنی میگوید اگر بدشمنی نکند عین حکم دارد اما رنج و دشمنی بود اگر سعدی ناظر بود بیکو
 بود اگر غشی نکند از قبل سلطان رنج کشد و سبب فرزند ان اندوختن شود هر شرح
 اگر موضع اصل نظر دوستی نکند و سوزند و از خصومات و عینا با جوارحه رنج شود
 اگر سعدا نکر و بیشتر باشد اگر سعدی ناظر باشد بهیتر باشد اگر آفتاب موضع اصل
 خویش نظر دوستی نکند و سعد بود از کارهای قدیم و ابرار شاد شود و اگر بدشمنی نکند
 بزنی و در زند شاد شود و زینت و تجل زیاده شود و اگر بدشمنی نکند و آفتاب سعدی ناظر
 بود اثر بیشتر در سعادت و اگر غشی ناظر بود از زمان و خصومت ان رنج کشد اگر عطارد
 بموضع اصل خویش بدوستی نکند از علوم و صناعات بهر یابد و بروی رنج گویند و روا
 بود که او را فرزند بود اگر عطارد بدشمنی نکند بسیار رنج بیند اگر سعدی ناظر بود شای
 و آسایش یابد اگر غشی ناظر بود بروی سخنان ناسزا گویند و زبانی و بدی بپوشان رسد
 و اگر تر بموضع اصل خویش بدوستی نکند در تن در ست و خوش طبع باشد و شادی بیند
 از زمان و فرزندان و اهلان و اگر بدشمنی نکند از زمان خوشان رنج شود اگر سعدی ناظر بود

از سعد

اثر سعادت بیشتر بود و اگر غشی ناظر بود کارش تن بر بود و الله اعلم **فصل**
در انصاف و مزاج کواکب که در طالع خویش سال و من علم فایز کردن
 اول مستولی را طلب کند بر طالع اصل و خویش و برج اشهای طالع و فرزند قائم و
 الله در صاحب طالع خویش و چون ان مستولی یک کواکب مادی باشد اندر خطوط
 انسان سخن میگوید و بگوید که کواکب استیلا دارد بر قدر جوهر و سبب ان کواکب
 و از سعادت و خوشی ان کواکب حکم میکند و از انصافات کواکب بر یکدیگر حکم ان
 وقت کند که دوستی و دشمنی کواکب با یکدیگر باند و کوشد ارد موضع اصل را بشمارد اگر
 زهر مستولی باشد در طالع خویش و فرزند و صاحب الله در وسط خانه هم زهر باشد
 و زهر درین سال ثلث شریک شود شود اما زهره بوقت اتصال بر بر جرم رنج
 یا زحل یا در درجه اتصال یا ترسیع انشان بود که در اصل طالع بوده باشد انجا حکم
 سعادت توان کردن و عطارد و زهره را با زحل دوستی باشد از تسدیس و به ثلث
 ان کواکب حکم سعادت کند شمس و زحل با زحل دشمنی بود و دشمنی و مرع متوسط باشد
 و مرع و قمر دوست شریک باشد عطارد و زهره دشمنی شریک باشد زحل و زهره
 دشمنی مرع باشد زهره و زحل دشمنی آفتاب باشد زحل و عطارد دوست زهره
 باشد مرع و آفتاب و قمر دشمن زهره باشد قمر دشمن عطارد باشد ان معانی بیکو
 دار که من دیدم که مستولی بر طالع کسی عطارد بود در خویش مالی و او را از تسدیس
 عطارد و دشمنی حکم سعادت کرده بودند نخست دید حکم ان اتصال زهره که
 عطارد را با شریک دشمنی باشد نظر دوستی انشان تاثیر نکند تا الله و الله اعلم
فصل در انصاف و مزاج کواکب که در طالع خویش سال و من علم فایز کردن
در انصاف و مزاج کواکب که در طالع خویش سال و من علم فایز کردن
 سالخیزه در اصل طالع یا بدین تا در اصل هر خط داشته است از خانه و اثر

و نه شده شود و با بهتر آن مخالفت کند و نه مال قومی این شود و تجارت کند و نه
مال شمول شود و اگر محسوس بود خلاف این باشد در رسم دق و حکمت و فلسفه طلب
کند و نام نیکو برگیرد و کارها را نیک کند و برادران مستری را از دبا مردم بگوید
کند و اگر برج ماده بود خویش را بسند و خواهرهای درست چند و انوف و عقل
نزدیک همه حلی در چهارم چیزی رسد از جای نسیب و کار و گویند فزون شود
و کار بنا و در غنا و ضیاع بود و زن آگست گردد و تجارت سود داد و کردن
و کاری نیک کند و بیشتر شغلها را آن سد کی برادر او بود و دختران با او دوستی
کند و در غنا مال نیز آید و به ایار گیرد و از رسولان خونی نیز و بیشتر بسند
بود و دروغ گوید و در زن آید و دشمن را غنی رسد و برادران نیکویی کند و دشمن را
مکرده رسد و خبر سیران و زاهدان گوید در ششم بر حال ماند و نه او
صلاح دارد و دست نه دارد و از جهه فرزندان و زنان دلگشایی رسد و از مال برادران بودی
شد بود و بزبان دهد و در حکم او علقی برید آید و اصلاح آید در غنا و زانی خواه
که حد او مال بود و داران نیکویی چند و زن استی شود و باشد که اگر نه آید
و دشمنان زاده شوند و دشمنان مملکت شود از آفت یا رطوبت و قولش مقبول
گردد و اگر محسوس بود میان او و زنان مخالفت افتد در هفتم تا کما حق الله
در کار مردان مرده یا ترکان مسافره کند و باشد که بروی دروغ گویند و محبت نهند
نهم سو کند و فایده یابد و در غایت بنا بسند و در حال دین رسد و با بهتر از شش
افتد و سخن او مقبول و مصیبت بود و از تجارت منفعت یابد و اگر در برج غریب بود خوا
اشته فیند و سو کند دروغ خورد و در دم با بهتر آن مخالفت کند و مستری یابد و چیزی
از آتش که شود و عمارت عمارتی بدست آرد و از ابناء زن سود دارد و اگر محسوس بود
این چیزها بکار و در دیر از آید و گرانی طبع آرد و در یازدهم مال نیک بدست آید
وزن کند و باشد که فرزند آید و به برگیرد و با بهتر آن مخالفت کند و اگر چار شود
شاید و عمر سر شاند در دوازدهم قومی با او بدی کند و دشمنان دشمنی نمایند

و نظر او را بود و نه برادر برگیرد و باشد که سوزی دور کند و آن غم را و نه خور و
دشمنهای محسوس رسد و نه اهل **مصر و طالع** از آتش یا از آتش نیکتی رسد
نهانست و در و با دشمنان منازعت کند و در رحم کند و سخت دل بود و از جنت طعام
ناجسته علقی بود و اشغال افتد و با زنان خصومت کند بجزای باطل در دوم در میان نمران
بود و خصم کند و بغیر بسیار هر چند کند و باشد که چیزی از وی در دزد و نه او
رسد و صاحبی غراب کند و غلههای بد و خطیر کند در رسم نیکویش بود و میان
او و برادران سختی رسد و حلیت و مکر بسیار کند و نه می نمران کند و سفری افتد و نیک
و محشی روی خشم گیرد و حق بگوید در چهارم علقی بر وی رسد یا خواستی از جای بسند
یا از دو دام هم رسد و خواست وام گیرد و جایگاه و خانه ویران کند و با برادران خصومت
کند و از جنت خنجران و نیکو رسد در پنجم از جنت فرزندان و رسولان و به بر غم بود
از گرمی علقی رسد یا بر تن جراحتی رسد و چاروی و دشمنان و در زمان چند و با ابل
خوشن بری کند و دشمنهای مکرر و باطل گوید در ششم از جای بکشی بخت و علقی
به بر آید و کار بنده و برستار نیکو بود و از فرزندان بگریزد و بر مراد در پنجم حسرت
و دشمنانی برد و آفت رسد از جهه آتش و از هر فرزندان و زن منازعت رکب
و نظر او را بود و زبان رسد از جهه ترکان و زردان و سفری کند و با دشمنان نیکویی
کند و با بهتر آن مخالفت افتد در هفتم نقب برود و دشمن بسیار گردد و لیکن
در آینه خواهد از ایشان به بیند و صورت آفتد و نظر او را بود و در دمی رسد یا
در بانی از آتش و اگر سر کند بشان شود و دروغ گویند و کارهای اشتباه
کند در نهم اشغال کند و نیز خشم بود و از تجارت سود یابد و از فرزندیم
و بر دشمنان فرزند شود و دوست بنماید و با دشمنان نیکویی کند و فرزند را مکرر کند
و در زنان رغبت نماید و زبان رسد و ناسبانی عزامت کند و کار ناسبیده کند
و بخیر که مکرده بود با خود گیرد و از تجارت فایده چند در یازدهم از زمان خونی یابد

سوازی تجارت سودیابد و باشد که جاسی ارغانه بایش و بر آن شود و عمل سلطان کند و با بهترین مردم
و عیبت کند و ارغانه خوش غایب باشد و در دوایم صورت بسیار کند و طفر او را بود و بر دنیا
و از قیام بکنان غم رسد و در غمت و قدر زیادت شود و اگر تجارت کند سودیابد و طلب
فادامه کند و بر دروغ گویند و چیزی از مالش ضایع شود **آفتاب در طالع** بر قومی موفی
دیده و قدر پس از آن شود و از عمل سلطان ممال فایده یابد و بنایند و تعب برد و بر
می دروغ گویند و سفر کند و بهترین بر وی سر کشاده دارند و در دوم نیکو از امری
رسد و صدای کند و در دوش و شکم زد و باشد که از جایی بپنجه و از جهت پیران کرمی
رسد و مال در وجه خواب طرف کند و سازند و در از جهت اهلک و عقار در بیم
قول او پذیرفته بود و لیکن سخن بد و زشت شود و از جهت زمان و خردان غم برد و با
مهر آن شاعت کند و کارهای بسندیده کند در غم بهتر آن او را کرامی دارند و قیور
پنجاه و جایی عبادت را آبادانی کند و فرزند از امر وی رسد و آفتاب اندر برج یابد
غنا از قوی زایل شود و هر بیستند و غیر خوش شود و در ششم خشم بسیار گیرد و
ذلیل بود و عیبت بسیار یا علی در ششم یا در صمد پیدا کند و دلش زیان آید و صورت بسیار
رود و از نیکان مکر می بیند و نیز سوز کند و غایب شود در نهم مال بدست ارک و قدر شرا
بهر آید و زانرا دوست دارد و اگر کسی بر خصومت رود و علت پاری رسد
و چیزی اندکی بدزدند و اگر سعید باشد از شرکت فایده پند در ششم در دودل
بدید آید و از جایگاهی مایب بپنجه و سر کند و در دوا حجت کند و او را و پدرش را
چاری و بر رسد اگر سعید باشد هیچ مضرت نکند و در دوا ایل گردد و در نهم تیر
او را کرام دارند و از سفر فایده یابد و بنایند و قیام دوست و عمارت بر عبادت آید
کند و بعضی خوش ناکرم می رسد و لیکن مایب بد و پدر را کرم می رسد و کارهای بسندیده
کند در دوم قدرش بخیر آید و با بهترین دوستی کند و کارهای بسندیده دارند و از
پیران راحت یابد و فایده پند و اگر سعید بود عمل سلطان و مکر کند و نیت و حجت

زاد کند

و اذیت کرد و بر بار دوم بن و غیره می آید و فرم گردد و چیزی از مال پیران هرگز کند
و بادوستان و برادران و خویشان نیکویی کند و او نام نیکو اندوزد و در دوایم مکر
هرگز از ایش یا جراتی و از پدر و مادر منفعتی یابد و باشد که چار شود و ضرر است
محشمان کند و فایده و راحت پند و بعضی دشمنی کرد و اگر آفتاب مسعود بود طفر بود و او را
زهر در طالع زمان بهتر آن او را دوست دارند و بدی بسیار کند و جامه نیکو فروخته
و طعام مختلف خورد و غنا و سود دوست دارد و از تجارت سود کند و با نیکو شاعت کند طفر
یابد و از زمان و نهم گشتن فایده یابد و در دوم زبان رسد از جهت از دانی و سخاوت کند
و تجارت دوست دارد و یاری کند و در دوش گوید و خبرهای بد رسد و زنی بپنجه و فایده یابد
و باز زمان دوستی کند و علم نجوم و قدر دوست دارد در ششم قدرش فرون شود و فرم باشد
از جهت خانه نویسی و از تجارت فایده یابد و باز زمان دوستی کند و عقار و اهلک زیاد
شود در چهارم باغ و بستان نند و با همه کس محالطه کند و از جهت خوشان غم رسد و
استال کند و در دندنان بدید آید و در پدر را فرمان برداری کند و با قوی عیبت
کند و قرض دهد و عاقبت کار بسندیده کند در دوش بزرگان فرم شود و از تجارت
شود یا بد و با غریبان محالطه کند و با اعتقاد استخفاف کند و اگر نخوس بود چنان
بدستاری بر آید و از جهت زمان و خردان و خواسته غم برد در ششم حال او محلف
نقد و بادوستان و خویشان شاعت کند و صورت رسد از جهت زمان و کجای
دوست دارد و علی در ششم یا جایگاهی پنهانی بدید آید اگر سوزی کند نیک بود و اگر
ضیوعس بود عارضه رسد و سلم پند در ششم در کار زمان و خردان محلف بود و با
و پست از آنرا دوست دارد و با نیکو بستان نیک بود و باز زمان دوستی کند و در نهم
آتش شود یا چاری کند و در دوش گوید و در دوش مکر کند و با وی دعوی کند در ششم
یا برده می موت کند و جایگاهی از خانه و پیران شود و از جراتی هم بود و از دوستی
مخوف بادوستان و فیش زنده نماید و نیکو کم کند و شراب بسیار خورد و بدل باشد

و کارهای بانه نش کند در نیم علی کند و در غی بسیار بود و غایب یا به از مهران و خواهایی
که تا کون بیند و یا سزی کند و باشد که از جای پیخته و چیزی از مالش ضایع شود و
اشغال افتد و غایب یا به و اگر علی کند معزول گردد در دهم رتبت و قدرش افزون گردد
و در هر و عشرت با زمان میزاید لکن ناکامی رسد و کارها بسبب بدیه کند و تن در دست
و فرم بود و با اهل خانه نکویی کند از میان او و پدر دوری افتد و تنده پیر عمارت کند در
یا زده قدر و حشمت و مال و مهر و مایه داده شود و در خدمت کار و بنده میزاید
و قومی با او دوستی کند و با ایشان تفریب نماید و صورت باطل کند و از آن شازعت
نظر نماید در دوازدهم از جهه مال و سده و فرزند غنی رسد و کارهای نانی بسیار کند و اگر
سنگ کند مکرری چند و در چشم علی برید آید یا مرد آید اگر محسوس بود در غی نظر نماید
عطارد و طالع با مهران و دیران و عالمان مخالفت کند و جز گویند بر وی کشاده
شده و سخن نیکو گوید با هر که شازعت کند نظر نماید و از تجارت سود دارد و علی
بر سرش به آید اشغال کند و خرم رسد که از آن فرم شود و با زنی دوستی
کند در دوم او را سخنها از روح گویند و ناخوامی فرود کند و صفتها نماید به
و غایب یا به اگر جهت حساب و زین و فرزند غم برد و بر سر حلقه رسد و بیشتر
دلشک بود و مهران او را کرامی دانند و اگر سود بود در سیم بر علم نجوم
و قضا سر را ایستد و با نانی سود کند و با مهران صاحت کند و از جایگاه آید
و سخنها صواب گوید و طالب غنیب مردم کند و بر قومی از دشمنان شامت کند و
بجکس رانه پسندد و امید نماید در چهارم خصومت آورد میان او و برادر
و تن داد و به هر که شازعت کند نظر نماید و از جای پیته و با دوستان بگری
کند و قومی را سخن بد گوید و سخنها مختلف است و زود و اندیشه کند و بنا نهاد
و از گرمی در دیار در غم از رسولان تجارت و مهند و نجوم قومی یا به و قدرش
میزاید از مناظره کردن و با خداوند عال مخالفت کند و بردن نظر نماید و با مادر

نیکوی کند و چیزهای دشوار را بر دوشش کند در ششم جهرش را حق رسد یا گوشه بگور
دو سوزد بر روح خود و باشد که چیزی از وی مرده و عکس کند و خوشش پسند و عجب بود
و کار کش پسند در ششم قدر و خلش افزون گردد و تنده پیر یا کند و کفر یا بسیار رسد و
با زمان شازعت کند و با علما نشت کند و با مهران مخالفت کند و محسوس بود در غم کرد و از
جهت طعام مختلف در دوشواری رسد در ششم علت و درد بسیار برد و بر کارها قیام
کرد و در کارها و صلاح دین سعی کند و خوشنما را کمتر نماید و از درویشان رسد و غایب
کند و استهزا و تهاجم و عجز را اوست دارد در نهم میان او و صاحب را و سخن رود
و سفری کند و دوشواری و دستگی برد و تنه یا به از جایگاهی که در آن تارند آشته
باشد و از فرزند این نوع چند و با مهران مخالفت کند و تجارت کند و چیزی از وی
برید آید در دهم خود و علم میزاید و از دوستان قومی یا به و علمها دشوار شود
و بردن نظر باشد و مخالفت بسیار کند و تمام نیکو گردد و کارهای طراوت کند و سخن
نیکو گوید و از چهار پایش زیان رسد و اشغال کند در یازدهم مهران او را
کرامی دارد و دوستان و مال و سعاده افزون گردد و مال افتد کند و آنچه امید
بیا به و با حکیمان و دیران صحبت کند و با قومی دوستی فرماید و بدان محبت نماید
و ششم بسیار بگریه و غم شود در دوازدهم فعلهای بد کند و با دروغ گوین و افسوس خانی
مخالفت کند و از تجارت و صورت ریا نش رسد و از نهتن کردن فایده یا به
و باید که از خصومت و تجارت احتراز کند **در طالع** از ملا و افت مصون باشد
و از عمارت و تجارت و مخالفت مهران بود که در شط و مهر و قیام شامش و
شده در دوازدهم مال قدیم رسد که به اگر چیزی ضایع شود یا زیاده و در کارهای
بزرگ شازعت کند و مکرری رسد و سخنها مختلف است و بعضی خوشتر از دلش
رسد در سیم خبر باز دهد و رسول کند و با مردمان استهزا کند و از مریضان و
کشت و مال منت نماید و از سزا و غضب و کشتن را مکرری رسد و خواهایی بهیضا کند

کتاب

در چهارم غم بخیزاید و از مخالفت متران سود یابد و تجارت نهنگ بود و میان او و پدر
 مخالفت افتد و با قومی دوستان دشمنی کند در غم خواهی مکتف پند و از فرزند مفت
 باید و سفر نه یک بود و تجارت و اندوه برد و اگر چیزی صانع شود باز باید در
 ششم کوشش معجز بود و در بدی کردن اندیشه کند و بر حق شک بود و بر حق و پایش
 علی آمد و اگر سفر و حکومت سود یابد در غم همان او و پدر خلاف بود و به پنهانی
 تخلف خرم شود و خواهی یک پند و از تجارت و تزویج خرم شود و سود کند و از شرک
 سخت یابد در ششم خواری و لذت پند و غم بود و کسی دیگر حاکم بود و خبرهای
 خوش شود و از حکومت فایده یابد و کارهای قدیم را طلب کند در غم خبرها
 رسد و رسولی کند و غمی یابد و با متران مخالفت کند و اگر چیزی صانع شود باز
 نیاید و با غریبان نشیند و از سفر و ملک و چهار پایان مفت یابد در دهم قدس
 فرون شود و دایمی و دانا بود و از تجارت فایده یابد و از سفر در زندان آفری
 پند و با متران مخالفت کند و غم نشاید و بنامند و از تزویج و غم و وفوت
 منع یابد در یازدهم از سفر و تجارت و مال مفت یابد و اگر چیزی صانع شود
 باز نیاید و خواهی مخالفت کند در دوازدهم غم برد و تعب رسد و از خانه غایت شود
 و با اهل خوشی خاصیت کند اگر ناپیدای کند عزامت کند و حالش متخرج شود و در
 یکی و بدی مادرش را مکرده می رسد **راس و طالع** پسندیده بود و با متران
 مخالفت کند و بدان خرم گردد و سفری و خدمت رود و در دهم علمهای
 و پسندیده بود در سیم مصلح بود و چهارم کند و منفعت بسیار کند و بر خواسته قوی
 ملک گردد و فواید یابد در چهارم دوستان و خوشان و نزدیکان منازعت کند
 در پنجم برادران و اهل خانه بهتر کند و با ایشان خاصیت کند و کار و بارش
 بصواب بود در ششم در اول سال بر بود و در میان یک بود در هفتم از بعضی زمان
 غمی یابد و از بعضی اندوه و از متران فایده یابد و مادر را مکرده می رسد و پند

که از آن

که از آنش خبری شود در ششم تنگ کند و تعب بسیار رسد و علی بود و دشمن را مکرده
 رسد و علی تنگ کند و از آن فایده یابد در نهم از سفر و جایگاهی که امید ندارد
 فایده رسد و در مکار افزون گردد و از هر کار فایده حکومت کند در دهم مال و کرامت
 یابد و نام یکو برگیرد و ملک اندوزد و علی کند و فرمان دهد و بر دشمن مظهر گردد
 و فایده یابد و از بدی رستگار شود و از دشمنان یکی را افت رسد **طالع**
طالع مال بزیان آرد و اندوه و غم بر دوقوی بر وجه بر بند و از آن سبب مکرده می
 بود و چشم را علی رسد در دوم مال بکار باز و از عوام افت رسد و مکرده می پند در سیم
 از هر کار از آن حال از بدتر باشد و بود که از آن فایده یابد در چهارم بیماری
 کشد و حال مادر و در میان بود در غم از فرزند آن مصرت رسد و از هفت فرزندان
 غمی یابد در ششم غمی بود از جایگاهی نهانی و از هفت ندکان غم بود و چهره ناخوش
 را بر و شش کند در هفتم با زن خیره نجاست کند و از آن جهت غم گردد در ششم افتی
 رسد که نزدیک مرگ بود و چیزی محروف شود که او مکرده باشد در نهم
 مکرده می رسد و از کردن پشیمان شود در دهم خلاف آنچه در دهم راس کشم در یازدهم
 صورت بگوناگون رود و هیچ خلق کند در دوازدهم از دشمن مکرده می رسد و سیم
 که نزد دانه علم **اقول** **مندیان** **کرکک** **در طالع** **تو علیا و در روح** **اشتها طالع**
اصل زحل اصل کند که فرزند را مولودی پسر و از قبل چهار پان ریجی پند و اما در او
 بود که از قبل تجارت و کسب بود در سیم از خوشان ریجی پند و در پیشش بصواب
 بود در چهارم از آن **در طالع** و **طالع** در ریجی پند و اگر زحل خد او نه طالع بود و غرت
 افتد یا در پای ریجی پند آید در پنجم اندوهی بود و بدی چیزی گویند که آرد
 از آن چیز خبر ندارد در ششم بیماری بود و از بررکان چیزی یابد و دشمنان را
 بمکراد دل پند در نهم از شرکبان ریجی یابد در ششم بجای بوی رسد و از فرزند
 اندوختن شود در آنهم سفری یافته کند و اگر سعدی نظر دارد و بر خوشان

که در صد تا طالع بود که در دهم از آن کلمات و خوشان
 ریجی پند

دست یابد در دوم از چهار پای ریخ بند و در حبس ریخ باشد دریا زدم و بیل شادی بود
و مال در دو از دم از دشت شادمان بود و فعل خوش شمانی عود **در ششم** چون شتر
ساخته بود بر تیر و تیرت بود نزدیک و زرا و اعل خیر و نزدیک بزرگان اگر طالع خوب
بود در آینه سال او را دهن و صحن روی نماید از جبهه زمان اگر خوش نظر دارد و برانگی
رسد و چارگی بود که علی فرمایدش در دوم مال زیاده شود از قبل امانت یا از جبهه زمان
اگر خوش نظر دارد بری رسد از سبب تجارت در سیم شادی رسد از سفر و باغوشان و با
خلق نیکویی کند از چهارم سفر کند و دهنانی و زرد و مال خوش شاد کرد و در غم همیشه
شاد دل بود و از در زمان و زمان و جبهه های خوشن در ششم عا و عده یابد از اشراف
اگر در غم نظر دارد و بر از صورت مناص بود در ششم از تجارت و تزویج بهره یابد
و از دوست و دشمن آن میند که خواهد در ششم چارگی رسد و بر روی دروغ گویند و
مالی یابد در نه سفری دور کند و از بزرگان بهره یابد در دوم اندر اندک سال بری یابد
و هر چند سیر او بیشتر بود عاالش بهتر میکرد دریا زدم نزد شاد بود و یادوری بنا
کند در دو از دم چار شود و سفر کند و بیج کاری ستوده کند اگر سعدی نظر دارد
دفع افتد **در هفتم** چون ساخته بود و در طالع خوش بود عده او طالع از جبهه
در بزرگان و صلاح و ستور بهره یابد و کارهای بزرگ بر دست وی شاد شود و مقصود
بر آید اگر در حال بود چار شود و از لصوص و دواب با رخ آهن زنجار و بیخنی
پسوده گوید که از آن ریخ عاالش و جبهه های ریخ عاالش و جبهه های ریخ عاالش و جبهه های ریخ عاالش
و وطن بکر نزد یا از آتش عاالش و جبهه های ریخ عاالش و جبهه های ریخ عاالش و جبهه های ریخ عاالش
ریخ رسد چون در طالع خوب بود و جبهه های ریخ عاالش و جبهه های ریخ عاالش و جبهه های ریخ عاالش
بری ناظر بود از عاالش یا از عاالش یا از عاالش یا از عاالش یا از عاالش یا از عاالش یا از عاالش یا از عاالش
و هند و عاالش در دوم از دشمنان ریخ عاالش و جبهه های ریخ عاالش و جبهه های ریخ عاالش و جبهه های ریخ عاالش

چارگی رسد در غم رخ آهن رسد یا از جایی بپند و از ستور ریخ رسد و نور زنی
مبتلا شود در ششم بینه از وی بزرگ و از آتش و آهن و بر ریخ رسد در غم از
انور خوشان و زمان و سفر و خروج و عید و بخور شود در ششم عاالش و زمان
و از آتش و ستور نقصانی روی نماید که در غم خصوصت نماید اگر شترکی ناظر بود دفع افتد
در دوم از چهار پای بپند یا چیزی بروی افتد یا از جایی دیگر بلند بپند و از ستور و ستور
برخور شود دریا زدم چیزی یابد از دوستان و توانا شود در دو از دم در صورت در غم افتد
و اگر در عاالش رطل باشد از در تجارت یابد **در هفتم** در طالع خوب بود و با بر
و نفس خوش شادمان شود در دوم سفر کند و ریخ و چارگی رسد و از ستور ریخ رسد در غم
آهن جراحی رسد و از اشراف نیکویی رسد در چهارم بروی چیزی گویند که او را از آن
علم باشد در غم از **در هفتم** در شقا برید در ششم عاالش کم شود و با فاسق شست و شست
کند در غم از لصوص و خصوصت زبانی و ریخ رسد اگر شترکی ناظر بود بس ضرر رسد
بود در ششم کم عقل شود و در مال شادی یابد در غم افتد رسد و زخمی و از اشراف ریخ
رسد و سفر کند و از آن شادی میند و از غم شادی میند و مالی یابد در دوم اگر با عاالش
بعد دل و زرا از حال بکند و از اشراف و عمل و ریخ چیزی رسد دریا زدم سفر کند
و انشاع یابد و از قبل فرزند شاد شود در دو از دم موفق چیزی و عینش بود و اگر
رطل و ریخ می نظر دارد چار شود **در هفتم** در طالع خوب بود و با بر و با بر
آید و میان خوشان و دوستان در غم عاالش و جبهه های ریخ عاالش و جبهه های ریخ عاالش
ریخ رسد در دوم از اشراف و مالی و با اشراف و مالی و با اشراف و مالی و با اشراف و مالی و با اشراف و مالی
شادی میند اگر کسی نظر دارد بکاف این بود در غم و ستور و ستور و ستور و ستور و ستور و ستور
دارد ریخ رسد در چهارم از **در هفتم** در طالع خوب بود و با بر و با بر و با بر و با بر و با بر و با بر
شود در غم از دشمنان شاد شود و خوش طبع بود مالی و با اشراف و مالی و با اشراف و مالی و با اشراف و مالی

و میان او و زنان خصوصت افتد در ستم تب و بیماری او را بر بخاند اگر کسی نظر دارد
از زمان رنجور شود اگر سندی نظر دارد شادی بپند در ستم تب و بیماری او را بر بخاند اگر کسی
میراث یابد یا به خصوصت در نیم مالی یا به از جهه سوز و جوش آن رنجور شود در نیم اگر
کسی نظر دارد چار شود و اگر دو شخص با هم بود و او بود که بپزد در یازدهم حصتی بوی
رسد از جهه اشراق و امید ما بر اید در دو از دهم بلا و او بود و اگر کشتی ناظر
بپزد سوزی یا مسفت یا به **عطار در ثلث و ناسخ تحول** دلیل بود که خداوند طالع
سنی کند که در آن فصل و علم بود و از آن شادی چند و خواهی موافق چند و اگر کسی
بود بر خلاف این بود و اگر در پنج و یازدهم تحول بود از دهم بسیار چیز حاصل آید
و از تجارت سود کند و از زنده فایده یابد و کاشاد دل شود اگر محسوس بود در خلاف
این بود و یا دشمنان خصوصت کند و اگر در دهم و ششم تحول بود حال نکو بود و
باراد کاسبی بود و زیاده کند در مال و اگر در ششم و دوازدهم بود در تجارت و هیچ
بود و بر جمع مال و مرزوق بود از جهه ناک آن که خوشی بود بیماری بود و بر اثر آن
بوجود آمد که عطار دبد و محسوس بود و امید اعظم **اگر خداوند**
الح اصل و تحول راجع شود در اصل تحول کارهای صاحب طالع بسته گردد
اگر چار شود دیر بماند از دار و تا خوردن خذر بماند کردن از سبوط عین عقل
ارد در وقت المال کار مال بسته شود و زیاده افتد در ستم تب و بیماری او و خوشحال
خصوصت افتد و سوز و جوش سبب موافق شود و هر که چیزی خرد عیب ناک بود
در چهارم زبان نگاه باید داشت و ستم تب و بیماری او را بر بخاند اگر کسی
دوازدهم و نقصانی چند و چنانچه نو بماند بر زمین و پوششیدن در نیم بماند
در خصوصت بود و ما از و از دل شکولی آرد و از معالجات در ششم از شکلهای
نمی در ستم تب و بیماری او را بر بخاند اگر کسی در نیم از ستم تب و بیماری او را بر بخاند اگر کسی

در دهم کار بسته گردد در یازدهم مراد و حاجت بر نیاید و امید ما و فاش شود و چنانکه
در دوازدهم و ستم تب و بیماری او را بر بخاند اگر کسی در دهم و ششم تحول بود و امید اعظم **فصل**
اگر طالع تحول یا برنج اشتهای طالع بکشد راس اصل طالع موقوف رسد یا در طالع تحول
محسوس بود دلیل خواری بود و به عالمی بماند و به بصری در خانه و ضیاع و در ستم تب و بیماری او را بر بخاند اگر کسی
در طالع تحول اگر محسوس بود چنانچه طالع بپزد و اگر محسوس بود ستم تب و بیماری او را بر بخاند اگر کسی
و اگر در طالع تحول در دهم اول در اول سال رنجوری بود و اگر در پنج چهارم بود در آخر سال
رنجور شود و اگر در ستم تب و بیماری او را بر بخاند اگر کسی در دهم و ششم تحول بود و امید اعظم
و اگر در وسط السهال بود در ستم تب و بیماری او را بر بخاند اگر کسی در دهم و ششم تحول بود و امید اعظم
انفال و یکم اول سال بود اگر سندی بود سبب و اگر کسی بود محسوس اتصال دوم
و سیم و چهارم ستم تب و بیماری او را بر بخاند اگر کسی در دهم و ششم تحول بود و امید اعظم
خانه قمر را اعتبار کند اتصال او و حکم اتصال قمر دارد که اگر از سبب و محسوس **فصل**
چون استخراج طالع تحول کرده باقی قمر را در طالع ماه مقدم کن و از موضع قمر روز درجه
تسیر میران چون سده اصل یا تحول رسد دلیل خیرات بود چون درجه محسوس اصلی تحولی
دلیل شر بود و ستم السعاده که در طالع ماه باشد در روز و نیم یک برج هر روزی دوازده
درجه تسیر میران چون سبب دلیل سندی بود و یکوی چون بخیر رسد دلیل رنجوری
و دشمنی و هر آن وقت که قمر در وقت تحول سال با رنج بود قمر ستم تب و بیماری او را بر بخاند اگر کسی
اصل بوده باشد چون از موانع روانه شود در آن سال بر وجهی از وجوالات و انواع عمل
و احوال **آفتاب** اگر آفتاب بکشد از طالع اصل یا سبب یا به از جهه طالع
تحول می بپزد در وقت طالع تحول از ستم تب و بیماری او را بر بخاند اگر کسی
و اگر به ثلث دوم پیوند کارهای و ستم تب و بیماری او را بر بخاند اگر کسی
طالع میر جی رسد که در اصل طالع بکشد آن سال محسوس بود و چون میر جی رسد

که در اصل ولادت سعدی در دی بوده باشد آن سال سعادت **در اصل** سیر برج اشها از
 درجه برج اشها براند و هر ماهی را دو درجه و سیست و دقیقه و اگر خواهم که روز بروز
 حکم کند چنان تواند کرد که سیر را با اجرام و شفا عات که ایک اصلی و تحویلی می راند
 و اینترالج قمر با بران شریک میکند و تدبیرهای دیگر که درین باب بجای آید اعتباری ندارد
 ندارد بجز قدر قناعت کرده شد و سیرات دیگر را ابتدا از درجه طالع تولد سال
 و از موضع قمر و از موضع سیم سعادت تحویل و از موضع برج اشها که انرا اشهای مشهور خوانند
 اما درین زیاده قایل نیستم **صل** در ولادت و اگر کسی که در اصل ولادت در برجی بوده باشد
 و در تحویل در خانه دیگر افتد از اصل اشها و تحویل شد شاکی کسی از اصل در طالع اصل بوده
 پس در تحویل در طالع تحویل که آن طالع اصل بوده باشد و سیم برج اشها طالع بود در آن سال
 دلیل سعادت کارها و قدرت نفس و حجت مزاج بود و اگر آن کوکب در دوم افتد در طالع و درین
 بعد و در سیم دلیل اشغال بود و غایب در کار دین در چهارم اساسی و در هفتم و در شان
 اهل بیت خویش بود و تدبیرها ساز و در بنای و شفاع در نه سال و در دهم دل باید از نرسد
 در ششم جای رسدش و از نیکان برخوردار شود در هفتم کنی کند و از هفتم شش و هشت
 رنج کند و در ششم میراثی یابد و اگر دلیلی دیگر یابد رتق قطع افتد و از نرسد که او را رنج
 در نهم سز کند و در کار دین اندیشه برود و در دهم عمل سلطان کند در یازدهم دوستان را از او
 خیر و منافع رسد و در دوازدهم با دشمنان مخالفت کند **الان** اگر کسی در طالع
 اصل بوده باشد و در جای دیگر از طالع اصل یا تحویل یا برج اشها افتد مال یا بد از آنجا که
 آن برج بدان تعلقی بود اگر سعدی مال یا بد و اگر غنی و زیانی رسد از خود طبع
 صاحب آن برج و اگر در دوم بود مال یا بد از آنجا که اسید داشته باشد در سیم مال
 یا بد از سیزدهم و در هفتم مال یا بد از ضیاع و غنای و در آن کارها و در نهم در غم
 یا بد از دهم مال یا بد از اما و غیره و در هجدهم و نوزدهم غم شود در ششم مال یا بد از هفتم نیکان
 یا بد از دهم و چار شود در نهم زشتی چار شود و مال یا بد از سیزدهم از هفتم سلطان

یا بد از دهم و نهم و چار شود در نهم زشتی چار شود و مال یا بد از سیزدهم از هفتم سلطان
 در سیزدهم و چار شود در نهم زشتی چار شود و مال یا بد از سیزدهم از هفتم سلطان

و عمل در یازدهم دوستان او مال یا بد و بدان تباد شود و در دوازدهم دشمنان او
 مال یا بد و او را سب است که حاصل آمد و بدان تباد شود **صل** اگر کسی در
 سیر اصل بوده باشد و در خانه دیگر از خانه اصلی یا تحویل یا اشها افتد اگر در
 طالع افتد خوشی فی که از غایب بوده باشند باور رسد در دوم میان او و خوشی
 او بسبب مال بصورت دفعه در سیم در غنایشان او زیاده تی بدید آید و از سیزدهم کند
 و دوستان زیاد شود در سیزدهم در چهارم خوشی او را چیزی رسد از پدران و کارهای
 دینی در نهم خوشی او را از نرسد ان ریاضت شود و بدایا خوشی او رسد در ششم
 خوشی او چار شود در نهم خوشی او زن کند در نهم سال در ششم از هفتم خوشی او
 رنجور شود و اوق زامیرانی رسد در نهم با خوشی او سر کند و اوق زامیرانی رسد و موقوف
 خیر و حسن کند در نهم خوشی او و عمل سلطان کند یا سلطان تحصیل شوند در یازدهم
 سعادت و اهل بیت میان خوشی او دوستان او بود و در دوازدهم دلیل عبادت بود
 خوشی او با موقوف و حصد ایشان مال و **صل** اگر کسی در نهم یا بد است
 در وقت ولادت و در خانه دیگر از اشها یا تحویل اصل اگر در طالع افتد زیاده
 در ضیاع یا بد از دوم مال یا بد از ضیاع و غنای در سیم خوشی او را از ضیاع
 و کارهای دینی یا بد از ضیاع بود در چهارم در ضیاع و غنای و سقالات بر خورداری یا بد
 در نهم در ششم تو انکه بود و فرزند را از آن نیکوی بسیار بود و زنده گانی در از
 بود در ششم در ششم مجبور بود پس در حال از کشته که بدان بودند نظر کن در نهم
 پدر و شت نام شود و فرزند یا پدر بدینی از دهم بسبب پدر آن اند و یکس
 یا پدرش بپزد در نهم پدرش یا کسی که بی پدر بود سز کند و ضیاعی یا بد
 در نهم پدرش عمل کند یا او را متعانی یا ضیاع و عمل فرماید در یازدهم دلیل
 سعادت پدر و دوستان او بود در دوازدهم مال یا بد از پدر و دلیل بود که پدرش

یا کسی که بجای پدر بود دشمنی کند با او **خانه ششم** اگر کوکبی در اصل درین خانه بوده است
و در وقت تحویل در طالع افتد یا برج اشمار طالع فرزندان زیاد شود و اخبار خوش
شود و پدر یا بوی رسد در دوم مال یا بداند فرزند و پدر یا و صلوات و برکت بود
در سیم خوشانی او از فرزندان زیاد شود و دل تنود در ششم فرزند یار
شود در نهم فرزند زن کند در ششم از فرزند بخور دل شود و بود که فرزند از دین بود
در نهم در سفر جشم او نوزاد روشن شود در نهم نقصان پیدا از شغل و عمل و از کارگاه
سلطانی در یازدهم دل او بزرگتر شود در دوازدهم با فرزند خصومت کند
خانه ششم اگر کوکبی در اصل در وی بوده باشد و در وقت تحویل در طالع اصل
طالع تحویل یا برج اشمار طالع افتد یا بوی در پنج پند از دشمنان در دوم از سبب بخت
و زن انبیا مال یا بد در سیم خوشان او یار شود در چهارم پدرش بخت شود و دیگران
پیرند در پنج فرزندش پادشاه شود در ششم اگر حوا و طالع انجمن دین درستی بود و در
در نهم زنی یا سرکش پادشاه شود در سیم وکیل چاری و خون بود در نهم در سفر یار
شود و بعضی از ترکان از خدمت کند در دوم خدمت سلطان کند در یازدهم دشمنان
روی حسد برند و خصومت افتد بدین سبب در دوازدهم دشمنان پادشاه شود
خانه نهم چون کوکبی در اصل انجا بوده باشد باز در طالع اصل افتد یا تحویل یا برج
اشمار طالع زنی کند یا خصومت کند با کسی در دوم مال یا بد از حبه زغان و شرکا
در سیم خوشان او از دین کند در چهارم پدر او را زن کند یا او یکس خصومت کند
در پنج فرزند او زن کند یا او زنی را که ترا از دست خواهد در ششم زنی پادشاه
در نهم حال زن او بگوشد در ششم دین مرگ از دل و حوا بود در نهم زنی
سفری کند در دوم زن بزرگوار کند از مال بیت شریف در یازدهم زن او را
فرزند زیاد شود یا ترکیب او را در دوازدهم خصومت بود میان او و دشمنان
او **خانه ششم** چون کوکبی در وقت طالع اصل بوده باشد باز در طالع اصل یا تحویل

یا برج اشمار طالع میراث یا بد یا پیرد در دوم از سواریت مالی بوی رسد در سیم
پادشاه شود یا خوشی از آن وی پیرد در چهارم پادشاه میرد یا از مال دیرینه خطی تر
دارد در پنج فرزندش میرد و میراث او بردارد در ششم او را چاری صعب رسد و
از آن او پیرد در نهم زنی پیرد و پیوسته مرسان باشد در سیم دلیل اندیشه و غما
و دوم دشمنانی بود در نهم در سفر بخت کند و میراث یا بد از عبا و سواران دوم
از سلطان پنج و نیم پند در یازدهم دلیل مرگ دشمنان بود در دوازدهم دلیل مرگ دشمنان
و خوف ایشان بود **خانه ششم** اگر کوکبی در اصل انجا بوده بود در تحویل در طالع اصل
یا تحویل یا برج اشمار طالع دلیل سفر بود یا باز آمدن از سفر در دوم مال یا بد از سفر
در سیم خوشان او سفر کند با خصومت در چهارم پدرش سفر کند و او را دین و
عبادت و احوال حق زیاد شود در پنج فرزندش سفر کند در ششم
در سفر چار شود در نهم زن او یا ترکیب از آن او یا حسی از آن او سفر کند در ششم
سفر پیرد و او را حوا بود از سلطان در نهم سفر کند یا بختی و در شغل شود در دوم
عقل کند در سفر در یازدهم دشمنان او سفر کند در دوازدهم دشمنان او سفر کند
خانه دهم چون کوکبی در اصل انجا بوده باشد و در وقت تحویل در خانه دیگری افتد در
طالع اصل یا طالع تحویل یا برج اشمار طالع علی کند از جهت سلطان در دوم مالی یا بد
از حبه علی سلطان در سیم خوشان او علی سلطان کند در چهارم عارت محبت سلطان
کند در پنج خوف بود از کار سلطان و هر عمل که کند ترس و شورش بود و کار در زنی
نکو بود در ششم خوفی بود از حبه سلطان در نهم حال زنی یا ترکیب نیکو بود
در ششم هر اس و با چند از حبه سلطان در نهم علی کند در سفر در دوم علی سلطان یا
سلطانیان کند یا زدهم دشمنان او علی سلطانی کند در دوازدهم دلیل قوت
دشمنان بود و ضعف یا قوت از ستور و رفیت **خانه دهم** چون کوکبی در

اصل اینجا بوده باشد و در وقت تحویل در طالع اصل یا طالع تحمل یا برج آنها طالع باشد
 در طالع دوستان در سن سال زاده شوند در دوم مال یا بدار دوستان و از جایی
 که اصل دارد در سیم دوستان زیاده شوند در چهارم پدر او یا دوستان او مخالفت کند
 در پنج زویشن ختم شود و دوستان او فرزند از او شادی و عطایا به در ششم یار شود
 و ممکن که دوستان یار شوند اما سهل کند و زایل شود در هفتم سعادت یا بدو شادی از
 زن و فرزند در ششم شادی دل خود مال و میراث در نهم ارسک و کاردن شادی شود
 دهم چیزی و تسادی از سفر و برزگان در یازدهم شافع یا بد از دوستان و امید ما
 و فاش شود در دوازدهم دوستان او دشمن شوند و با ایشان مخالفت کند **فائده**
دوازدهم اگر کسی در اصل اینجا بوده باشد و در وقت طالع تحویل هم در طالع اصل
 افتد یا طالع تحمل یا برج آنها طالع دلیل یاری و زندان بود و افادان از مخرج
 در دوم مال یا بد از دشمنان یا ارسک و زنیف در سیم خوشان یار شوند و در
 حبس افتد در چهارم پریشانی دشمنان او خصوصیت کنند در پنج از در زندان بیخ
 و بمانند در ششم یار شود و در هفتم حبس افتد و زندگان و خدمت کاران او یار شوند
 در هفتم زنیش یار شود در ششم رنج و بد بگذرد و مجوسان و پانزانی در نهم او را
 ارسک باز دارند اگر سعدی یا طالع به سلامت یا بد در دهم از مخرج خویش میفتد در
 یازدهم دوستان او با دشمنان او مخالفت کنند در دوازدهم اعدای او قوی
 باشند **فصل در اتصال و انفصال** از دلایل اصل و تحمل و آنها چون
 خداوند خدای اصل و تحمل و آنها صاحب ممتثال یا تحمل یا آنها شوند و جد و جلد
 بسیار کند در کتب مال و از آن سبب غنا و رنج کشد در سیم بهر خوشی میزند و
 خوشان جا میزند و باشند صاحب چهارم خوشی و راحت جوید و اگر صاحب
 رابع کسی بودیم یا مال بود اگر سعد بود ضیاع خود و اگر صاحب خاستی شوند
 زن او ابست شود و امستغلات معفت یا بد و اگر صاحب سادس بودند

چهار شود و در سن سال اگر صاحب سابع شوند و مولود در سن سال تر و پنج باز
 و بران حریف بود و اگر صاحب ثامن شوند و اندک ثمن بسیار بود و
 خوف و بیم اگر صاحب نهم شوند و سیم تنگ بود و اگر صاحب دهم
 شوند و سزا کنند و اگر صاحب عاشق شوند و رعیت کند در خدمت سلطان و
 سلطانین و نوادگان و اگر صاحب هادی غش شوند و اجرات یا بد و طلب
 وجه و رعیت کند و صاحب دقت با اشراف و اگر صاحب قادی غش
 شوند و کار کنند که ازان کار در در و رنج و بلا افتد **انصراف**
 و چون از صاحب ثانی سفر بود فایده مالی که کمتر اندک بود و طلب هم
 کمتر بود و خرج بیشتر و اگر انصراف از صاحب ثالث بود سفری دراز کند
 و مقصود او فوت شود و اگر انصراف از صاحب رابع از ضیاع زیاده
 منتفی شود و اگر انصراف از صاحب خامس بود از در زندان بیخ بود
 و بدایا و اگر صاحب سادس سفر بود یاری رسد او را و اگر صاحب
 سابع سفر بود میان او و زنان و شرکاء مفارقت کند و اگر صاحب
 منصرف بود خوف و بد اسس بود و اگر از صاحب تاسع منصرف بود از
 سفر رنج بیند و در کاردن تقصیر کند و اگر از صاحب عاشق منصرف
 بود جاه و حرمت نقصان پذیرد و اگر از صاحب هادی غش منصرف بود
 آنچه امید دارد از وفوت شود و اگر از صاحب ثانی عشر بود از دشمنان
 رنج بیند **اتصال** ارباب سوت یا ارباب ادلا اتصال
 صاحب طالع صاحب ثانی مال یا بد با سانی اتصال صاحب ثالث از سفر
 شادی شود و خوشان رادت شوند اتصال صاحب رابع مال در غارت و با

در ضیاع حرف کند اتصال صاحب سابع یا در شغل و در ارباب سوت یا ارباب ادلا اتصال صاحب ثالث از سفر شادی شود و خوشان رادت شوند اتصال صاحب رابع مال در غارت و با

خاصه که مستولی بطریق السیر بعد یا راجع انقضائش انقضائش صاحب سابع زمان
 بسیار عرض گفته نسبت تزویج و بران فرض بود انقضائش صاحب ثامن زمان
 در پنج پند اگر فاشند بعد دلیل مرکب بعد انقضائش صاحب تاسع سفری گفته موافق
 و خواهم ای نیکو بیند و درین سال انقضائش صاحب عاشر سلطان را کار باید
 دی را بد یا برزگان را انقضائش صاحب حادی عشر از دوستان خیر یا بد
 انقضائش صاحب ثانی عشر او را رخ و ملا رسد از جای که او را بدان
 حشم سنف **فصل دسیدن کفایت معارضه اصل و مواضع دیگر کو اکب**
 مثال آن اگر زحل در طالع اصل در جدولی بود باشد هفت درجه و نیم در جهت
 هفت درجه و در جدولی زهر هفت درجه جدی رسد و زحل هفت درجه حوت
 و دیگر کو اکب هم برین مثال این را احکامی عجیب بود **زحل** چون موضع
 اصل خویش را رسد بود از موضع موضع انتقال کند اگر بیکان مشتری رسد
 و زحل را در آن بیکان خطی بود دلیل صلاح کار باشد و یافتن منفعت از دقتان
 و ضیاع و اگر بیکان مریخ بود سفر کند و در این خط و از خویش و سفر بر آید
 و اگر سعدی ناظر بود بهلتر بود و اگر بیکان اصل اقاب رسد و اقاب
 شهادتی دارد از جهت سلطان بنان رجبی بود و از جهت زمان و امر اصل که از
 هارقه بود و اگر اقاب را شهادتی سنف دلیل شایسته و صومست بود و
 از زمان و خوشنشان او بپزند و دلیل مرکب پدر بود و اگر پدر زنده بود
 یا مرکب پدری که بجای پدر باشد و اگر بیکان زهر اصل رسد سفر کند از پدر
 و فرزند بود و سنف شود و در او بود که فاشی شود و در این سال در آن
 باند و اگر بیکان اصل عطارد رسد سفر کند و آنچه گوید او را زمان دارد و اگر
 زحل بیکان اصل قمر رسد از جهت زمان عینی خوبی باز کرده مشتری

و مشتری بیکان اصل زحل رسد نگویند بعد و خیر را بسیار کند و اگر بیکان اصل
 خورشید رسد ایچ در اصل مولود دلیل کند نزد دوازدهم سعاده و مالی یا بد از جهت
 که امید ندارد و اگر بیکان اصل مریخ رسد و عطارد یا بد و سفر کند و از این باب سلام
 بهر باید و اگر بیکان اقاب رسد و مشتری خطی دارد در طالع سفر کند و چار شود از حراره و از
 سلطان بنان و در بیکان خوبی رسد و اگر بیکان زهر رسد چار شود و منزلت و دوستان
 زیادت شوند و اگر بیکان عطارد رسد زیادت علم در تیره بود و اگر بیکان قمر رسد
 درست باشد و مال و فرزند زیادت شود و بخیر بای خوش نشاند شود حرمی چون مریخ
 بیکان اصل زحل رسد بود از دوستان و خوشان باشد و سفر نزدیک و برودن
 طفر باید و اگر بیکان مشتری رسد دلیل سفر بود و از جهت سوزان و بخور دل شود و اگر ایچ
 فرزند بود در زندگی زیاده شود و ذوق سوس جنس گفته است که در این وقت که مریخ
 بیکان سعدین رسد هیچ چیزی سنف اگر مریخ بیکان خورشید رسد از اوقات و
 چیزی باید از اصحاب خوب و اگر زایل بود و طالع ناظر بود دلیل سفر و رها
 ایل بود و اگر بیکان اقاب رسد و مریخ در طالع یا در سادس خطی دارد آن دلیل
 آید و ریش بود در آن سال و از جهت پدر رجبی رسد و از آتش احتراز باید
 کرد و اگر در عقب سنف قبل بود دعوت مریخ بیکان و اصل زهر رسد بود
 نکاح افتد و از زمان یا از کثرت جماع رجبی رسد و اگر بیکان عطارد رسد از
 خویش و بیکان و در درختان رنجور دل شود و اگر بیکان قمر رسد بود از
 فرزند یا رسد اگر در موضع نیک بود خیر بود و بود که سفر کند و ولایت او تاه شود
 ایچ دارد و بر و بیکان طفر باید **اقاب** در طالع بخوبی بیکان اصل
 خورشید بود در اوایل و آنها بود که بیکان کو اک رسد و مایع در طالع کمال است
 زهری چون بیکان و اصل زحل رسد مولود در نکاح حرمی بود اگر زهر

از هر صیقل اش را و اگر یکی ازین دو دلیل بخداوند حاجت بپوشد یا خطی بود
 اندران جایگاه حاجت بود با خداوند حاجت بخداوند طالع بپوشد و باستانه
 که اندر طالع بپوشد بپوشد که او را اندر طالع خطی بود حاجت دو کرد
 و اگر هیچ ستاره این فعل نکند نور پنج دلیل را باز یک نگاه باید کرد
 تا هیچ ستاره نیست که نور هر دو را جمع کند بران گونه که یا بگوید یا سعاده
 و بخت و اسانی و دشواری و اگر نظر هر دو دلیل ساقط یا جامع از دو ستاره
 حاجت دو کرد و رضای آنکه دلیلش بود حتی که هر دو ستاره رضای آنی بود
 و اگر هر دو ستاره نیک نماند بے رضای هر دو کرد و اگر ازین که یاد کردم
 هیچ بقیه دلیل کند که حاجت تنها کرد و اگر یکی ازین دو دلیل بخداوند حاجت
 بپوشد از ترس یا از عقابله و خداوند حاجت کس بود خداوند مسیله
 از آن کار و بلا و سختی رسد چون بایکی خواستی که آن کار کرده بودی مرکز پس آن
 خانی بود که مسیله بر تو مشکل کرد و اعتقاد بر خداوند خانه یا زدم کن و
 خانه یا زدم بین اگر خداوند خانه یا زدم اندر طالع بود قبول یا سعاده
 حتی کرد و آن سعاده اندر طالع بود و یا خداوند طالع در طالع بود یا در قدری بود
 در قبول بود دلیل کند که حاجت دو کرد و اگر بر خلاف این باشد دلیل کند بر
 تنه کشتن حاجت چون دانسته باشی که حاجت روا می گوی باید دانستی
 تا که تمام وقت و تا چندگاه رو کرد پس بدان که کار بایی که تمام کرد یا روزها
 یا شبها یا ماهها پس قدر طبیعت از غیره است که روزگار تمام
 کرد و بعضی که روزگار خواهد تمامه چون از این استن و از آن و بود
 که سال پس چون درخت شادمان و این بدین مانند پس چون خواهند
 که بداند نگاه کند بهر چه بر تپش هر دو دلیل اگر هر دو برج است

در این وقت رو است

بودند حاجت اندران رو کرد و اگر ایشان درجات بپوشد اندر
 تا چند درجه است هر درجه را روزی که بد یا ماسی یا سالی بر حسب
 طبیعت حاجت بران که بر خجانی ثابت رسال و ذو
 جبرین برهه و منقلب برور
 الله اعلم و احکم قاضی
 کما یرید مع یتق در احکام مواجید
 در طالع اصل و تحویل
 سوره الملهک
 الحلیب

بود حاجت اندران رو کرد و اگر ایشان درجات
 بود بداند تا چند درجه است هر درجه را روزی که بد یا ماسی یا سالی
 یا سالی بر حسب طبیعت حاجت بران که بر خجانی ثابت رسال و ذو
 جبرین برهه و منقلب برور

در این وقت رو است

۱۸۴



بسم الله الرحمن الرحيم
باب اول از احادیث و اقوال
باب دوم از حدیث و اقوال
باب سوم از حدیث و اقوال
باب چهارم از حدیث و اقوال
باب پنجم از حدیث و اقوال
باب ششم از حدیث و اقوال
باب هفتم از حدیث و اقوال
باب هشتم از حدیث و اقوال
باب نهم از حدیث و اقوال
باب دهم از حدیث و اقوال

مور

چون در دسترس است کتابی را که در دسترس نیست

عَلَيْكَ الْفَقْدُ
أَبُو بَكْرٍ عَلِي

عَلَيْهِ

